

رسالة التت
في

مصطلحات علم الجفر

لمؤلفه

كمال الدين ابن حسين الأخرط

ووليّه

رسائل أخرى في علم

الحروف والأعداد والجفر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين اما بعد بدانکه دانستن رموز
 و اشکال و رموزات علم جبر الا بدانت که ادعی بدانند
 که این فقیر حاجی کمال الدین ابن حسین اخلاطی ارزوی
 کتاب مشارق الانوار از مسید محمد هاشم اصفهانی که مولود
 شریفشان دراکره و والدین بزرگوار ایشان در خدمت علمای
 هندوستان مشهور بود بسید مرتضی طباطبائی و مسید هاشم
 دران کتاب میفرماید که ع ۹ سال از عمر من گذشته بود که این
 کتاب را جمع و تمام کردم و شصت سال سیاحت کردم بیت سال
 دراکره تحصیل علوم کرده بودم و شانزده سال که طفل بودم در
 مکتب بودم دران شصت سال از هندوستان تا بعد کرمان
 و نواحی فرنگی و هندوستان و کل ایران و توران و روم سیر کردم
 و علوم بسیار تحصیل کردم هیچ علم بهتر از علم جبر نیافتم که
 تمامی علوم از آن بیرون می آید و این کتاب را از علم جبر نصف

کردم و در علم کتابی بیاد کار در میان خلق گذاشتم که مرا بهتر
 از علم دین و از جفر بنظر نیامد و اللّٰهُ ولی التوفیق اِنَّمَا لَا یَد
 اِنْت که آدمی این رموزات و اشارات را بداند و هر چند این
 علم را بسیار خواند و بسیار نویسد و در خواندنش اندیشه کند و تمام
 رموزات آنرا معلوم کند و سر اسرارش را بفهمد و پوشیدهای آنرا
 و دشواریهای و پرابرا و اسان کرد و در قایت و نکات آن بر آن
 اسان شود اگر چه همه آنرا روش نکرده اند بخوبی که کسی بر آن راه
 نبرد ولیکن چندان هم اشکار نکرده اند که هر بی سوادى و بو
 الهوسى تواند که دست بر او یافت و هر دانائی بقدر معرفت علم
 و دانش خودى بر آن میرد و بهره ورمیکرد و خداوند بکنار آنها
 بر بنده کان خود و بداند که علم تکسیر علم مبارک و میمرفى است
 و علم فرج آورنده است بر ضد اعداء و بخوم که نکت و کدورت
 آورند و جفر هر کس بر ائب عالیہ رسانیده است اگر عاقلی قدر
 علم نگاهدار تا قدر تو زیاده کرد و علم را خوار مدار تا خود خوار
 نگردى و از اهل دریغ مدار تا از مشر علم بی بهره نگردى و بنا اهل
 مده نا علم ارسنیهات محو نکرده و در رتتهائی بخوان و نویسی تا
 آنرا دریایی و این سر پوشیده در سر راهها و بازارها و معرکها
 محو و در جاهای مناسب مکن هر قدر سعی کنی و چون خلوت

رسی در آن نگاه کنی تمام غلط خواهد بود علم علم بسینه است
 و سینه خلوت خانه الهیت پس در خلوت با اهل ان بگو و بخوان
 تا تلاذت حاصل کرد و ازان توانی بمقصد برسی و در باب
 دانستن این علم و رموز ایش بدانند در هر بلادی و زمین
 و مکانی بلغتی و رمزی این علم را میگویند و میخوانند و می بینند
 و در باب رموز و اصطلاحات این علم بدان و بفهم و در ک
 کن و در سینه نگاه دار که در کتاب سودی ندارد و در دستور
 اصطلاحات اهل جفر هر چهار درجه و نقطه را دقیقه و سطر را
 اسم و زمام را و برج و حصه و با برایت سهم خوانند و چون در
 جایی گویند که تکسیر کن درجه درجه حرف حرف منصوب و مغلوب
 صدر و مؤخر حسیض و اوج نزول و صعود رفع و حصر گویند
 و همه مدعا از حرف حرفت و زمام باب السطر باشد که باب را
 از وی تکسیر کنند و دیگر اخرج باب نیز گویند و گاه سهم را اطلاق
 بر مقام آفتاب کنند و ان دوازده است بعد دوازده برج که
 آفتاب در هر یکی بیروز بوده تکسیر اسم خوانند و گاه نام خوانند
 و گاه حرف را درجه و باب را سهم خوانند و سطر آخر را زمام و استخراج
 اسم را رشف خوانند و حرف مفصله را عدد را استنطاق و
 حرف را اخرج گویند باب در اصول دانستن علم جفر بدانکه اصل

کلام حروف بیست و هشتگانه تمبی است و چون دیده بکتا
 بکشاوران نیک تامل کنی کلام خالق و مخلوق و آنچه ذی جود
 باین منطق میشود ازان حروف بیرون نیست و در کلام مجید
 اشاره ازان بحضرت آدم هم خطاب نموده است که وَعَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الی آخره اشاره باین معنی است و بدانکه اصل
 کلام این حروف بیست و هشتگانه است و هر قسمی ازان اسمی معین است
 تا از یکدیگر مفروق شوند قسم اول را ملفوظی خوانند که آن
 تلفظ آنها سه حروف صورتند لکن غیر مکرر باشد که اخرش
قسم اول نباشد و آن حروف اینهاست ا ج د ک ل م ن ع
ص ق ش ز ض غ و اینها سیزده حرفند و این حروف بر
 دو قسمند یکقسم زاید السكر مثل جیم تاغین است و یکقسم
 دویم ازان بیست و هشت حرف را مکتوبی خوانند که اول و
 آخر آنها مثل یکدیگرند و اینها سه حرفند و م ن و قسم
 سیم را سروری خوانند که تلفظ آنها دو حرفست و آن دو واژه
 است ب م ط ح ف ی ر ت ث ز خ ظ که تلفظ آنها
 بدو حرفیت و با اصطلاح عرب بینه های این حروف الف
 است و با اصطلاح دیگری پیدا میشود باب دیگر بدانکه ترکیب

حروف بیست و هشتگانه شش نوع است که دو این سه نوع
از آنهاست و هر دایره را بدو قسمت کرده اند چهارده حرف اولی
اساس نامیدند و چهارده دیگر را نظیره و اساس نظیره باید که
به هم دیگر هم درجه باشند تا که درست آید چنانکه در جدول اساسی
و نظیره مفهوم کردند و دیگر بدانکه در تمام قواعدات و اسماء
مداخلات و مخارج جفریه را از هر دایره بسته اند پس هر حرفی
بجهت موازی با ربع آنچه معروفست یکی عدد بگیر است دویم عدد
صغیر است باسقاط دوازده دوازده و غیر مشهور یکی میزان
بسط محاسب اعتبار حروف ملفوظی چنانچه الف^{۱۱} در عدد کبیر
و دیگر بسط است بحسب تکبیر حروف چنانچه در تکبیر الف ف
ال ل ف ا و جمع این ۳ ۳ ۳ که میزان رابست اما عروزه
مطرا اخر تکبیر بود که از او زمان بیرون آید و مداخلی بود قسم است
بسطی و عددی و هر یک از آن بر سه اسم ثبت کرد کبیر و وسطی
و صغیر اما کبیر در عددی عدد تمام اسم باشد و در بسطی عدد
تمام حروف مبسوط اسم میشود و وسطی در عددی مراتب اعداد
کبیر را بدون رد کردن باشد چنانچه الو فرایمات و ما ترا
بمشرات و عشرات با حاد و آحاد بحال خود است و اینرا وسطی

کبیر و صغیر کبیر خوانند و وسطی جمیع حروف مبسوطه را بلا مرتبه
 گیرند یعنی همه را در مرتبه اجاد تصور کنند و اینرا وسیط همه نوع
 خوانند و صغیرا حاصل مدخل و سیط با اجاد آوردن باشد و پس
 اجاد را یک مدخل باشد و عشر ترا دو و ماتوا سه و الو ترا چهار
 و عشرات الو ترا پنج مدخل باشد و قس علی هذا لقیاس و مصرعی
 مناسب در باب صفیات جفر گفته اند در باب حروف که حروف
 گاه صفحه گاه سطر و گاه بیت و خواص کتاب جفر لا تعد و لا تخصی
 و حصول جمیع مدعیات از این کتاب بشرابطه مفرده میسر میگردد
 و لکن اکثر علماء در این علم بعضی از بینات مذکوره بقانون
 تکبیر استخراج کرده اند و بعضی از چهارخانه وسط سطر آخر و از
 چهارخانه وسط اضلع ایمن و چهارخانه وسط اضلع ایسر از بینات
 و غیر آن استخراج اسماء علوی و سفلی می نموده اند و بعضی
 از بینات تمام صفحه بحروف مخارج دعا بنج خاصه استخراج کرده اند
 و بعضی ۴ حصه منصوب و مغلوب و عارج و مخارج آن و بعضی از
 عناصر اربعه و بعضی از نورانی و ظلمانی و بعضی از بسط و مبسوط از
 تفریق سته ابواب که عبارت از آن اینست که حروف فرابرشش قسمت
 میگردد اند مثلا حروف ملفوظی را و حروف مسرور و یواجد و حروف

باید
دو

مکتوبی را جدا و بعد از این سه باب دیگر جدا میگرداند که مجمه
 ثلاثی را و جمله ثلاثی را جدا و مجمه سه و پرا جدا و مجمه مکتوبی را
 جدا و جمله مکتوبی را جدا و جمله سه و پرا جدا و هر یک را مداخل و
 مخارج پنج مفرره و حروف مستحصه را بدستور معقول میداشته
 اند تا سه بطن و چهار بطن و هفت بطن و نه بطن و دروازده بطن
 و بیست و هشت بطن و بیست و نه بطن و سی بطن انگاه آنچه اراده
 ایشان بوده از مستحصات بدستور قواعد مفرره استخراج عملی
 نموده اند و بعضی ببط بیناترا نابی و اقل تا سه و ۴ و ۷ و بهر
 کدام که اوقات او تقاضا کند عمل میگرداند و بعضی از هر سطر
 تکبیر علیحدده صفحه قرار میداده اند و از آن استخراج مفصله مستحصه
 می نموده اند با تمام سطر تکبیر میشده است و بعضی از سطر تکبیر
 قرار میداده اند و از هر صفحه صدری بر میداشته اند تا وقتی که
 صدر آخر سطر ببط اول مدعا بهم میرسد است اگر آن زمان
 اول مستحصه بوده است و اگر زمان اول همان اسم مدعا ببط
 شده تا آخر همان سطر ببط اول مدعا از مؤخر سطر هم
 همین نحو عمل میکنند تا که سطر اول زمان اول صفحه اول ظاهر
 شود و از آن تکبیرها و صفحه ها و بی چیزهای عجایب و مدعاها

ولفظها و کلاهما ظاهر میگردد و بعضی از ضبط عددین بهر نوعیکه
 بوده معمول میداشته اند و انواع بسیار در باب استخراج در کتابها
 متعدده مسطور است و این اقسام را بشی مفتاح است و آن
 شش مفتاح منقسم میشود باقسام متعدده و در مضافات کتاب
 می نمایم و اما افشائی کنم و لفظ بلفظ نیز سر بسته سپرده اند
 و این شش مفتاح را هر که دانست و یافت این علم انرا اسان
 شود و باید تا تواند در تفسیر مشق کند تا مهارت خواندن انرا
 داشته باشد و علم عمل هر صفحه را با این قرار داده اند که عدد
 حروف ایجا را باید گرفت هر سوال که باشد که چون مکورات
 هر صفحه طرح میشود آخران بماند و عدد مذکوره از مربعی نهاده
 مرکب و معرده ایجا را بر حول مربع باید نوشت و اسماء الله
 و اسماء ملائکه و اسماء اعوان و غیره ان را از اسماء روحانی و
 افعال که بیوت ان صورت بسته اند بر اطراف صفحه باید نوشت
 و بعضی در هر صفحه که اسم خود را ببیند خانه اسم را اول بیوت
 دانند و مربعی بران موضوع دارند و حروف مستحصله را که دو
 حروف آخر هر خانه است جمله را نظیره گیرند و تفسیر کنند و بر
 مفیبات مطلع گردند و تولید رو نماید باب در باب استخراج

که اول از عدد اصول ثلثه که اسم و لقب و کنیه است بیرون
 آید دویم اسمی که از عدد کبیر به بسط حروف اصول مذکوره
 بیرون آید سیم اسمی که از عدد تکبیر حروف اصول مذکوره
 بیرون آید چهارم اسمی که از تکبیر بیانات حروف اصول مذکوره
 صورت مند و پنجم اسمی که مستخرج از بطن ابطه حروف عددی
 اسماء اصول ثلثه استخراج کرده است ششم اسمی که مستخرج
 از تکبیر حروف بسط عدد حروف ثلثه کرد هفتم اسمی که مستخرج
 از بسط حروف عددی و بیانات حروف اصول ثلثه هشتم اسمی
 حاصله از بسط تکبیر حروف و تکبیر بیانات نهم بطن اول او
 تا عدد حروف اصول و نقاطش دهم بطن دویم او با عدد
 حروف و نقاطش یازدهم بطن و سیم حروف و نقاطش دوازدهم
هم بطن چهارم حروف با عدد حروف و نقاطش سیزدهم هم بطن
پنجم حروف با عدد حروف و نقاطش چهاردهم هم بطن ششم
 حروف با عدد حروف و نقاطش پانزدهم هم بطن هفتم حروف
 با عدد حروف و نقاطش شانزدهم هم بطن هشتم حروف با
 عدد حروف و نقاطش چون استخراج اسماء کرده هر دو حرف
 را علامت جزو و صفی کرد آید و حروف مطر و خانه را که مستحصله

و مستحصله خوانند نظیر گرفته یکبار تکبیر منصوب کنند که عبارت
 موافق اسم حاصل آید و بعضی اکابر در این فن و عمل مبالغه
 بسیار کرده اند و الله ولی التوفیق باب الاخفاء الوصیة
التوفیق در دو ایرسته انیت بضابطه اساس درجدول تکبیر
 میشود است آیت

اب ت ث ج ح خ	د ذ ر ز س ش ص
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸
ض ط ظ ع ع ف ق	ک ل م ن و ه ی
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲

ایجد منازل

اب ج د ه و ز	ح ط ی ک ل م ن
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸
س ع ف ص ق ر ی	ت ث خ ذ ض ظ ع
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲

اهطی منازل

ا ه ط م ف ش ز	ب و ی ن ص ت ض
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸
ج ز ک س ق ث ظ	د ح ل ع ر خ غ
۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵	۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴

ایقع اوتاد ایجد و طح عنصر

ج ل ش د م ت ه	ای ق غ ب ک ر
۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸	۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
ذ ح ف ض ط ی ط	ن ث و س خ ن ر ع
۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲	۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵

اجدش بطرح افلاک

ب ح ر ص ع ک و	ا ج ذ ش ط ق ک
۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸	۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
ث د س ط ف م ی	ت خ ز ض غ ل ه
۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲	۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵

ارغی از او تاد ابث بطرح عنصر

ت س ق ث ش ک ج	ارغ ی ب ز ف
۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸	۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
ک د ظ و ذ ع ه	ص ل ح ض م خ ط
۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲	۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵

باب قواعد تحصیل نمودن مستحصله تسعه از ابث بطرح افلاک از بطن مدعا و جفر جامع بحیث استخراج و حال و ماضی و مستقبل بر این نحو است درک باید کرد اول جعل کیر بد آنکه در تمامی جفر جامع کیر و در جمیع قواعد مدار اعمال از مدخلات بطن و غیره برین عدد جعل کیر باید دیدیت فتم باید کرد و ان اینست

ح ط ی ک ل م ن	ا ب ج د ه و ز
۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸	۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۱۹

ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	س	ع	ف	ق	ر	ش
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵

جمل کبیرا

ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	س	ع	ف	ق	ر	ش	
۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	

بسط ملفوظی

ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۱۰۴	۹۰	۷۱	۱۰۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	س	ع	ف	ق	ر	ش	
۱۰۴	۹۰	۷۱	۱۰۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲

بسط عددی زبانی

ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۶۱	۲۸	۷۰	۴۷	۲	۹	۵۵	۷۰	۴۸	۵۶	۵۵	۲۰	۹	۶۵
ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	س	ع	ف	ق	ر	ش	
۶۱	۲۸	۷۰	۴۷	۲	۹	۵۵	۷۰	۴۸	۵۶	۵۵	۲۰	۹	۶۵

بسط بینات بقطع زبهر حروف ابینات کو بند مثلاً الف
اوض کریم

لف	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۱۱۰	۱۰۰	۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹	۸	۷	
ین	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	

حروف ملفوظی اج رک ل س ع ص ق ش ذ ض غ حروف
۱۳

ملبوبي م و ن حرف مسرهی اب ه زح طی فر

ت ث خ ظ بط عربي اگر سوال عربي باشد

احد اثنين ثلاثة اربعة خمسة ستة سبعة ثمانية
۱۳ ۶۰۱۱ ۱۰۳۶ ۲۷۸ ۷۰۵ ۴۰۶۸ ۱۳۷۰ ۶۰۶

عشر عشرين ثلاثين اربعين خمسين ستين سبعين
۵۷۵ ۶۳۰ ۱۰۹۱ ۲۴۴ ۷۰۶ ۵۰۲۰ ۱۹۲

ثمانين تسعين مائة مائتين ثلاث مائة اربع مائة
۶۵۱ ۵۹۰ ۵۶۰ ۵۰۱ ۱۰۸۷ ۲۲۹

خمس مائة ست مائة سبعمائة ثمانمائة تسعمائة الف
۷۵۶ ۵۱۶ ۱۸۸۰ ۶۴۷ ۵۸۶ ۱۱۱

مطروح منازل اب ج د ه و ز ح ط ي ك ل م ن

۲۲ ۱۲ ۳ ۲۰ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ز ح د ض ط غ
۲۰ ۴ ۱۶ ۲۸ ۱۷ ۲۶ ۸ ۲۰ ۴ ۱۶ ۶ ۲۴ ۱۴ ۴

اساس

اب ج د ه و ز ح ط ي ك ل م ن نظره

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ز ح د ض ط غ

باب بدانکه طرح در اعمال جفر جامع مشش است اول عناصر
که چهار چهار طرح باید کرد دوم طرح کوکب است که هفت
هفت طرح باید کرد سیم طرح افلاک است که نه نه طرح
باید کرد چهارم طرح بروج است که دوازده دوازده طرح باید
کرد پنجم طرح منازل است که بیست و هشت بیست و هشت طرح

باید کرد ششم طرح درجه است که سی سی طرح باید کرد فهم کن
 و بیانات با سطلح اهل جفر عبارت از ما بعد حروف ملفوظی
 است و حروف اول را زبر گویند بدانکه مدخل در عدد تمام
 اسم بود انرا عدد کبیر و مدخل کبیر گویند و وسط مراتب اعداد
 کسره را گویند بمادون بسط کردن چنانکه الو فرایمات و ماترا
 بعشرات و عشرات را با حاد آورند و احاد بحال خود است و اینرا
 وسط کبیر و صغیر کبیر گویند و هم چنین عدد وسط ماترا بعشرات
 و عشرات ترا با حاد آورند و وسط و صغیر و سبط خوانند
 و هم چنین هر مرتبه او را یک مرتبه بمادون رد کنند تا با حاد رسد
 و مدخل صغیر خوانند مثل وسط کبیران است که از هزار صد
 گیرند و از صد ده و صغیر آنست که از پنجاه پنج گیرد و از ده یک
 و احاد بجای خود است و عدد بلا مرتبه شماره حروفست مثل
 هزار و صد و ده و یک مجموعاً یک شماره حساب کنند این عدد
 بلا مرتبه است و استنطاق ان باشد که مدخل ترا صورت عددی
 انرا ملاحظه نمایند که ان عدد در مرتبه خود در مخارج چه حرف است
 از حروف ان حروف ثابت نمایند قاتمام اعداد بحروف مبدل شود
 انرا استنطاق گویند و بدانکه طرح دایره ثلثه که ملفوظی و مکثوبی

و مسروری است چهار چهار است و زیاده بر این نیت فهم کن
 و مخفی دار که اکثر طالبان سرگردانند ولیکن تا مشق نکنی و ملکه
 خود نسازی و خدمت استاد نکنی بجای نرسی و مسودی ندارد
 جهد کن تا بمقصود برسی والله ولی توفیق باب مثال خواستیم
 که حضرت بنی عم را مسخر کنیم امما و اعظم حروف اسم او را گرفته تلاوت
 فرماییم بدین گونه تکسیر نمودیم تا زمام باز آمد و عدد مبسوطه
حروفات حضرت بنی عم را که ۱۷۲۷ بود بعد مسطور ضرب کردیم
۳۶۲ اسم اعظم او خا و ضا و برا و فون و با و بار از هدی
جدول مذکور استخراج نموده شد شب هر شب ۱۳۶۲ بار تلاوت
فرماید بدین گونه یا رافع یا مدل یا علیم یا مصور یا رحمن یا جبار
و پارهن استادان شنیده ام که بعد مبسوطه حروفات صدر مؤخر
تکسیر میخوانند این نیز خالی از صواب نیست اما طریق اول اصوب
و انفع و اتم است زیرا که هر فردی از افراد اعداد حروف درین
مرتبته خالی نماند فافهم و تکسیر این است خ ض ر ن بی
ی خ ب ض ن ر ر ی ن خ ض ب ب ر ض ی ح ن
ن ب خ ر ی ض ض ن ی ب ر خ خ ض ر ن بی
 و چون خواهی که شخصی را مسخر خود گردانی اسامی حق سبحانه و تعالی

را که در عدد مقابل حروف آن شخص وضع شده است اول هر
 یک را علیحدّه بحساب جمل قلمی شده است بخوانی بعد از آن عدد مجموع
 آن شخص را ملاحظه کن که چند است بحساب جمل جمع اسمی که در
 برابر آن حروف وضع شده است یکبار یا آن عدد بخوان و مکرر
 این عمل نما که مراد حاصل است انشاء الله مثلا خواهی که علی نام
 کسی را مسخر کردانی قهار و خالق و جبار که در برابر همین عین
 و لام و یاء وضع شده است هر یک را اول بعد در حروف بخوان بعد از
 آن هر اسم را بعد در علی صد و یازده است یکبار بخوان که مقصود
 حاصل است و در چند دور منازل درجات ابجد اینست

اب ج ده و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
 ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ت ث خ ذ ض ظ غ
 ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲

اب ج ده و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
 ت ث خ ذ ض ظ غ
 مطروحه ضرب ال مراتب مطروحه ضرب ال مراتب

اب ج ده و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش
 ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
 ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

رشت ت ث خ ذ ض ظ غ

مطروحه درجات اب ج د ه و ز ح ط ي ك ل من س ع
۲۴ ۱۴ ۴ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ ضرب المراتب في المراتب
۲۰ ۴ ۱۶ ۸ ۲۰ ۴ ۱۶ ۲۸ ۱۲ ۲۴ ۱۶ ۲۰ ۴ ۱۶ ۲۰

اب ج د ه و ز ح ط ي س ع ف ص ق ر ش ت ث ي ك ل م
۲۲ ۵ ۸ ۱۶ ۴ ۴ ۹ ۲۶ ۲۵ ۱۶ ۹ ۴ ۲

ضرب المطروح في المطروح كه ضرب النفوس مجال خورش

اب ج د ه و ز ح ط ي ك ل من س ع ف ص ق ر ش
۸ ۱۶ ۴ ۸ ۱۶ ۲۸ ۱۶ ۲۵ ۸ ۲۸ ۲۵ ۱۶ ۹ ۴ ۱

ت ث خ ذ ض ظ غ ضرب المراتب ضرب النفوس در مراتب وطرح ان
۸ ۱۶ ۴ ۲۸ ۴ ۱۶ ۸

غ ظ ض ذ خ ث ت ش ر ق ص ف ع س ن م ل ك ي ط ح
۲۱ ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰

زوم د ج ب ا ابجدی ببط عزیزى هم اساس و نظيره
۲۱ ۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳

اب ج ه ز ط ك م س ف ق ش ت ذ ظ
ب د و ح ي ل ن ع ص ر ت خ ض غ
الطبي اساس و نظيره

اط ف ذ و ن ه م ش ب ي ص
ت ج ك ق ط ح ض ر س ت د ل ع خ ر غ

ناری هوائی ابی خاکي ناری هوای ابی خاکي

ا	ج	ه	ب	زحل	ا	ب	ج	د
و	ز	ر	د	مشری	ه	و	ز	ح
ی	ك	ش	ج	مریخ	ط	ی	ك	ل
ل	س	ث	ظ	شمس	م	ن	س	ع
م	ف	د	غ	زهرة	ف	ص	ق	ر
ن	ت	ص	ض	عطارد	ش	ت	ث	ح
ع	ح	ط	ق	مَرز	ذ	ض	ظ	ع

باب هر يك از دو ابر حروف بیت و هشتگان را اساس و نظیره
 حروف صفحه خوانند بر دو ابر بسته بمطروحه هر يك را طرح بسته
 لازم است از ان دایره حاصل کرد بان دایره بمیزان مطروحه
 حرف از ان و کواکب سبعة که در معفر دارد بردارد و چون مدار
 این علم بقواعد و ضوابط افلاک و کواکب است لهذا آنچه این
 حقیر را بجز اطر میرسد در باب استخراج ان است که جل اسم
 در کتاب یقین کرده باشد چهار فرد در نفس خود جمع کند و بمیزان

و رابع و سابع و کواکب متعلقه بان و حروف کواکب و رب الساعه
 چنانچه در مثال نوشته خواهد شد استخراج نماید و مکررات را اندا
 خته بکرتبه تکبیر صدر و مؤخر نماید و حروف سؤال را نیز بکرتبه
 تکبیر صدر و مؤخر نماید پس سطرین را امتزاج بایکدیگر دهد
 چون هر دو سطر در یک سطر آید اینرا محفوظ می نامند بر قسم
 بر سر صفحه جفر جامع و از جزو و صفحه و خانه موافق اسم سؤال
 از قرار ذب و بینه و اوتاد و افراد و از فرآهید و ترفع و تنزل و
 و اسوس و نظائر و تقوم و تجنیس و نشابه و از سطر مطلوب
 بدو حروف جواب استخراج کردیم چون ان یک سطر جفر بهم رسد
 این حروف تا صف می نامند و اکثر از دو سطر بهم رسد چنانچه
 مذوره خواهد شد هر دو را امتزاج داده بیک سطر آریم و اینرا نیز
 صف کردیم با حروف مخطوطه امتزاج دادیم هر چه بهم رسد حکم از
 انجامست و چون حرف اول او با حرف سؤال یکیت ابتداء از اول
 کرده بیرون نوشتیم و باز از حرف پانزدهم گرفتیم پانزده حرف
 دیگر شمردیم و حرف پانزدهم را بیرون نوشتیم و هم چنین بدور
 رفتیم تا بحرف اول رسید که دیگر مکرر بیرون می آید چنانچه در
 مثال نوشته شد جواب مطابق سؤال بیرون آمدن فی الجمله هر چه

سؤال عربی و فارسی و فارسی و فارسی و نظم و نثر و نثر جواب
 آید و مثال امتزاج سطر سؤال بعد از حرف مکررات با سطر
 مدخل او را قطب نام کرده چنانچه در سطر گذشته نمودیم بیت و هشت
 حرف شد یعنی از جمله ۲۸ حرف نمایی آنچه در سطر سؤال نباشد
 از سطر مدخل قطب که نظم سؤال عظیم الخلق بوده باشد در آخر
 سؤال نیز ثبت باید کرد و حروف طالع و اوتاد طالع و کواکب متعلقه
 این است که داخل سؤال باید بشود طالع بدر طالع م م ی زان
 عاشقان س س ر ط ان رابع ان ج دی سابع ان ح م ل کوکب
 میزان زهره کوکب سرطان قمر کوکب جدی زحل کوکب حمل مریخ
 حروف زهره م ذ ن ع حروف قمر ع ح ط ق حروف زحل
 ا ج ه ب حروف مریخ ی ک ش خ ساعت ۱۲ شب جمعه متعلق
 بایات کوکب شمس را حرفش ل س ک ن ط مجموع حروف بروج
 و کواکب و حروف متعلقه با آنها نیز مرتب شد پنجاه و چهار حرفت
 و بعد از آن خلاصه کردن از مکررات بیت و چهار حرف صورت بسته
 شد پس تکیه صد و دو مؤخر کرده شدید بنگونه

ظ م ث ی ک ز ب ا ع ن غ س د ر ف ط ش ج خ د ق ح ه ل

امتزاج با سؤال بعد از تکیه اصل خلاصه زمام سؤال اینست

ج و ن ا س ت ع ق ب ك ر م د ی ز ش ه ل ظ خ ح ف ص
ز غ ض ط ث چون تكبير صد ه و موخر كبريم اين شد

ث ج ط و ض ن غ ا د س ص ت ف ع ح ق خ ب ل ك ه ر ش
م ز د ی و اين بيت و هشت حرفوا با سطر طالع و حروف و كو ك ب

خالصه امتزاج داريم اين شد ث ظ ج م ط ث د ی ض ش ن

ز ع ك ا ا ز ب س ص ع ت س ف غ ع ر ح ز ق ط خ ف ب

ج ظ خ ك ل ق ر ه م ل ك ش ز د ی و هين حرفوا با حروف

صف که در صفحه جبر مسطور است و او اينست

ع ر ه س ب ی س ا ا د ت ا ر ل ق م ی ب ر ا ی ب ا خ ش ش

ی م ی م ی ف ش ا ک و ر ق ه ا ت ا ی ا ن ا ه ر امتزاج داريم

اين شد ع ث ر ظ ر ج س م ب ط ی ث س و ا ی ا ض د

ش ت ن ا ز ر غ ل ك ق ا م ا ی ذ ب ع ذ ت ا ن ی ص ب

غ ا ع خ م س ش ح ش ن ن ا م ز ت خ م ف ی ق ف ظ ا

ط ش ا ا ب ك ج و ل ز خ ق ك ه د ا ه ن ق ا ر ج ا ش ت ه

ا م ه ل قاعده اينست که حرف اولوا بيرون نويسند و از همان

حرف ابتدای شماره کنند چهارده حرف طرح کنند موافق حرف

نورانی و حرف پانزدهم را بيرون نويسند و با زا همان حرف ابتدا

نمونه

شماره کنند و حرف پانزده را نویسند و دوزنند تا نوبت شماره
 ۲۵ بحرف اول رسد که جواب تمام شده و اگر دیگر باره بشمارد جواب
 مکرر شود بدینوجب است ع ا ق ب ت ك ا ر ا م ا م و ر د ی
خ ی ر ا س ت ب ش ف ق ت ب ا د ش ا ه ا ی ر ا ن ش ا
 ه س ل ی م ا ن مثال دیگر تاریخ شهر مشوال مسوال کردیم که
 سوال
 حال الکاتبی فارس چون است و همین حروف را مقطع نمودیم این شد
ح ا ک ی ف ر س ج و ن ت ح ر و ف ط ا ل ح و ک و ا ک ب م ت ع ل ق ه ب ر و ز
ا ی ن ع م ل ب و ر د ل و ع ق ر ب ا س د ک و ا ک ب ز ه ر ه د ا خ ل ن و ر د ی م
 این شد ح ا ک ی ف ر س ج و ن ت ا ی ز ه ر ه ۱۷ ح ر ف شد
 بعد از آن رفتیم بر صفحات جفر و ۱۷ حرف را بیرون آوردیم از
 جزو صفحه و خانه و زیر و بینات و او تادیه و افرادیه و ازواجیه
 و اسوس و نظایر و غیر مجموع این شد ا ه ا ا ذ ل ا ل ز ه ر ن ز
ك ق ب و ه ی ن ح ر و ف ا ب ا ح ر و ف ۱۷ ک ا ن ه ا م ت ر ا ج د ا د ی م و د و ر د
ع ن ا ص ر و ک و ک ب و ب و ر د ی م ن و ر د ی م ا ح ا ل ل ز ک ك
ی ف ف ه ر ت س ا ج ه و ز ن ب ت ا د ی ل ز ر د ك ا ی ن
 دور عناصر است یعنی ۴ ۴ بیرون نوشتیم و هم چنین تا دور تمام

شده جوابی که مطابق سؤال باشد بیرون آمد دیگر در کواکب
 است یعنی ۷۷ شماره باید کرد و آن اینست اح الك لی ه
ف ك ر ك س ب ج ه و ا ل د ت ا ا ر ی ز ز ز ذ و ه ق ا ع د ه
 اینست که حرف اول را بیرون نویسند و باز از همان حرف اول بنای
 شماره منوره تا حرف هفتم بیرون نویسند تا دور تمام شود و شماره
 بحرف اول رسد باز همان جواب آید دیگر دور برجی است یعنی
 ۱۲ ۱۲ شماره باید کرد قاعده آنست که حرف اول را باید بیرون
 نوشت و از حرف بعد از آن بنای شماره کرده دو از دور هم را بیرون
 نویسند تا قیتکه نوبت بشماره حرف اول رسد تمام است جواب
 بجهر سؤال مطابق یکدیگر است و آن اینست ال ك ه ا ز
ال ك ا ر ف ت ب د ر و ح ر و ف ق ط ب د ی ك ر ا س ت ل ا ا ل ه
 سؤال ج ل ح ل ل ل ه م ث ا ل د ی ك ر ك ی ف ح ا ل ا م ا م و ر د ی ب ك م ع ش ا ه
 زمان سلیمان شاه همان حروف را مقطع نوشتیم با حروف طالع
 و او تار طالع و کواکب متعلقه بانها و حروف قطب بعد از حذف
 مکررات و تکبیر صدر و مؤخر و امتزاج سطرین بعد از طرح ۲۱۲
 جواب مطابق سؤال بیرون آمد مثال اینست ك ی ف ح
ال ا م ا م و ر د ی ب ی ك م ع ش ا ه ز م ا ن م ن ه ل ی

م ا ن ش ا م طالع زمان سنوال و اوتاد طالع و حروف کواکب
 متعلقه این است م ی زان م ر ط ا ن ج د ی ح م ل ز م ر
 م ق م ر ن ج ل م ر ی خ م م م م ف ن ج ع ح ط ق ا
 ا ج م ب ی ک م ش خ ل م ن ث ظ قطب م و ا ل ع ظ ی م
 ا ل خ ل ق ح ز ت ف ص ن ا ذ ا غ ر ا ی ب م ش ک ض ب ط م ا
 ل ج د م ث ل ا م و ر د ب ع م ش م ز ل م س ط ج ق خ ذ غ ث ض
 ح ط ط ت م ت ک س ی ر ص د ر م و خ ر با ض ا ف ل ا م الف ا ی ن م ش د
 ض ک ت ی ظ ف ص ح م ث ا غ ل ذ م خ ر ق ر ج ط ب م س ع ن
 م ش ط م ل ح ر و ف ص ف ک ا ز ج ف ر ا س ت خ ر ا ج م ش د ه ا ی ن ی ت
 ا ق م م م م ر ب ع م ر و و ت ل ل ا ر ع ا ی ا ل خ ا ل ت
 ا م ت ر ا ج م ط ر ی ن ک ه ج و ا ب ا ز ا ن ب ش م ا ر د و ا ز ع ن ص ر ی ی ا ک و ک ب ی ی ا ب و و چ ی
 ی و ر و ن م ی آ ی د ا ی ن ی ت ا ض ا ک ق ت م ش ی س ط خ ق م ص
 ر ح ب ث ع ا ع ر ل و ر و م ت خ ل و ل ق م ا ر ر ج ع ط ا
 ب ی م س ا ع ا ن ل م ش خ ظ ا م ل ل ق ا ق ا ع د ه ا ی ن ی ت د ی ک ر
 ح ر ف ا و ل ر ا ا ز م ط ر ی و ن ف و ش ت و ا ز ح ر ف د و ی م ا ب ت د ا ی ش م ا ر ه
 م ن و د ت ا ۱۲ ک ا ن ه ن م ا م م ش و د و ح ر و ف ۱۲ و ا ی و ر و ن ف و س ی د و ب ا ز ا ز
 ح ر ف ه م ا ن ک ر ف ت ه ۱۲ ۱۲ ط ر ح ک ر د ه ب د و ر ا ف ت د ن ا و ق ت ک ه م ن ق ی

حرف اول شود و این ابیت اغ رال ام و رخ ی هرخ اق ب
 ت ال ش ع ل ی ت س ه ل ف ا ی د ه بدانکه جفر جامع را ۲۸
 در ۲۸ تکبیر و اسم شخصی را اگر چهار حرف باشد دو حرف از آخر
 بیندازد و دو حرف اول ببرد انداخته تا دو ۱۱ در خانه اول گذاشته
 صفحه را تمام رساند مثلا عبد راد دو حرف آخر او را انداختیم بدین
 شکل شد م ح بار و الف در خانه صفحه نوشتیم چنین م ح ۱۱
 در خانه دویم م ح اب در خانه سیم م ح اج بهمین کیفیت
 تا آخر سطر بیت و هشتم است چنین شد م ح اغ و در خانه
 اول سطر دویم م ح اب و در خانه دویم سطر دویم م ح ب
 تا خانه بیت و هشتم م ح ب غ تا آنکه صفحه تمام شود و اگر
 اسم بیشتر باشد از چهار حرفی مثل پنج حرفی و شش حرفی یا
 ۷ یا ۸ حرفی از دو صفحه طلب نمایند یعنی از دو صفحه بگیرند مثلا
 اگر پنج حرفی است آ تا ترکیب نمایند سه حرف و یکی دو حرف از
 سه حرفی یکی آخر را توک دهد و دو حرف اول را در خانه اول
 گذاشته صفحه را تمام رساند بطریق مذکور و دو حرفی را بعینه
 در خانه اول گذاشته بطریق مذکور صفحه را سه برساند و اگر
 شش حرفی باشد که ترکیب نماید و هر ترکیب را سه حرف

کنه

کند و از هر ترکیب یک حذف کند و دو حرفی دیگر را در خانه اول بگذارد ۲۹
 الف گذاشته صفحه را تمام رساند تا دو صفحه تمام شود و اگر
 هفت حرفی باشد يك ترکیب چهار حرفی و يك ترکیب سه حرفی
 نماید از هر ترکیب دو حرف اول او را گرفته بدستور صفحه را تمام
 نماید و اگر هشت حرفی بود از ترکیب دو حرف آخر را ترک نموده از
 دو حرف اول هر ترکیبی صفحه را تمام کند مثال محمد کریم از ترکیب
 اول م ح را گرفته از ترکیب ثانی کاف را گرفته و در دو صفحه
 تمام نماید و افهم الافهام و حروف کواکب بحسب اعداد طبیعی چنین

۱۰
 د ک ص

است که رقم زده شده است
 ان س غ ب م ع ط خ ک و ض ه ی ق خ ه

و ط ر ه ت ز ح ش ت م کلام نظامی :: زحیم وفا و مرا واقف سوای
 یار :: که تا کردی یعنی جفت اسرار :: سه باشد چم و فاهنت است
 و مرادو :: تو اسم احد نبود دیدار :: سه حرف بیناتش چهار باشد
 بین اسمای سبعة در سه و چهار :: چه شد این سیزده باینه جمع
 بیای تو احد را در انوار :: چه چم و فار را ملفوظ کردی
 عدد شان نیز باشد ای نو کار :: محمد سرور سالار عالم
 از عفت بیرون بر حقه نار :: هر روز فقط و حرف حقایق
 چه دانستی نظامی سر نکهدار :: موافق عدد در صغیر جمع جامع اسم

اعداد استخراج میشود بین آن می ۱۱ عدد اعداد ۱۳ مجموع آن ۱۷
 میشود از بر و بین موافق عدد اسم احمد عدد نقاط صغیر را که
 از حال ۲۰۱۷ میشود موافق صغیر اسم محمد ۲۰۵ عدد است
 بمشق مدخلات آن ۴۴۸۴۷ عدد آن به عا صغیر باقی
 ۲۲ عدد بماند جز ۲۲ صفحه شانزده هم حرفش ت غ سطر
 دویم ب استخراج کردیم در هر صفحه که اسم خود بنیند خانه اسم را
 اول بیوت شمرده برع بران وضع دارند حروف مستحصله که
 دو حرف آخر خانه است جمله را نظیره گیرند و تکبیر کنند بر معنیات
 مطلع شوند والله اعلم بحقایق الامور و حروف مستحصله اول
 جز را و بعد از آن سطر را بعد از آن صفحه را بعد از آن خانه را نوید
 و فاعده استخراج که از استاد شنیدم زمام اصل را تکبیر مؤخرات
 باید کرد تا صد و بیست زمام یعنی که زمام او لو که تکبیر کرد به بیست
 سطر زمام میدهد و مؤخرات آن صفحه را برداشته زمام ساخته
 تکبیر نماید بان زمام دهد و علی هذا القیاس تا صد و بیست صفحه
 نوشته شد که هر صفحه بیست و نه سطر و بیست و نه خانه باشد بعد
 از آن صد و بیست صفحه را بدو از ده برج قسمت کرده اند و بر برج
 ده صفحه رسیده است و چون هر برج را سی قسم کردیم در مقابل

کلیله

می روز بهر سه روز یکزمام میرسد که عبارت از یک صفحه باشد ۳۱
 و بعد از این این یکزمام را تکسیر تسمیه باید کرد یعنی بجزت از بین
 یک حرف از یکی از میان عدل تا آخر زمام و اینرا یکزمام
 ساخته تکسیر کند تا به نه سطر و از این نه سطر بهر روز از آن سه
 روز سه سطر میرسد و چون یکشنبه نه روز که عبارت از بیست و چهار
 ساعت باشد سه سطر تقسیم کنیم بهر سطر تقسیم کنیم بهر سطر هشت
 ساعت میرسد بعد از آن این یکزمام را بصد و بیست زمام تکسیر
 میکنیم و این صد و بیست را بهشت ساعت قسمت کنیم بهر ساعت
 یازده سطر میرسد و بعد از آن طالع اسم و لقب و کینه و طالع و
 صاحب طالع با مطلبی که دارد عدد کند بهفت مرتبه یا بیشتر از
 هفت و بعد از آن تخلص کند و بهر یکی از این زمام را یازده گانه
 استخراج دهد و اگر از زمامی که مطلب را عرض داده ایم چند حرف
 زیاده ماند مجال خود بگذارد بعد از این سطور را یکی یکی تکسیر کند
 تا یازده صفحه شود و مطلب آئینده منصرف و مطلب گذشته
 معارب میکنند و الله اعلم و احکم باب در اعداد که هر حرف و فوا با نفس
 خود جمع بکنند از برای استخراج انموزج ان اینست که نموده شد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر گش
 ۱ ۴ ۹ ۱۶ ۲۵ ۳۶ ۴۹ ۶۴ ۸۱ ۱۰۰ ۱۲۱ ۱۴۴ ۱۶۹ ۲۰۰ ۲۲۵ ۲۵۶ ۲۸۹ ۳۲۴ ۳۶۱ ۴۰۰ ۴۴۱ ۴۸۴ ۵۲۹ ۵۷۶ ۶۲۵ ۶۷۶ ۷۲۹ ۷۸۴ ۸۴۱ ۹۰۰

ت ث خ ذ ض ظ غ باب سؤال است
... ۱۴۰۰ ۲۵ هزار ۳۶ هزار ۴۰ هزار ۸۰ هزار ۱۰ هزار

باین کیفیت است م ع ص و م ع ل ی خ ان و اب و ال

ح م ن خ ان ک د ام ی ک ی غ ال ب ان د حرف

ملفوظی ه ای اغ ی ن ا ح ی م ر س ی ن ی او او ا

ه اف ات ا زال ام ه ای اه ال ک ا نظیره ابجدی ق س

خ م ن خ ع ف خ ظ ا خ غ خ م ر س ر ق س ج

س ح م س بش م ض م س ظ ق س خ م ق س ق س ذ س

نظیره اهطی اینست ف م ت م ع ت ض ق ت ذ ج ض

ت م ص م ص ف م ام و م ث م غ م ذ ف م ت م ف

م ظ م مستحصه اینست م رض ای غ م ع ظ د ظ

ض ی غ ز ق م ص ص ر ق ی ح ذ م خ ب ر ب د

ض ن م غ ت م ع نظیره ابجدی اول م خ ن اب م

ص م ل خ ن م ه ا د د ش ه خ ت ک ای ع و ع و ل

غ ان ح اب جواب برآمده اینست اب والرح م ن خ

ان غ ال ب و م ع ص و م ع ل ی خ ان ک م ش ت ه خ

اه د ش د صبیح باب ضابطه استخراج باین مثال است بتاریخ

۱۸ شهر ربیع الاول ۱۴۵۰ هـ عالم الغیب نما که انشاء الله ۳۳

بعد از نوروز و نیز روز سلطانی وسعت و انتظام در اوضاع
میرزا محمد رضا بهم میرسد که تحقیق در قروض آن بهم رسد ^{مخل}

کبیرش هزار و ششصد و شصت و چهار بلا مرتبه اش چهار صد
و بیت و پنج و سیط مجموعی این صد و هفتاد و سیط کبیرش

هشتاد و صغیر هشت ضرب کبیرش هشتصد و نود و نه در نفس

خود ضرب کرده صد سیزده هزار هفتصد و بیت ضرب بلا

مرتبه در نفس صد و هشتاد هزار و شصت و بیت و پنج حاصل

وسیط هزار صد و چهل چهار هزار نهصد ضرب و سیط شش هزار

و چهار صد صغیر شصت چهار استنطاق اینست دس خ غ

ی ه ک ت ع ق ف ح ط ص ض ک ذ غ ج ی ق ه ک

خ غ ف ق ظ غ د م ق / غ ا ت ع و د س / و ع م ش غ دی

س ذ غ ج م ق ا ل ث غ ج م ق جمع این حروف ۱۴۳۷۶

۱۴۳۷۶۰ ۱۴۳۷۳۰ ۱۴۳۵۳۱ باضافه تکبیر ۳

یکی بر اول افزوده و درواز مرتبه ثالث کم نموده عمل کنند و استنطاق

کنند حذف مکررات دس خ غ ی ه ک ت ف ق ح و ص

ض ذ ظ ج م ا ع ر ش ل ث طریقه رفتار تکبیر سطور تکبیر

سطور تکبیر را برین موجب باید ابتداء نماید از خانه سطر اول
امثال دال خانه تا آخر سطر دال نویسنده در سطر ثالث دال

۲۴ ۱۵ ۱۰ ۲۳ ۶ ۲۴ ۱۰ ۷ ۱۲ ۱۴ ۱۴ ۲۴

۶ ۱۰ ۱۸ ۵ ۲۱ ۲۴ ۱۸ ۲۲ ۹ ۱۲ ۱۳ سطر زمام

صدور مؤخر تکبیر نظیره و ت اف ی با س فل هر ر ن ا
ب ص ط و د ا ع ن ب ل د تکبیر نموده صدر مؤخر کرده

ل ک
خط ری شیخ

دولت با ان ف ع ی اب داوس ط فصول ب م ا ر
بدان ایدک الله نعم که در کتاب جفر جامع هر گاه خواسته باشید
که از احوال هر کس معلوم نموده بدانند که بچه نحو است مسؤل
نمائید باین نحو سنوال باید نمود آموزش اینست

ش ری ف ب س ر ف ا ط م ه در م ا زن در ان ج ه ح
ال دارد ب ت اری خ ه ش ت م م ا ه ش وال

مدخل کبیر ۴۲۲۷
عدد بلا مرتبه ۱۷۷
وسیط مجموعی ۴۲۹

استنطاق زک رغ د
استنطاق زع ق
استنطاق ط ک ت

وسیط کبری ۵۱
صغیر ضرب عدد مدخل کبیر در نفس
خود استنطاق ۱۷۸۶۱۲۹

استنطاق

استنطاق ط ك ث غ ز س ض غ غ نزی ضرب عدد

بلا مرتبه در نفس ۱۱۷۷ استنطاق ط ك غ غ ل

ضرب عدد و سبب مجموعی در نفس خود ۲۱۶۲۹ ۱۴۲۹ استنطاق ۱۸۴۰۴۱

ام غ ر ف ق ضرب و سبب عدد دیگری در نفس آه استنطاق

ا خ غ ب ضرب عدد صغیر در نفس خود ۱۶ استنطاق ول ۲۶۰۱

پس حروف مستنطقه را جمع کرده عدد گرفته باین نحو که نموده

میشود جمع ^{حروف مستنطقه ده هزار ۸۰۰ و سی شده} ۱۰۸۳۰۰ ۱۰۸۳۰۰ ۱۰۸۳۰۰ ۱۰۷۸۰۰ زمام زك ر غ د

ز ع ق ط ك ت ان و ط ك ث غ ز س ض غ غ زی ط

ك خ غ ل ام ع د ف ق ا خ غ ب و ل ل ض غ ی اش

ع ح ق ا غ ع ح ق ع ا ط ا ض غ ز ق ع و حروف بلا تکرار

زك ر غ د ع ق ط ت ان و ث س ض ی خ ل م ف ب مش ح

پس این حروف را بجدول بردیم در ۲۳ در ۲۷ و تکبیر کردیم پس

سطر صدر را گرفتیم این حروف شد س زك ح ح ض ض ت

ان ق ا ح ص د ر ع ر ش ش ر ض ح ض ت پس این حروف را

تکبیر کردیم این حروف شد س ض ز ع ك ض ح ر ح ش

ض ض ض ر ت ع ا ر و د ق س ا ح و نظیره ابجدی کردیم

والفان

جواب برآمد ح ال ش ب د ل ت و ت ز ل ن د و ج ب س

و غ س ه اس ت باب استخراج فارسی سنو ال راعده

کریم عددان سنو ال ۳۵ ۷ ۱۷ ۳۵ پس حروف استنطاق را

بسط عربی کردیم برین نوع که نموده شد ح م س ه ث ل ا ث

و ن س ب ع م ا ه ا ل ف و بسط عربی را عدد کریم این شد

۲۰۹۰ دیگر او را بسط عربی کردیم این شد ت س ع و ن ا ل

ف ا ل ف پس این حروف را عدد کریم ح م ع م ز ۷ ۳۸ باران عدد را

بسط عربی کردیم این شد ت م ا ن ی ه ا ر ب ع و ن س

ب ع م ا ی ه پس عدد راجع کردیم این شد ۱۱۲۳

بسط کردیم و هر گاه تا هفت مرتبه این نحو مدار نمایند بهتر

خواهد بود بای تقدیر این پنج مدخل میباشد مکررا ترا حذف

کردیم باقی این شد ث ل ه ع ش ر و ن م ا ی ف پس

حروف را ملفوظی کردیم مکررا حذف کردیم این شد ث ا ل م ه

ع ی ن ش ر و ف نظیره ابجدی کردیم ط س ض ظ ق ب

خ غ ز و ذ ج و این حروف را نظیره ایقغ و اهطم کردیم

پس تکبیر کردیم تا زمام در صدر مؤخرای این جواب برآمد

و س ط ح ا ج ن ق ی ب ر ا س ق و ا ر م ی ر م ا م

س ه م و س م ق وی اصل رزق و ج ع ب ی اف
 و ح ل و ا ر ش ر خ ل ط و ح و ل با تمام رسید بآب
 طریقه استخراج که مطلب ناطق میشود آن است که مطلب را
 بحروف مقطعه مفصله بنویسند و حرف مکرر را حذف نمایند
 و آن حروف را چهار مرتبه چهار حرف قرار دهند بان طریق که
 نموده میشود احاد و عشرات و مات و الوف بعد از آن بقاعده
 ضرب و قسمت و تضعیف و جذر و جمع عدد بهم رسانند و اعداد
 را حرفی بنویسند و اینچنان است مرتبه اول را به بنویسند اگر احاد باشد
 تضعیف نماید و هر یک را ده نویسد و اگر عشرات باشد تضعیف
 کند و بعضی بنویسد و اگر مات باشد تنصیف نماید و تنصیف
 بنصف بنویسد و هر جا که بهر ساند تمام نویسد مثلاً سی
 و پنجاه چهل نویسد و چهل و پنجاه پنجاه نویسد و حرف دوم را
 ملاحظه نماید اگر احاد باشد هر یک را پنج بگیرند و اگر عشرات باشد و
 عددی ماقبل اوست کمتر از او باشد در نفس خودش از احاد یا پنج
 ضرب کند و حرف دوم را با ماقبل آن دو جمع کند و اگر مات باشد
 تنصیف کنند و نصف را بنویسند و بعد از آن حرف سیم را به بنویسند
 اگر احاد هر یک را ده حساب نماید و اگر عشرات باشد مختارند

وی بعضی همان عشره
 مضاعف را نویسد
 چنانچه در سوال حرف
 اول است اسه آن
 را مضاعف نمودیم
 زشته شده

برآنکه عدد اول را بر او بیفزایند و هر حرف را یک نویسد بلا مرتبه
 با همان عدد را تضعیف نماید و تضعیف او را بنویسد بی
 مرتبه بعد از آن حرف چهارم را به میند اگر در مرتبه آحاد باشد
 هر یک را ده بگیرند و چون در مرتبه چهارم است چهل تضعیف
 کند و بر او بیفزایند و اگر در عشرات باشد هر مرتبه را صد
 نویسد و اگر مات باشد همان مات را نویسد و قس علی هذا
القیاس مثال این آنت که امام ثامن ضامن امام رضا ع
 فرموده است ك ی ف ح ال رض ام ع ال م ال ون
 حروف سؤال را مفصله نوشتم بعد از حذف مکررات چنین
 شد ك ی ف ح ال رض م ع ون چون حرف اول کاف
 بود از عشرات بود تضعیف کردم میم شد نوشتم و حرف
 دویم را دیدیم که یا بود از عشرات بود و کمتر از عدد ما قبل
 بود او را بر هشت ضرب کردیم هشتاد شد یا را از عدد ما
 قبل او وضع کردیم هفتاد شد و عین شد عین را نوشتم و
 بعد از آن حرف سیم را دیدیم که ف بود از عشرات بود او
 عدد اول که کاف بود بر او افزودیم صد شد از صد یکی
 گرفتیم که الف شد و الف را نوشتم بعد از آن حرف چهارم
 دیدیم که ح بود از آحاد بود هر یک را از هشت که عدد ح باشد

ان یکراره گرفتیم هشتاد شد چون در مرتبه چهارم بود چهل
 را تنصیف نمودیم براوا فرغیم ۸ نصف چهل بیت باشد
 و این بیت و ان هشتاد این صد شد ق را نوشتم بعد از
 ان حرف پنجم را دیدیم الف بود در مرتبه آحاد بود چون در
 مرتبه آحاد که باشد الوف میگیرند که الف را هزار حساب میکنند
 از الوف صد گرفتیم و ان صد را تنصیف کردیم بنجاه شد و چون
 دو مرتبه پنجم بود پنجاه دو مرتبه گرفتیم ده شد و این ده را بر بنجاه
 افزودیم شصت شد س را نوشتم و هر وف ششم را دیدیم
 ل بود ده را که از حرف پنجم که دو مقابل گرفته بودیم کرده شده
 بود ان ده را که بمقابل داده بودیم از و تنقیص کردیم کاف شد و این
 کاف را که در عدد بیت است تنصیف کردیم چون در مرتبه عشرات
 است باشد باراً نوشتیم بعد از ان حرف هفتم را دیدیم ر بود
 یک مرتبه از و تنقیص کردیم بیت شد و چون در مرتبه سیم بود
 که بعد از ا و الوف است ده را براوا افزودیم سی شد ل را نوشتم
 بعد از ا و حرف هشتم را دیدیم ضاد بود و در مرتبه مات بود تنصیف
 باید بشود نصف کردیم هشتصد را چهار صد شد تا را نوشتم
 بعد از ان حرف نهم را دیدیم میم بود رفوی نوشتم که چهل است
 تنصیف نمودیم بیت شد بی مرتبه اعتبار کردیم دو شد باراً

نوشتیم و حرف دهم را دیدیم عین بود و در مرتبه هفتم از احاد
 بود بر هفت که مرتبه هفتم از احاد باشد که هفت ده تا هفتاد
 باشد بر هفت که مرتبه اول از احاد همین بود بکتر میج شد
 ق که صد است نوشتیم و یازدهم را دیدیم که واو بود چون
 احاد بود هر یک عدد را ده عدد گرفتیم مشقت شد و چون
 بعد از حروف دهم بوده را از وضع کردیم پنجاه شدند نون
 را نوشتیم و بعد از آن حروف دو از ده هم را دیدیم که نون
 بود و نون پنجاه بود و در مرتبه عشرات بود تنصیف نمودیم
 بیت و پنج شد چون ناقص بود پنج بر او افزودیم سی شد
 ل را نوشتیم و بعد از آن حروف استنطاق را بیرون نوشتیم
 اینست م ع ا ق س ی ل ت ب ق ن ل و بعد از آن
هست سطر تکبیر کردیم این بر آمد ق ت ل ب ا ل س
م ن ق ع سؤال از جفر بطریق جامع قاعده در
 ترفع و ترقی و تنزل و مساوات طریق ترقی است که بدو
 چندان میشود و ترفع یکی زیاده میشود و تنزل بدو نصف
 میشود و مساوات همان عدد حروف است و اینکه هر را
 بر احاد پوره حساب نمایند همینکه بعشرات رسید عشرات را
 نگیرند و اینکه داخل حروف عدد صفح و سطر و خانه هم

بکنند سه عدد و چهار حرف که مستحصله شد یک دور حساب
 نمایند و یک عدد داخل اعداد کنند و حرف اول دور دوم
 و دور سوم را نیز داخل نمایند و ما مثالی بیاریم تا آسان شود
 مثلا اول از حرف ب بسیار گرفته حساب نمایند اول ص حرف
 ترقی است و عدد او انیت ۸ و ۱۶۸ میشود عشره ترا
 انداختیم شش ماند صفحه وسطه و خانه را داخل نموده که سه
 باشد ۹ شد و مستحصله اول بود ۱۰ شد از حرف ایقغ
 بجهت نسبت مزاج الف را نوشتیم در بین حرف اول ذال
 چون اول مستحصله تزل بود یک مرتبه او را تزل دادیم ع شد
س نوشتیم بجهت تقویت ی و ص چون سین اول بود و قابل
تزل نبود ع گرفتیم و از و س خ نوشتیم بجهت الف و س
 چون س دوم بود و قابل تزل بود سه و سه شش و یک دور
 هفت و یک مستحصله خودش ۸ گذا قال الاستاد و محتمل آن
 بدخل فیها بین السابق و الف مساوات بود مساوی خودش
 را گرفتیم یک بود و یک را از ایقغ ی نوشتیم و مساوات عدد وسطه
 و صفحه و حرف داخل نمیکند و ج مساوات ۳ و یک دور
۴ و دوم مستحصله ع و یک مستحصله خودش که چم اول است
۷ و ۲ و ۲ و ۴ و ۳ و سیم مستحصله ۱۰ و یک دور

۱۱ شد از ایقغ غین نوشتیم بجهت آنکه و او بادی و را
 خاکی ربار دشمن خاك است و مؤذی تقویت خاك کردیم
 و او ترفع ۷ و ۱۳ شد و دورده ۱۲ نوشتیم بجهت آنکه
 بار در میان واقع شده بود و مؤذی بود و ض ترقی ۸
 و ۱۶ اء و ۳ و ۹ شد از طمصطص نوشتیم و مس سبی
 چهارم است تنزل دادیم ۳ و ۳ و ۶ و مستحصله سیم ۹ و دو
 دوره ۱۱ شد نظیره خود را نوشتیم و ن ۵ و ۳ ا ح نوشتیم
 بجهت تقویت غ و ض ترقی ۱۱ و اول مستحصله چهارم بود
 ۹ شد بعینه ص نوشتیم غ ترقی ۱۲ و ۲ و ۵ يك مستحصله
 خودش و او نوشتیم غ ترقی ۲ و ۵ سه مستحصله تمام قبل
 ۸ بجهت آنکه مستحصله چهارم بود تمام نشده بود هنوز ۱۱
 و یکی ن دگر نوشتیم تمام میبود غ ترقی ۱۲ و ۲ و ۵ و
 اول مستحصله ۴ و چهار مستحصله تمام قبل حکم يك دارد يك
 گرفتیم يك و ۷ ص ترقی ۹ و ۱۸ و ۱۱ و مستحصله تمام
 شده قبل ۷ ان ترفع ۵ و ا ح نوشتیم بمراعات غ و مس
 چون حروف بیستم است و بدوره رسیده باز مس نوشتیم مس
 چون اول دوره است و گرفتیم و تنزل ندادیم غ نوشتیم ض
 ترقی ۸ و ۱۶ اء و ۳ و ۹ و ا و د سیم مستحصله ۷ و ۹

۷ و ۱۴ و ۵ دوره تمام ۹ و ۱۹ و ۳ سطر صفحه خانه
 ۱۲ مستحصله سیم که تمام است ۵ و یک مستحصله خودش
 عرج مساوات ۳ و ۳ و ۳ مستحصله تمام ۹ س تنزل ۶ و
 ۹۳ دوره تمام ۵ ۱ ۵ و درویم مستحصله ۷ س ۳ و ۳ و ۶
 دال ۷ و ۱۰ ۳ و ۱ مستحصله تمام ۱۱ از ایقغ غ نوشتم ازین
 هر دو فها که مستحصله شد جواب سائل موجود است درست
 باید در مکان بدان که قاعده این جفران است سؤال را
 که سؤال کردی و جواب بیرون آمد باز از چهار حرف اول جواب
 عدد بگیری از ماضی ان شخص حکایت کند و چون هم حرف
 آخر سطر را بگیری از مستقبل ان شخص حکایت کند و خبر
 دهد و قاعده سین چنان است هر جا س که یک دور س
 بعد از ان مستحصله اش بعینه خودش خودش میشود العاقل
 یکفیه الاشاره والسلام قد نمت بید الحفیر شیخ جیب ارومیزی
 فی تاریخ اول ذی الحجة الحرام سنة ۱۰۴۰ علی نسخة الاصل القديم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
 بدانید که کتاب جفر جامع بسیار بسیار بر فایده
 است و هر کس که متوجه کتابت آن میشود باید که از منجیات
 محترز باشد و در پاکی و طهارت کوشد با وضو و طهارت متوجه
 کتابت گردد و در نظرات سعد و ساعات سعیده کتابت کنند
 اکنون خاصیت این کتابت آنست که جمیع اسما و الهی بر نعت و بر
 هر عبارت که باشد درین کتابت تکبیر نام تمام میشود و فواید
 کلی در ضمن آن هست و اگر صاحب دولتی را میسر شود که این
 کتابت را من اوله الی آخره با تمام رساند بشرطیکه از بیش گذ
 شتب شك نیست که بمقصود دینی و عقبی فایز شود و انواع
 فتوحات صوری و معنوی او را دست خواهد داد چنانکه گفته
 اند فوق این باره ندانی بخدا تا بخشی یعنی کتابت او را بشرط
 ولو از من ان نکنی ندانی که چه میشود حال شروع در بعضی آن

شرح این کتابت و کیفیت حساب آن می رود اولاً بدانکه من
 حیث التفصیل والاجمال میرقم رهنو طیت اگر چه جامعیت
 جمیع کواکب مبعده و سیاره دارد فخاصه شمس فاما چون
 در اصل بیت و هشت جزواست و بیت و هشت صحفه و
 بیت و هشت مسطر و بیت و هشت خانه نظریان نسبتی تمام
 بقمر و منازل آن دارد پس برای قاعده از روی اجمال هر جزوی
 بمنزله متعلق باشد از منازل فلکی و صفحاتش بدرجات
 آن منزل و مسطورش بد قایق آن و حرفش بان و باز هم چنین
 بکرتبه دیگر هم در صورت اجمال صحفه اول آن جزواولش
 بشرطین متعلق است که اول حمل است و اول دور از آن
 بحساب می آید هر صحفه اجزاء جزواولش متعلق است بمنزل
 رشا که آخر هوت است پس بنا بر این دو از ده جزواولش
 متعلق باشد بد و از ده میرقم در منازل خودش که عبارت
 از سیصد و سی و شش شبانه روز است تقریباً چنانچه اگر
 بحساب ماه بگیرند یازده ماه و چند روز معین باشد اگر
 چه بعضی بکمز و تمام این کتابت بسر یکماه تمام میشود از بجزه
 ماه بسلیخ ماه و گاهی که چنین باشد از حساب میرمنازل برون

آنست نیک فهم کن که این مسئله دانستنی است و مشکل است
 پس هرگاه که فلك بگذرد و در یکماه بیت و هشت شبانه
 روز بگیری که تمام کند گاهی که از غره بمآه تا سلخ حساب
 کنند یکماه پیش بیت و نه شبانه روز یا سی شبانه روز
 خواهد بود البته یکمیزل و نیم که ابتدا از منزل شرطین است
 از منازل که از منازل بیت و هشتگان نویسند و در این
 وقت افتاب در یازدهم درجه هونت اتفاقا درین بیت
 و هشت شبانه روز که قمر دور خود گردان نقطه اول حمل
 رسید به نقطه آخر حوت که منتهای منازل اوست و افتاب
 درین مدت بیت و هشت درجه فلك را هم قطع کرده
 خواهد بود که با متصل در سیزدهم درجه حمل باشد و قمر
 تا از تحت الشعاع بگذرد یکماه بیش ده درجه مری میشود
 که حساب از ماه نوگیرند پس چنانچه ماه صفر در بیت و چهارم
 درجه حمل خواهد بود بلکه زیاده چنانچه یکبرج تمام تفاوت کند
 تا با زاول دور مری و فایده نخواهد داد چنانچه مقر است و
 در هر ماه هم چنین تفاوتی بین هست و مدارش نه بر سیر منازل
 قر است تا دانسته باشی پس واضح شد که مدار کنایتش از

روی راستی حساب بر سیر قمر در منازل باید نهاد تا راست
آید و هر گاه که چنین باشد باعث حصول مطلوب خواهد بود
با سرع حال و بجز دهمین کتابت فقط مدعا حاصل است چه
جای آنکه اگر کسی از طریق دعوت و استخراج اسما و ملائکه
و اعوان پیش برود باعث تسخیر روحانیات علوی میشود و
حصول امور کلی و هم چنین از بیخ حساب و در قمر تا با زهر
سرد و در خودش که عبارت از سسیدوسی و ششروز باشد
در وارده جزو تمام کتابت باید کرد چنانچه در شصت و هشتاد
و دو روز بیت و چهار جزو نوشته شود و در صد و دو وارده
روز دیگر کتابت چهار جزو کتابت کند اینست حساب کتابت
این من حیث الاجمال فاما من حیث التفصیل آنست که هر
صفحه از صفحات جفر جامع تعلق گیرد بیکدور قمر چنانچه هر
سطری از آن سطور بمنزلی متعلق باشد و بدین قیاس سطر
اول از صفحه اول از جزو اول تعلق بمنزل شرطین داشته باشد
خواه طولی گیرند و خواه عوضی و هر خانه تعلق بساعتی و
دشتمه باشد از ساعات شبانه روزی ولیکن این موقوف
بدان است که اول ماه قمر در منزل شرطین و اول درجه حمل

فون شود که بنزد و در سال و ماه است پس چون هر خانه
 بساعتی دهند بیست و چهار خانه به بیست و چهار ساعت
 تمام میشود و چهار خانه دیگر میمانند آن چهار خانه دیگر را
 محصد ساعات شمس و مریخ که با عقدین مناسبتی دارند
 باید داد که تمام کنند مثلاً بیست و چهار ساعت شبانه رود
 را بیست و چهار خانه رسید و این بیست و چهار ساعت متعلق
 است بکواکب سبعة چنانچه هر ساعتی بکواکب خواص پس
 هنگامی که نوبت ساعت بشمس رسد خانه که متعلق است
 بر این بشراکت ساعت شمس بعمل باید آورد و باز چون نوبت
 ساعت مریخ رسد خانه که متعلق مریخ است بدنب در
 ساعت مریخ بشراکت او بعمل باید آورد و در هر روز و در
 شب تا سطر تمام شود و این يك قول است و بقولی دیگر اگر
 عمل کند آن است که باید دانست که هر ساعتی شصت دقیقه
 است چنانچه بیست و چهار ساعت شبانه روزی یکمزار
 و چهار صد چهل دقیقه است و یک سطر از سطور صفحه که شرح
 آن گذشت یکصد و دوازده حرف است و مادامی که این
 حرف بود قایت قسمت کرده شود شانزده حرف از آن حصه
 راس و ذنب خواهد بود و نوزده و شش حرف دیگر که قسمت

۴۹ میباید هر پانزده دقیقه را یک حرف میرسد اکنون فرض کردیم
 که روز یکشنبه اول ماه محرم است و درین وقت فرد را اول
 در چه حمل که ابتداء منزل شرطین است نو میشود و بیکشنبه
 روز که بیت و چهارشنبه روز باشد این منزل را طی میکند
 اکنون سطر اول که از صفحه اول جزو اول باو تعلق دارد چنانچه
 در ساعت اولش که شصت دقیقه باشد چهار حرف خانه
 اول این سطر دارد که هر پانزده دقیقه ساعتی را حرفی باشد
 و اتفاق این ساعت اول روز یکشنبه متعلق است بافتاب پس
 درین ساعت دو حرف از هشت حرف راس باو شریک باید
 ساخت که بعمل آورند و در ساعت هشتم همین روز که باز نوبت
 افتاب است دو حرف دیگر هم از هشت حرف راس بشارکت
 این ساعت عمل کند و در ساعت پانزدهم همین شبانه روز
 دو حرف دیگر از هشت حرف راس بشارکت ساعت افتاب
 بعمل آورند و در ساعت بیست و دوم همین شبانه روزی
 دو حرف دیگر از هشت حرف راس بعمل آورند تا تمام هشت
 حرف بشارکت ساعت شمس تمام شود و هم چنین بترتیب
 ساعت همین شبانه روز و وقتیکه نوبت ساعت بمریج رسد

دو حرف از هفت حرف ذنب با و جعل آورند و باز که دو ساعت
 ساعت بمرنج رسد در همین شبانه روز دو حرف دیگر و هم
 چنین تا هفت حرف ذنب بشارت ساعات مرنج جعل آید هم
 چنانکه در شمس بتفصیل گفته شد و باید دانست که در هر
 شبانه روزی که هر کوی را چهار ساعت هست که دو روز
 دو در شب اما قوی دیگر این است که چون درین بیت و
 چهار ساعت شبانه روزی فلك اعظم یک دور تمام میکند
 و درجات سیصد و شصت که این بیت و چهار ساعت تمام
 طلوع و اقوال میکند مناسب آنست که معلوم کنند که راس در
 کدام درجه از درجات فلك است در هنگام طلوع خود مش
 بشارت حروف آن درجه جعل آورند که هفده است و این
 اصح اقوال است و تیز در این حساب آنست که این یکسطر اول
 صد و دوازده حرف است و شانزده حرف از این حصه
 عقدتین است و نوزده و شش حرف دیگر هر پانزده درجه
 فلک را چهار حرف خواهد رسید پس طریقش آنست که از
 اول درجه حمل حساب کنند و هر پانزده درجه را چهار حرف
 بدهند چنانچه تمام بروج حمل را هشت حرف رسد از خانه اول

- ۵۱ • وسطر اول صفحه اول از جزو اول و هم چنین از خانه دوم همین
 سطر بولا بیش روند و ملاحظه کنند که عقدتین در
 کدام درجه از این درجه ها شد پس هنگام طلوع اندر
 حرف عقدتین بمشارکت حروف همان درجه بعمل آورند
 و حروف عقدتین حروفی خواهد بود که یلی حروف درجه
 ایست که در اینجا عقدتین واقعند و اگر بطریق اجمال حساب
 کنند یک صفحه تمام بیکدور فلک تمام میشود ان چنان است
 که بیت و هشت سطر اول بیت و چهارش بدرجات رسد
 که هر پانزده درجه را سطر پرده باشد و چهار حصه چون
 هرین باشد که انرا عقدتین بنوعیکه که از روی درجات در
 سبق ذکر رفت بعمل آورند و الله اعلم و اگر کتابت مذکور را
 مدار بر سیر افتاب نهند نوعی دیگر است و ان چنان است
 که از هجرت بنوی ۳ تا زمانی که تاریخ وقت باشد بیت و هشت
 بیت و هشت طرح باید کرد که باقی بیت و هشت خواهد
 ماند یا کمتر یا آنچه فاضل ماند انرا ضبط باید کرد که با جزاء
 جفر و صفات ان رجوع کنند و به بینند که مدعا در کدام

اقلیم در کدام شهر در کدام محله در کدام خانه یافت میشود
 و غرض از لفظ اقلیم جزو است و از شهر صفحه است و از محله
 سطر و از خانه خانه اکنون فرض کردیم که از هجرت خیر البشر
 نهصد و هفتاد و شش سال گذشته است و از این مدت
 بیست و هشت بیت و هشت طرح کردیم باقی ماند بیست و
 چهار خانچه نصد و پنجاه و دو طرح رفت پس بر این پنج از جزو
 اول شماره کردیم طرح بجز و بیست و چهار رسید که جزو حرف
 خامست پس معلوم شد که در اول سال نصد و هفتاد
 و شش از هجرت هنگام تحویل شمس محل تعلق بوده بجز
 و بیست و چهارم از اجزاء جفر جامع که آن حرف خامست بی
 شمبه و اکنون فرضاً از همین سال وقتی که ما را رجوع بصفا
 جفر است افتاب از تحویل محل گذشته به بیست و دوم درجه
 میزان است رسیده و در وقت رجوع بصفا مذکور افتاب
 درین درجه که گفته شد پس از قرار صفحه بیست و دوم از همین
 جزو که حرف خامست با تعلق دارد چنانچه صفحه حرف تا باشد و
 درین صفحه مقصود طلب باید نمود و این یکقول است درین
 باب و قول دیگران است که چون در اصل کتابت بدرجات

فلکی متعلق دارد پس از وقت هجرت تا وقت مدعا که بعد از
 طرح ۲۸ ۲۸ آنچه بماند به ببیند که چند است و رجوع
 بصفحات جفر کند تا خیر زیرا که این اصح است چنانچه فرض کردیم
 که بهمان حساب اول بیت و چهار ماند از صفحه اول جزو
 اول شماره کردیم رسید بصفحه بیت و چهارم همین جزو
 و صفحه بیت و چهارم همین جزو و حرف الف با خاست پس
 نظر کرده شد که افتاب در بیت و دوم درجه میزان است پس
 از سطر اول صفحه شماره کردیم رسید بسطر هفتم که میزان متعلق
 است و چون افتاب در بیت و دوم درجه میزان باشد از
 خانه بیت و دوم همین سطر که متعلق باوست مطلوب از
 همان خانه باید طلبید و درین حساب قطوبین را هم درجات
 می باید داد تا سی تمام شود نیکو فهم کن با اینکه این قول رو
 شنیق از قول اول بیان شده فاما دران قول غالباً ستری
 هست که بدوام ریاضت معلوم میشود زیرا که در طر هر
 جزو یا که بسالی دهند در سال که مقصود را که خواهند بدانند
 رجوع بصفحات باید کرد چون چنین شد فرضاً افتاب در
 برج حوت است بچند درجه معین پس در صفحه دو از دم

از جزوی که شماره باور رسید به مطلوب خواهد بود چنین
 باشد باز چون سال نوشتن این جزو تمام بطرح می آید می
 رود ثبوت بعد از او خواهد رسید هر آینه در هر جزو برین
 تقدیر حکم بر زیاده از دو وارزه صفحه نبوده باشد و بیاقی صفتاً
 درین صفحه بیکار خواهد بود و غالب چنین نیست پس در این
 طرح و حساب البته رهنی مستور است بریاضیت معلوم باید
 کرد و الله اعلم و احکم تمت ۲۰ بوم ۱۰ ذی الحجه الحرام ۱۳۹۱
 بدینجیب اردبیل فی بلده قم

تبصرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بيان الكشف التاطع في حل الجنب الجامع متى اردت اخراج
سؤال فانظر الى شهر ك العربي كم مضى منه يوماً فخذ حرف الف
اوفي الثاني فخذ حرف ب اوفي الثالث فخذ حرف الجيم اوفي
العاشر فخذ حرف ح اوفي الحادي عشر فخذ حرف ك اوفي
الثاني عشر فخذ حرف ل الى اخره واذا مضى من الشهر ٢٨
يوماً فعد الى الاول هكذا اذ علمت ذلك فيكون هذا الوضع
للاول ثم انظر الى حرف المسئلة وهو ان تعلم القرقي اى منزلة
فناخذ حرف المنزلة مثاله شريطين بطين ثرياد بران هقعه هقعه
زرع نثره طرفه جيهه زبره صفة عواسماك غفر ذبايا الكليل
قلب مثوله نمايم بلدة دابج بلع سعور اجيبه مقدم مؤخر رشا
ثم تأخذ احد حروف السبعة السياره وهم زحل حروف بحجة الجدى
والدلو مشرى حروفه مجه قوس وحوت و مريخ حروفه مجه
حمل وعقرب وشمس مفزده اسد زهره حروفه مجه ثور
ميزان عطارد حروفه مجه جوزا وسنبله قمر حروفه مفزده سرطان
اذا علمت ذلك فمثير المشترك من غير المشترك والمشارك هو الذى

فيه التداخل بحسب الاثلاث وهين م ج ص ظ ر ن زج
 وما بقي غير مشترك ثم تاخذ حرف السائل فان كان السؤال
 في العشر الاول فتاخذ حرف الاول وان كان في الثاني فتاخذ
 حرف الثاني في عشر الثاني وان كان في عشر الثالث فتاخذ
 حرف الثالث هذا اذا كان الاسم ثلاثيا وان كان فالرابع منه
 حكم الاول وان كان خماسيا فالخامس منه حكم الثاني وان
 سداسيا والسادس منه حكم الثالث مثال الثلاثي على وعمر
 وابراهيم وابراهيم وسعيد والخامس سليمان وعمره والسادس
 ابراهيم وابراهيم وقس على ذلك فقد كشفنا لك سرا عظيما
 ساكننا حال انقراض الجراكه حرف السؤال الخارج من الثمرون
 وكان المنزله ثوبا حرفها ج ومن السياره حرفها ر ومن
السائل حرفها م فخرجت الالمهات اربعة هن زج ر م
 المتولد عنها ح د ش ن يتولد عنها ط م ت س يتولد
 عنها ع ل ا ت يتولد منها ف م ب ث يتولد منها
 ص ف ج ح يتولد منها ق س د ز يتولد منها ر ع م
 ض يتولد منها ش ف ر ظ يتولد منها ت ص ز غ يتولد
 منها ث ق ح ا يتولد منها خ ر ط ب يتولد منها ز
 ش ي ج يتولد منها ض ت ك د يتولد منها ظ ث ل م

٥٧

يتولد منها غ خ م د يتولد منها اذ ن ز يتولد منها
ب ض ص س ح يتولد منها ج ظ ع ط يتولد منها
د ع ف ي يتولد منها ه ا ص ك يتولد منها وبق
ل يتولد منها فهذه ثمانية وعشرون صورة جفرية مرتبة
 الوضع وبها تم استخراج الاختصار فان المتولد عنده هذا الشكل
 الاخير الذي هو و ب ق ل يكون ز ج ر م وهو الشكل
 الاول بعينه فهذه من غير تكرار فطرين اللفظ ان تجعل الجبد

تمت في يوم ١٥ ذالحجة
 شيخ صيب ابراهيم

مستحصله

۵۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدانکه طریقه مدخل اربعه باسم محمد صادق غایب مثاله محمد
 صادق در هند حیات دارد یانه م ح م د ص ا د ق در م
 ن د ح ی ات دارد ی ان ه مدخل کبیرا بجدی ۱۲۴۴
 مدخل و سبیط مجموعی ۱۲۸ مدخل و سبیط ۱۱ مدخل صغیر
 آ حروفات سنوال را حساب کردیم ۲۵ بود استنطاق کردیم
 ه ک شد نقاط سنوال را حساب کردیم ی شد حروفات
 خارج ه ک ی مرار از شمردن حروف و نقاط و بحرف بودن
 آنت که بعد از اخراج مطالب حرفهای سنوال را بان حرفهای
 که از عدد حروف سنوال و نقاط او اخراج شده است جمع کنیم
 و هم چنین حرفهای جواب را درون عدد حروف و نقاط حساب کرده
 اگر حرف سنوال و حروفات خارجه مستخرجید در حروف با جواب
 مطابق است صحیح و الا غلط واقع شده است پس مدخل
 اربعه را بحروف آوردیم چنین شد م ر غ ح ک ق ای ب
 پس این حروفات را ملفوظی نمودیم بطریق زیر و بینات چنین
 شد د ا ل م ی م ر ا غ ی ح ک ا ف ق ا ف ا ل ف ی ا

ب ا حروف ۲۰ و ک برای حروف مستحصه گرفتیم بطریقیکه
از برای حرف صفحه و از برای سطر خانه مثل قول بزرگان حرف اول
علامت جزواست حرف ثانی علامت صفحه حرف ثالث علامت
سطر است حرف رابع علامت خانه پس حروفات مستحصه
مستفیده از جفر جامع چنین است و ض ص غ ظ ذ ص

د خ رس ن ط ح اض ا ت ت ه م ص ص ت ص ق س ع ص
پس این حروف ظلت را نظیره ابعدی گرفتیم چنین شد ز ل د ن

م م ص د ص ی و ا م ت م ل س ح ح ق ا د ح د ه ا ب د
پس این حروفات را یکتوبت تکبیر صدر مؤخر کردیم چنین شد

د ر ب ل ا د ه ن د م ح م د ص ا د ق ص ح ی ح و س ا
ل م س ت پس حروفات را مستوال خارج ۲۸ بود حروفات را

جواب ۲۸ است پس عمل صحیح است والله اعلم واحکم نعمت
بدنیغ حبیب ارومید فی تم بتاریخ بیم ۱۷ ذالجه الحرام ۱۰۸۸

ایضا فائده

بدانکه حروف مستحصه را انواع استخراجات هست و قواعد
بسیار دارد در جاترا فرد بفرود بطلوبه میرسانند ان مطلوبه
محصوله هم مطلوبی دارد که این لسان الغیب گویند و لسان

الغیب هم مطلوبی دارد که انرا روح گویند اگر خواهی دریابی
 مطلوب بر آن نظر کن بمثال اصول ثلثه و اینها بدون یکدیگر نمیتوانند
 شد و گاهی در جاترا ۴۴ قسمت میکنند و هر چهار را بصفا
 میریزند و اینجاد و خانه همان حرفت تا با اخر صفحه بر میدارند و
 گاه بموازین حرف از همان خانه جمع که مستحصله حرف بر میدارند
 و گاه بموازین الحروف منصوب و مغلوب نازل و عارج حروف
 بر میدارند و گاه خانه مستحصله را در صفحات مرکز قرار میدهند
 و بموازین ان مرکز تمامی خانهای متعلق مرکز را بر میدارند
 مطابق و گاه چهار جزو مستحصله را در نفس خود ضرب
 و حاصل ضرب را اگر قابل طرح منازل است طرح و اذا جان
 میزان حرف استخراج مستحصله حرف مطلب را با حروف دوایر
 سه جمع کنند یعنی حرف اول مطلب الف است و الف در دایره
 ایجدی فایطوس سین است و سین در هر نظیره نظیرهها
 بوده هر یک را جدا جمع کنند و بار بر بینی جمع و جمع را اضافه جمع سه
 کنند و ۴۴ طرح کنند و ۷۷ طرح کنند در خانه اگر کسی است
 یک حرف پس است تمت ایبه کتاب استفیخ نمودم از کتاب
 خطی قدیمه تاریخ ۱۸ ذالجه ۱۰۰۰ بید الحقیقہ شیخ جیب ارومیه
 در قم الف تحیة والسلام

الحَقِيرُ الْجَامِعُ
 فِي كَيْفِيَّةِ
 اسْتِخْرَاجِ الْأَسْمَاءِ الْعَرَبِيَّةِ

تَأَلَّفَ

الْعَلَّامَةُ السَّيِّدُ مَهْدِيُّ وَاحِدٍ
 ابْنِ مُحَمَّدٍ الْمَوْسَوِيِّ الرَّشَنِيِّ

از انتشارات کتابخانه شیخ جیبافزاری ارومیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ
 سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ثُمَّ بِاسْمِكَ الْكَلِمِ الْأَمِّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَالرَّوَسَلَّمَ وبعد چنین گوید سید مهدی واحد این
 محمدالموسوی لرشتی که چون بسبب اغتشاش عتبات عالیات
 از دارالسلام وارد دارالام شده دست قوسل بدامان
 عروة الوثقی رزده و دیده توقع را از ماسوای الله بازدا
 شته و دست تضرع بدرگاه و اهب العطا یا برداشته
 و مشغول باستخراج اسماء الله از زبور و بیانات آیات و
 فقرات دعوات بترتیب حروف اثبت کردید و از کثرت
 اختلال احوال کلدسته بندی ریاضین دعا در بیاطین
 مدغامدت سه سال بتاریخ ۱۲۲۲ بامن السموات
 مطروحات بینه بانمام رسانید و نظر بجامعیت اسامی
 کرام حضرت ربانی و دلالت هر لفظی بر معانی مسنی
 بجز جامع گردانید در مدت انباج حروف کلمات

از بركات اين فقرات خواص ديده و پندامت ان خاص الخاص
 كرديده المحق هر فقره ازان كافي المهمات و باعث المفاتي
 حوارث لب تشنه كان آب حيات است و بيادى بارى مالك
 الملك و ناخذ اى تجرى باسره الفلك يونس اخلاص بيسته
 معنى كه غريق بمر تفكر و اندیشه ظلمات صورت بود باموال
 و اقبال و تسبيح و تهليل رب جليل باحل نشاط و بندر
 نشاط رسيد و انار اسرار عزيز صفتان روحانى را كه بنوت
 يوسف عذاران معانى است از حجاب نقاب جسمانى غلقت
 الابواب مصر و لايت كه سر ارق ظلمات زليخا و شان الفاظ
 است بظهور رساننده قال معاذ الله بيان تفصيل ان
 خلاف قاعده عرفا و برار باب بصيرت خواص هر فقره
 هويدا است و بجهت ايضاح عبارت افتتاح بر سه اشارت
 باصطلاح بديع بيان معانى مقصوده بقدر صلاح
 نموده ميشود بجهت لم يبقه سابق و لا يلحقه لاحق

فصل اشاره در اوصاف بعضی از حروف ابجد
 بدانکه بعضیها ختم الانبیاء و ختم والد الاوصیاء ختم نبوت
 و رسالت باظهار معجزات ذاتیه و صفاتی و فعلیه کرده
 از جمله معجزات صفاتی آن رسول حمید قرآن مجید است
 که ختم سیصد و شصت کتاب سماوی لفظاً و معناً نمود
و فرموده ان للفران ظهراً و بطناً و لبطنیه بطناً الی السبعه
البطنیه و کسیکه مطلع شود بر این اسرار مرتفع گردد
 از او حجب و استار بقوله ان الله سبعین الف حجاب
 که چون بیان مطالب این عظیمه بحروف ممکن نبود
 لهذا قرآن مجید بکلمات نازل گردید و کلمه مرکب از
 حروف و حروف از هوا و هوا از نفس رحمان است که
 سبب احیای ایمان در قلوب مؤمنان است و موجب حیات
 در مواز مولادان همان است و حضرت عیسی عم اران
 بود که نفس نفیس مرده را زنده مینمود تا بید روح رحمانی

پس مراد از عرش در آیه کریمه الرحمن علی العرش استوی
 دل مؤمن است که منشأ نفحات و حیات بدن است و قلب
 المؤمن عرش الله الاعظم چنانکه در حدیث قدسی دیگر
 فرمود که لا یسعی ارضی ولا سمانی ولكن یسعی قلب
 عبدي المؤمن و یا اینکه عالم جبروت مسمی بعالم عقول
 و مجربات که منظر آله است محیط است معنای عالم ملکوت
 مسمی بعالم ارواح و اشباح که منظر رحمن است و این محاط
 محیط است باطناً بعالم ملک مسمی بعالم اجرام و اجسام
 فلکیه و عنصریه و متحرک است بحرکت مستدیبه بخلاف
 بوالی و سایر افلاک بحرکت قرینیه او شبانه روزی تقریباً
 دوره تمام کنند لکن هر یک حرکت خاصه بتوالی دارند
 و فلک الافلاک و فلک البروج که مسمی بعرش و کرسی
 اند حرکت شان بسیط است و حرکت افلاک سبعة مرکب
 است از افلاک جزئیه و هر یک از اجزای بروج روزه

کانه را طبیعی است و منازل بیست و هشت کانه را خاصیتی است
 حمل و قوس با اسد ناری است

سرطان و حوت و عقرب ابی دان

گرهوائی زمین همی پرسی

دلو جوزا شناس با میزان

سربر آورد در آسمان علوم

منبده نور و جدی خاکی دان

و کواکب هفت کانه را حالتی است و اقلان جزئیه بیست و

دو کانه را حرکتی است متخالفه که باعث اختلاف اوضاع

عالم کون است و فسار و منشاء تخالف و فسار و تماثل و تضاد

و تقابل و عنار است و تکافؤ و در واد از حرکات ثابتات

است بدانکه صد و در این امور از حرف بَاء بر صیه

ظهور آمده چنانکه سرور کاینات علیه و آله الصلوة

فرموده است که ظَهَرَتْ الْمَوْجُودَاتُ مِنْ بَأْوِ لِيْمِ اللَّهِ

۷

وان لوح قضا و حقیقت خاتم الانبیاء است بقوله اول
 ما خلق الله نوری واختلاف عبارات در اول ما خلق الله
 باعتبار تفاوت در صفت است که جوهر ذرات کاینات از پرتو
 مراتب جمال ان حمیده خصال ظاهر و از فیض وجود او
 از ظلمت انبستی بملکت هستی باهر شده اند قال اول خلق
 الله روحی و چون وجودات تعینات ممکنات از اطلاق
 رشحات فیوضات ذات کثیر البرکات مجسّمه صفات
 قابل تعینات گردیده اند قال اول خلق الله جوهره

نظر إليها نظر الهيبة فذابت فصار نصفها ماء و نصفها

ناراً فخلق من الماء الاجسام ومن النار الارواح
 و چون تمثیت اجراء امور از حقیقت زیبای آن عزّه
 صدور یافته قال اول ما خلق الله القلم و چون ادراک
 کلیات و پرا بزمانه حاصل بود و ادراک جزئیات بواسطه
 ملائکه می نمود قال اول خلق الله العقل زیرا که ان

بزرگوار و نورانوار و سزاوار نبود که متصف بحدیث زمانیه
شود و نیز هیچ ملائکه در امری نازل نمی شود مگر آنیکه
عرض میشود بر رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حتی

اعمال عبار بقوله تع اعملوا فیر الله عملکم ورسوله
والمؤمنون اگر در اعمال شیعیان معصیتی بنیند مگر

می شوند و اگر ثوابی بینند سرور میشوند و قوله حضرت

امیرالمؤمنین انا النقطة تحت الباء از این است که

ولایت مطلقه جزء نبوت و علت حصول اوست پس

ولایت جزء در مقام وحدت است و نبوت در مقام

کثرت و نبوت ظاهر ولایت است و ولایت باطن

نبوت و اگر جدا شوند از قبیل جزء تابع کل و ولی

رعیت نبی خواهد بود مصداق این کلام السلام

على الاصل القديم والفرع الکریم تواند بود و مویده

این آنکه حضرت خاتم النبیین ۳ فرمود من و علی

از يك نوريم و كر داييد حق تعالى ان نور را سه جزو و ولايت
 و نبوت و رسالت و هريك از اين ثلثه اصلش از ان است
 كه آدم و من دونه تحت لوائى اشاره بان است لهذا ان
 ولايت باب فرمودند من شيت من نوح منم ادريسى
 و قول آن جناب كه انا المخلوق انا الرازق انا جنب الله انا
يد الله انا عين الله الناظره تا اخر زيرا كه با افتاده كى
 كرد نرد الف به تعيين نقطه امكانيه عطا نمود عطا نمود
 اورا الف ارتقا عش را و در ظهور خود مصور كر داييد
 اورا و قائم مقام خود كر داييد در بسم الله از جهت ابتدا
يته به متحرك مقيد دون ساكن مطلق نيت جمع است
در اين نقطه ز اسرار جلى ؛ هريك بهزار نكته درو
خواص محيط بجز فلكرت واحد ؛ اورد برون كوه مقصود لى
بقوله والله لو شئت لا وفرت سبعين بعيراً من الباء
اما بار لالت كند بر وجود ذاتى بعلت اختفاء ذات الف

۱۰
 بدان و آن مرتبه عقل اول است که حقیقت خاتم الانبیاء
 است پس از با ظاهراً هر شد وجود و بنقطه امتیاز باید
 عابد از معبود بیت

چه ممکن کرد ایند بر فستاند : بجز واجب دیگر چیزی نمائند
 وسین دلالت کند بر توحید صفتی و آن مرتبه نفس کلید
 است که حقیقت خاتم الانبیاء است و امام مبین و لوح
 محفوظ و ام کتاب و لوح قدر نیز نامند و نظر بمصدق
 اینه کریمه و کل شیء احصیناه فی امام مبین و بدان
 زمان که حضرت امیر المؤمنین هم رجوع بحقیقت خود
 می نمود ختم قرآن بلکه جمیع کتب سماویة در یک ان او را
 مقبیر بود و قضا عبارت از ارجالی است و قدر اشاره
 حکم تفصیلی است و سببی اسم اعظم حرفی است که هر
 چه بینه شور همان است و بعضی از پیغمبران ما مورد بودند
 که بی طهارت لفظ سین را بگویند از این جهت بود که موسی را

موشی واسعیل را اشعیل می گفتند و میم دلالت کند بر
 توحید فعلی که مرتبه طبیعت کلیه و کتاب محو اثبات زمانیه است
 بقوله تم یحو الله ما یشاء ویبت و عندہ ام الکتاب جمیع احکام
 ضویة بفرمان قضا که عالم ابراست و در شب قدر از لوح قدر
 بکتاب محو اثبات که عالم خلق است انزال کردید و از انجام مدت
 بیست سه سال که زمان حیات پیغمبر آخر الزمان است بعد
 از هشت تنزیل کردید و نظر بمصالح عبار و اقتضاء زمان
 اگر رفع حکمی بعد از انزال شد است انرا انسا گویند و اگر بعد
 از تنزیل شده است انرا نسخ نامند بقوله تم ما ننسخ
 من آیتة او نسیها نأت بخیر منها از این تقدیر صورت بد
 تصویر می شور عن الصادق علیه السلام قال ان الله علی
 علم مکنون مخزون لا یعلم الا هو من ذلك یکرز البدی
 و علم علیه ملائکته و رسله و انبیاءه فمن فعله و حق
 تعالی از عنایت از لیت سبایی حیده که تا ابد بدان نسق جا

جاریست مگر بر سبیل خرق عادت کاهی خواص از اسباب رفع
 کرد مانند نزول طوفان بی دلالت ستاره کان و پرورد انثر
 برای حضرت ابراهیم (ع) و در از منزه ائمه قائم مقامی من عند الله
 بوده است ازین جهت خرق عادت صوری در اسباب شهادت
 بعضی ایشان واقع شده است که چون در زمان و اوقات
 والدین و حالات و طبیعت و ماکولات و اشخاص و مصائب^{حسب}
 و افلاک و کواکب را خاصیتی است متغایره که باعث اختلاف
 خلافت است لهذا علم ازلی علت عصیان نیست اگر چه علت

العلل است فلا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین از برای

شفای امراض روحانیه و جسمانیه واقع بسبب علل متعدده

ادویه تصفیه و تزکیه آنچه بود حکیم علی الاطلاق بمصدق

آیه و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین فرمود

و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فاستهوا پس

باید او امر را بجا آورید و نواهی را مرتکب نشوید و اغذیبا

محرر

و فرمود عليك بالدعاء فانه شفاء من كل راء و تاخير اجابت
 كاهي لسبب محبت است و كاهي بجهت مصلحت و كاهي بعلت
 قنوت و دفعش برياضت مرد تا چهل و پنج روز وزن تا پانزده
 روز حكمت است و همچو دعائي اسرع اجابة از دعاي غايب براي
 غايب نيت خصوصاً در وقتي كه مومنان را در ان دعا شريك سازند
 و نيز صلوات بر محمد و آل محمد در اول و آخر دعا فرستند و در اين
 خصوص بسیار است پس معنی بد از استجابت دعا هویدا است
 و عن ابی عبد الله قال ما بد الله في شيء الا كان في علمه قبل ان يبدا و له
 اسما عوالمثلثة مذكوره كه مراتب حروف مزبوره است مقتضاه
 مراتب اسماء ذات و صفات و افعال مرتبه است الله دلالت
 می کند بر ذات مستغنی از كل و قیاض بر كل كه جامع جمیع اسماء است
 رحمت دلالت كند بر صفتی كه اعظم صفات عالیه و اسماء
 صفاقیه است و ان رحمت ابتدائی امتثالیه كبریائی است
 و ایجاب مولد از عدم و اظهار حدوث از قدم و انشاء حكیم و
 واخره

اختراع و ابداع از فیضات تجلیات اوست رحیم دلالت می
 کند بر فعلی که اعظم افعال محکم و اسماء افعالیه است و آن رحمت
 استهائیه غفرانیه است و افقای وجود عارض و ایصال بوجود
 حقیقی ابدی از اوست و حروف الله چهار است بازای سه حرف
 از الله اشکار است بهر اسمی و اسماء الهی شده آثار ظاهر اند
 اکوان چنانچه در حدیث قدسی میفرماید که استقامت السموات
 فی الهوا بلا عدد باسم من اسمائی فلا تستقیم قلوبکم بالف و حفظه
 من کتابی که چون عدد مراتب اسرار در فنش ضرب شود نه میشود
 لهذا افلاک تسعد واقع شده است و هیچ عددی زاید بر آن نیست
 و هر چه زیار شود از آن رجوع کنند بان و نیز هر چند تضاعت شود
 در باها در همان نه است و هر یک از اعداد نه کانه را ظاهری و باطنی
 است و هر یک از ظواهر و بواطن کلی متضمن هزار جزئی است
 و انسان جامع جمیع جزئی و کلی است بعدد واحد و وجود و حروف
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ X الله اسم الاعظم فانه از اخذ منه

الالف بقى لله ولله كل شئ واذا اخذ اللام وترك الالف
 بقى اله وهو اله كل شئ واذا اخذ الالف بقى له الاله الخالق
 والامر تبارك الله رب العالمين واذا اخذ اللام بقى هاء ومضمومه
 اشارته الى ذات الاحدته وبالشبايع هو والهاء اول الخارج
 والواو اخرها هو الاول والاخرية ثم هي هذه اصول

٢١ ٣٤ ١٩ م ٥ اعلم ان هذه اصول مراتب

اعداد مع عدد تاسعاً قد انحصرت في تسع بعدد افلاك الكونية
 فان المراتب الباقية منها تحصل من الامتزاج والنسب العارضة لهما

وهو كالانسان جامع العوالم ولذلك انطوى عليهما عدد ادم
 وازجودته وهدته ذلك العدد بعينه وهكذا ان ضاعفت الجرد
 اورزونه مثله او سموت التضعيف بالعدد او اجزائه من استوى
 عليه وهلم جرت ومع المركز من جيبه الايسر وهي ثلثه وبدونه
 من الجائين بيان الحديث حررت طينت ادم بيدي اربعين
 صباحاً وضربت في اليمين الواحد وفي اليسار عليهم رفعه الله

فی فزطود

ایجاد وجود واحد از اسم عدد ✦ با صورت وجهه مطابق آمد
یعنی که ذواب جمله موجودات ✦ عکسی بود از یو تو مرآت آخذ

دوان

اشاره در صفتی از اوصاف و قوف عدد

بدانکه واحد اگر چه داخل در عدد نیست. باعتبار عدم صدور
از حاصل ضرب آن بعلت واحدیت لکن پدر اعداد است و هر
عددی قبول صورت تعداد از آن ماده الموارمی نماید هو الظاهر
والباطن وابتداء وایره ایجاد وابتث بان است و انتهای اینان
بشکل هندسه صورت ان عالم انسان است هو الاول والاخر
فرد انسان چه زکنم عدم آمد بوجود ✦ از مرکز جو و کشته
در عین شهور: احد ۱۳ و او ۱۳ وجود ۱۳ و هیئات
آن بهترین صورت خلقت بیست و هشت کانه و عالم هیجده
هزار کانه است خلق الله ارم علی صورته و بیان ان در قران
مجید عیان است که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ

بشکل مجرد ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ بعالَم طبیعت الای
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر انبیاء و اولیاء که ایشان
 به مجرد اولی باقی بوده اند و از جهت مصلحت تکلیف شباهت
 بخلق بحسب ترکیب و تالیف داشته اند مانند صحاب که براتب مختلفه
 از دریای رحمت بی حساب از ایشان حقایق و معارف سیراب
 و گوهر مراد را بصدف دل هر انسان بقدر استعداد آن در هاب
 ایما که چون ارکان این معانی هر کسی را معدور نیست نظر
 بضمون و ما خلقناکم عبثاً احدى اذان مقدور نیست

لهذا فرمود فاسئلو اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات
 و الزبیر حروف اول هر حرفه فرار زبیر گویند و حروف ملفوظه
 بعد از او را بینه خوانند مانند الف که زبیر او یکست
 و بینش صدوره بعد لا اله الا هو که اشاره بر وحدت
 حقیقی و اسم اعظم ذاتی است و هر اسمی که بعد از او باشد
 اسم اعظم صغری است مثل علی که کمالات جلالت و

وجمالیته در اینجلی است و هر چیز که بعد وی باشد اسم اعظم
 فعلی است خواه بی واسطه مثل نمک که صورت همچیک از
 ممکنات بی او مطبوع نیست و ماده اکثر اعظم است بیت
 از روی حساب چون نمک نام علی است ؛ اینست که قسم
 خرد مردم به نمک ؛ خواه با واسطه چنان که نمک ملح است
 و ملح بعد حکیم و فی القرآن الکریم انه فی ام الكتاب لدنیا
 لعلی حکیم پس در علی علیه السلام اسم اعظم ذاتی و صفتی
 و فعلی هر سه جمع است رباعی صفتهای خدائی جمله با او
 بولی کفر است که کوئی خدا اوست بجز و بعضی از عدم تفکر
 از اینجایی بار بخار و حلول بوند و این طایفه همیشه مذهب
 کافرند حتی بمذهب صوفیه خذلیم الله و یل من کفره نزد
 چنان که بعضی از قلت تدبیر طریق اجتهات مختصر باخبار نموده
 اند این رباعی مقدم است ؛ موصوف صفات قل هو الله علی
 بجز در عالم معرفت شنو شاه علی است ؛ که خواننده اعتقاد

فاصد نشدی ✖ من فاش بگفتی که معبود علی است ✖
 ایما صوفیه گویند که صدور معلول از علت منظور شدن
 علت است بطور معلوم بخوی که اتمحار و حلول لازم نباید
 چه هر يك از این دو وجه فرغ اثبیت است لا موجود الا
 واحد و بزعم ایشان وجود حقیقت واحد است ساری در
 جمیع موجودات و ما هیات ممکنات نیست مگر امور اعتبار
 یات و حقایق همگی نظائران حقیقت واحد اند پس
 اگر کسی سکی را به یکی از صوفیه اسناد دهد باید عناد و
 نوزرد و الا ان منافق چگونه بحق سبحانه و تعالی رواد او
 بیان واقع در حدیث قدسی شایع است که ان العبد ل
 لیقرب الی بالنوافل حتی احبه از احبته کنت سمعه
 الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی
 یقول به و یده الذی یبطش به و رجله الذی یمشی به
 و انا اقول کن فیکون وهو یقول کن فیکون مانند امن

در آنش که مغایرت شان بدیهی است اگر چه در رنگ و
 سوزانیدن یکی است چنان که ولی مطلق بعنایت حضرت
 حق در شمس نمود و علی عم مصدر ایست که صدور افعال
 مذکوره فلکیه از اوست و نظر بمنطوق انا من المجرمین ^{منفقون}
 و مفهوم عددان حالات ثلث عیان است ایما که چون
 مردمان مامور بسؤال زبر و پیشتر ذکر از اهل آن شدند
 و قبل از ذکر کمیت از کیفیت سؤال عاجز بودند پس
 از جهت عدم چه جواز تکلیف بمجمل م بین جناب رب الارباب
 خطاب به پیغمبر نمود که وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِنَاسٍ مَّا نُزِّلَ
إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ لهذا بیان ذکر برای صاحبان فکر واجب
 شده و از حضرت صادق ع مرویست که بموت المؤمن بکل میت
 يموت غرقاً و يموت بالهدم و يبئلى بالسبع و يموت بالصاعقة
 فلا تصيب ذكر الله عز وجل و اوقات و حالات ذکر در کلام
 الله بمواضع متعدده بیان شده از آنجمله وَأَذْكُرُكَ فِي

نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ

الْإِصْبَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ وبك ذکر خفی برابر هفتاد

ذکر جلی است و بهترین از کار قول لا اله الا الله است

که لب را از ذکرش خبر نمیشود و در حدیث قدسی وارد شده

که یا بنی آدم از کرونی بالتذلل از کر کم بالتفضل از کرونی

بالتطاعة از کر کم بالمغفرة از کرونی بالتوبیة از کر کم با

بالعبودية از کرونی بالصدق والصفاء از کر کم بالملاء

الاعلی از کرونی بالاحسان الی الفقراء از کر کم فی جنة

المادی اما باید ذکر هر روزی صد اید از قرآن بخواند

و حرف بی مصرف و پیوسته در ذکر خدا باشد تا مورد غمی

و لا تکن من الغافلین نشود و عدم غفلت از حصول ملکه

است و در عالم ملکوت بیداری مثال که چون این حالت را

سمند در بدن مثال حارث شود بدن ماری را غفلتی نباشد

حتی درجات زیرا که بدن مثالی را خاب نیست مانند ساعت

کوک در حرکت سلوک است بسبب اطلاع ارواح ملکوتیه
 ابدان ملکیه است از عمل او مخبر شوند معاینه شاهد این
 مقال واحد متعال در حدیث قدسی فرموده است که من
 ذکر بی سر از کتبه علانیه و اگر آدمی گناه کند تا چهل روز
 حضرت متار عملش را از خلق پوشاند و اگر توبه و انابه
 کرد احدی بران مطلع نخواهد فرمود حتی از نامه عملش
 محو و از کرام الکاتبین راسهومی شود عن الصادق ع
 قال ان الله عز وجل یفرح بتوبه عبده المؤمن از انابت
 کما یفرح احدکم بضالته از اوجدها و اگر العیاذ بالله از
 فعل زشت خود بازگشت نمود پرده در عالم ملکوت
 از ارواح و اشباح برداشته شود و نفوس ابدان در عالم
 ملک بر عمل نامشایسته او مطلع گردانند هر چند بچشم خود
 نشان ندیده باشند پس معلوم میشود که صدور امور
 و غضبانیه صفت جلالیه و رحمانیه از اسرار غیب

ملاکتیہ بعرضتہ ظهور شہادت ملکیر مسیب افعال و
اعمال عبادت است بقولہ تم ظہر الفساد فی البر والجرما
کیت ایدی لتامس و فرمودہ ان الله لا یغفر ان یشرك
به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء و فرمودہ اذا عصانی من
عرفتی سألطت علیہ من لا یعرفنی عن ابی جعفر ع ما
قال ما من شیء افضل عند الله عزوجل من یسئل و
طلب یطلب مما عنده وما احد ابغض الی الله عزوجل
من یشکر عن عبادتہ ولا یسئل مما عنده پی هر کسی کہ
 مطلبی دارد بگذرد جعفر جامع را با اعتصام و اختتام
 بنهایت اهتمام بخواند در هنگام شروع دو رکعت نماز
 حاجت بگذارد و در رکعت اول سورۃ مناسب مطلب
 و در رکعت دوم سورۃ توحید بخواند و بعد از نماز صد
 و دو بار صلوات بر محمد و آل او بفرستد و ثواب او را
 بعنوان جایزه اجازہ بسپارد و یکی واحد هدیه دهد

و اگر در آن وقت نظر مودت سعدین یا نیرین یا یکی از اینان
 یا افغان و یکی از ایشان در طالع باشد بهتر است و بعد از
 اتمام فقرات اسم حرف مستخرج از بینات عدد زبر او را گوید و
 در بامی را خواند و در محل اشارت حاجت خود را در دل گذارند
 خصوصاً در فقره که مطلب با سمی از اسماء الله در بینات عدد
 زبر او تانه بطن موافق آید و اگر در بطن تسعده اسم ذات
 و صفت و فعل مطابق مطلب باشد اثرش بیشتر است مثلاً
 بجهت رفعت در فقره بسم الله الواحد خیر الاسماء بطن اول
 رب بطن چهارم علی عمر بطن هشتم لا اله الا هو و اسم
 مقیم در امر مستقیم مناسب نیست مانند مجید که مثل سین
 است هر چند بینه شود همین است هر کسی که جفر جامع
 را بعد از یکی از اسماء استخراج در اوقات معینه بلیغ قرار
 خاند آثار آن و اسم در وی اشکار شود چنانکه اگر در ماه
 تمام بعد از هر فریضه یکبار بخواند صاحب اسرار شود

و اگر در ماه ناقص بخواند صاحب اقرار شود و اگر بیت و دو
 روز هر روزی سه بار بخواند کاملاً مریض شود و اگر بنچاه و چهار
 روز هر صبح و شام بخواند حقیقت با و اظهار شود و اگر بر این
 قیاس بواقی اسماء را بخواند از فریاد ایشان برخوردار شود
 و اگر زمانی که کوکی خویل به برج حمل شود ابتدا کند پیوسته
 در همان زمان خاند تا حوت بانتهارسد و پراخواص آن کوکب
 است و اگر در چهارده روز باوقان خسه یا سیزده روز که بین
 طلوع و افول منزلی باشد بصمت عدد اسمی که از فقرات مظهر
 آن منزل استخراج شده است خواندن آثار بسیار مرتب است
 و اگر عدد اسم استخراج را ضرب کنید در نفسش و حاصل ضرب
 را ضرب کند در حروفش و مجموع را ضرب کند در نقاطش
 و اگر او را یک نقطه باشد داخل در حروف نماید و اسماء ذات را
 که نقاط نیست ترقی به مراتب عدد دهد و هم چنین عدد هر
 فقره برای مطالب عمرته از کنوز مخفیة است ایما ضرب

عدد لفظ الله در نفس او ۳۵۴ ضرب ضرب در حرف

او ۱۷۴۲۴۱ ضرب مجموع در مراتب او ۳۴۱۴۱ و

تفاعل عدد عزیز در نفس ۳۴۱ و تفاعل جمع در حرفش

۳۵۳۴۴ و تفاعل مجموع در نقاطش ۳۷۱۴۱ پس

بعد کبریا و سبط یا صغیر یا پیام عدد در حرف با عدد آن اسم

قیمت نموده بعد از قرائت فقرات خواند اسرار اشکار را یکی

اظهار نکند و از برای بقای خاصیت هر فرد عدد آن اسم

یا فقره را بخواند و مرتکب مناهی نشود پیوسته سید ممدی

واحد را بهدایای رحمت بار و از فواید از کار و فواید اهل

بیت اظهار را در هر چه بهزار صلوات شاد نماید و اگر عدد را

مجدول یا از خانه را متعلق خود چنان که عدد اسم او و مادرش

را در مربع ۴۱۴ و در محسوس ۲۵۲۵ و در مستدین

۳۴۳ و در صبیح ۴۹۴ طرح کند هر چه

مانند از خانه طبیعی که در آن همان عدد است گرفته پر

پر نماید و در وقت تلاوت نگاه کند بهتر است و اگر رباعی را
 بعد یا زوال کتابه باین ظابطه در مربع لونیسد و در فرق
 نهاد از صدوره بلاء مانند عرق و حرق و طاعون و افسون
 این است و اسماء مستخرجه در شرف شمس احسن است

 اشاره ذاتی در انصراف حروف و عددان بدانکه حرف
 بمنزله جیم است موکلیش جن است و عدد زبر بیان جان
 است و موکلیش ملك سفلی است و عدد بتیه حروف استنطاق
 روح است و موکلیش ملك مغلی است و عدد بتیه حروف
 علویت بی هر حرف فراسه موکل است و نیز در کلمه و کلام را
 و از کلام خبر موکلین از ملائکه نفع می برند و می بخشند
 و از کلام شرذیت می کنند و می کشند و چون جن را شرارت
 ذاتیه هست لهذا در هر حال ازیت می دهند و سبب در
 نصوص در خصوص اعوذ بالله من الشیطان الرجیم از این
 است و در طریق استنطاق چنین است چنانکه عدد زبر

۲۹

فقرات الف ۵۸۰۰ حروف استنطاقش ض و ح غ
بیتات حروف مستنطقه ا را این عدد حروف بیتاء ۶۰۰
الله تو و عدد زبر فقرات با ۱۱۳۷۶ حروف
استنطاقش و ع ش ای غ بیتات حروف مستنطقه
ا دین بن لف این عدد حروف بیته ۲۹۸ رحمن
۲۹۸ و عدد زبر فقرات ت ا ه ا حروف
استنطاقش ان دی غ بیتات حروف مستنطقه
لف وین ال این حروف بیته ۲۵۸ رحیم ۲۵۸
فکذا از عدد ۱۵۸۵ فقرات ث محی و از عدد
۹۰۹۲ فقرات ج محیط و از عدد ۸۴۲ فقرات
ح علیم و از عدد ۱۴۷۸۶ فقرات خ سلام و
از عدد ۹۹۳۶ فقرات ر علی و از عدد ۱۲۳۳۶
فقرات ز معین و از عدد ۱۲۱۵۲ فقرات ر منع و از
عدد ۸۳۵۳ فقرات ز سامع و از عدد ۷۹۲۶

فقرات سی سلطان و از عدد ۶۶۴۱۵ فقرات ش
 معطی و از عدد ۱۲۸۶۴ فقرات ص حسن و از عدد
 ۱۲۴۲۸ فقرات ض مهین و از عدد ۳۸۴۲۱
 فقرات ط قاهر و از عدد ۱۳۱۳۷۱ فقرات ظ ناصر
 و از عدد ۱۱۰۰۱ فقرات ع راعی و از عدد ۱۴۲۳۶
 فقرات غ منان و از عدد ۱۱۲۲۲ فقرات ف مطهر
 و از عدد ۱۴۵۳۶ فقرات ق عالم و از عدد ۲۷۵۴
 فقرات ک سمیع و از عدد ۱۳۰۴۳ فقرات ل
 صانع و از عدد ۵۱۹۶ فقرات م حکیم و از عدد
 ۱۲۸۲۸ فقرات ن حنان و از عدد ۵۸۳۷
 فقرات و حق و از عدد ۸۴۰۶ فقرات ه حاکم و
 از عدد ۷۵۶ فقرات لا مانع و از عدد ۳: ۷
 فقرات ی عالی و از عدد ۲۰۱۳ فقرات و یا
 کریم و چون حروف مکرره را از اسما و مرتفع شود کلمات

صراط علی حق نمسکه مجتمع شود پس خواص حروف مقطعه ^{۳۱}
 اوایل معور مکرّمه نیز در این مجتمع است ایما نظر
 بضابطه حکما مشائین آ واحد حقیقی است صادر
 نمی شود از او مکر واحد پس ب را خلق کرد رب از جنبه
 تجرّد ت س را خلق کرد از جنبه امکان و ت و هم چنین
 ت ث و ش را ت ج و ص را ج ح و ض را ح خ
 و ط را خ د و ظ را د ذ و ع را ذ و ر غ را ر ز و ف
 را ز ق ک ل م ن و هم را خلق کرد و انسان جامع
 الجميع است چنانکه امام بحق ولی مطلق فرمود و تزعم انک
 جرم صغیر و ذک انطوی العالم الاکبر و نظر بطریق اشرا
 قین آ وجود مطلق است مآری در جمیع موجودات حرّیه
 باعتبارات مختلفه از جهت بی ب و از جهت ج تا اخر
 حروف ع که الف است همان الف است و انسان کبر
 عبارت از انست فرد چونکه شد انسان کامل مظهرات الف

* زین سبب شد کل اوصاف الف رو منکشف : و این از
 امر ارحمیت قدسی گنت کثرًا یخفیًا فاجبت ان اعرفی فخلقت
 المخلوق لاعرف است فرد ظاهر نمود حق تعالی شان را :
 تا خلق نکرد حضرت انسان را : شمع است مانیده کس در
 شب تار : هر چند که خود ریخته باشد انرا : و بدوق متالیه
 وجود ا عین وجودات همه حروفات است نه عین وجود
 هر حرف و نظر بقاعده متکلمین و طبیعیین ضرب طبایع اربعه
 در کواکب سبعة عدد منازل است شرطین بطین ثریا و بران
 هفقه هفقه ذراع تیره طرفه چیده زبوره صرفه عوا
 سماک غفر زبان ا کلیل قلب بشوله نعایم بلده ذابج بلع معود
 اجنبه مقدم مؤخر رشا و هو منبری منظر یکی از حروف
 بیست و هشت گانه به ترتیب دایره اجمد که اعداد شمسی
 است و اقتضای عنایت ازلیه بعضی حروف را به بعضی عوالم
 علویه و سفلیه و غیره به ترتیب دایره اثبت که اعداد

قر است متعلق ساخته مثلاً ابلا هوث ب ت ث ح برش
ح ح خ بکری و بکریک از کواکب سبعة دو حرف و عناصر
 اربعة و موالید ثلثه یک حرف و از این دورا پاره قسمت حرف
 بنورانی و ظلمانی و معدوم نحس و علوی و سفلی مذکر
 و مؤنث محقق است و مراتب حروف بدایره ایقع منشق
 و ۱۴ حروف اول در و این نظایر ۱۴ حرف اخر است بطبیاع
 ایشان بدایره ۴ در ۱۷ سان و جدول اول طرف این
 انشی و شرقی دوم بادی و جنوبی سیم ابی و شمالی و چهارم
 خاکی و غربی پس انواع طبایع بحسب اوضاع اضلاع خوا
 بود و هفت قسم از آن میان اعداد ریاضی و جغاریان شهرت
 نموده و جفر بنیوع فیض است از چهار بچار جور که منجر
 کرد در عیون قلوب اهل شهود ایما که چون امر و
اما نعمة ربك فحدث باعث شده که مطالب کلیه و جزئیة
 را تفصیل اجمالی داده و اکثر مطالب عمده را نظر بمصالح اعظمه

واضح نموده لهذا اظهار می نماید که اگر کسی فی الحقیقت
 متدبر باشد و دائره محتاج الیه متخیر باشد و تحقیق مطلب
 بر او متعذر باشد ده مرتبه بر محمد و آل او صلوات فرستد
 و سوره مبارکه حمد و توحید و آیه شریفه شَهِدَ اللَّهُ و آیه
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و آیه الکرسی را تا الی النور خواند مطالب
 جمالیة را بین عینین بشفع عنده و جلالیة را بین میمن
 بَعْلَمَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بَدَلْ كَذَّارًا نَدْوَقُلًا و تشارا بعنوان
 حق السعی سید مهدی واحد هدیه دهد پس یکبار
 صلوات و انگشت بر یکی از منازل گذارد و هر یک از
 مطلب و اسم سایل و منزل و بومی که آن منزل دروست
 و کوکبی که آن برج از اوست و حالات ایشان را با منازل
 قمر و آن روز و عدد ایام گذشته از ماه را بحرفی مقطعه
 در آورد پس حرفی که مظهر آن منازل مشار الیه است
 عدد هر فقره و عدد جمع او را مستنطق کرده و نیز در

عدد جمع با حار نموده مفردات و جمع او را استنطاق نماید
 یا اسم و بینائی که آن اسم از اون استخراج شده جمله را بحرف
 نویسد جواب صواب بخطاب مستطاب بهر اصلاحی که خواهد
 از آن حروف مشهور حتی هندی و کردی و اگر حرفی افاده معنی
 نکند باید بترقی مرتبه یا تنزل آن یا متبدل بقرین و قران یا
 باطوار او را استفسار نماید و یا عدد در حروف مجرّده تعداد
 آن و نقاط شان را هر يك الّا هذه استنطاق نماید ملفوظه
 در آخر حروف موصوفه اقراید و عم و عم به تضعیف
 و جمع ۴ عدد بگیرد و اوایل اعداد را بعد بدو ح شود از
 آن حساب ابواب جواب مفتوح شود و یا جوهر حروف را بدانه
 اجد تدویر کند تا زمام اخراج نموده بقاعده تحریر نماید
 و در هر ضابطه حروف عدد واحد رابطه است اما
 سه شب و روز هر روز شبی چهار مجلس با اوقات معین
 در هر مجلسی سه هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله گوید

واستمداد از موکلین چنین جوید که اقسمت علیکم یا معشر
 الروحانیین التابیین لهذه الكلمة الجليلة والحروف الجليلة
 بحق لا اله الا الله محمد واهل بيته وارصياؤه من عترته
 صلوات الله عليهم بعدد ما في علمه وقدرته اظهره الى كل
 خفية وبتوالي كل سريرة وكونوا الى معلمين فلا حظ في مناجي
 والكشفوا الى كتمان مبينا حتى افهمه من غير اشكال والله مخبر
 ما كنتم تكتمون فانه ما شاء الله ربي كان وما لم يشاء لم يكن
 الا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وكرات اربعه
 بعد از نماز صبح و عصر و عشاء و وتر باشد بهتر است
 تنبيه از برای حل مشاكل عظيمه بايد چهل و يكروز
 در هر روزی چهل و يكبار فاتحه الكتاب را بوقت معين
 خواند و چهارده مرتبه بگوید يا مفتح الابواب فتح لي ابواب
 الخير يا مسبب الاسباب مسبب لي اسباب التوفيق يا مفرج
 المحبوم يا كاشف الغموم فرج همي و الكشف غمي في الدارين

يَا مَيِّتَ الْعَسِيرِ يَدِّ الْعَسِيرِ بِبَيْتِكَ فِي النَّشَاتَيْنِ يَا مُسَهِّلَ الْأُمُورِ
 مُسَهِّلَ أَمْرِي وَطَوَّلَ عُمْرِي فِي طَاعَتِكَ وَمَعْرِفَتِكَ يَا مُتِمِّمَ النِّعَمِ
 تَمِّمْ عَلَيَّ نِعْمَتِكَ كَمَا اتَمَمْتَ عَلَيَّ عِبَادَتَكَ الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ
 يَا رَحِيمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ
 مُحَمَّدٍ عِدَّةَ مَا فِي عِلْمِكَ وَقَدْرَتِكَ وَالْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ كَذَلِكَ فَلِكِ
 الْحَمْدُ عَلَيَّ مَكَارِمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى كَمَا أَنْتَ أَهْلٌ لِذَلِكَ بَعْدَ أَنْ
 أَنْ مَدَّوْمَتِ جَهَنَّمَ نَمَائِدِ وَيَزِيدُ بِجَهَنَّمَ تَسْفِيرَاتِ بَيْتِ وَهَبْتَ
 رَوْزِ رَوْزِي هَزَارِ بَارِ سَوْزِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ رَا بَجْوَانِدِ
 وَدَرِ رَوْزِ بَيْتِ وَهَشْتَمِ شَرُوعِ بَجْوَانِدِ جَهَنَّمَ نَمَائِدِ وَكَرِ
 دَرِ سَاعَتِ طُلُوعِ أَفْقَاتِ دَرِ بَيْكَشِينِ أَوَّلِ مَا هُوَ قَرْدِ رَمَزِ سَبِكِ
 سَبِيرِ نَظَرِ مَوَدَّتِ بَاغِيرِ دَاشْتِ بَاشْتِ بَهْتَرِ اسْتِ وَصَلِّ اجَارَهُ
 وَاحِدِ مَبْلَغِ نَهْ قَوْمَانِ تَبْرِيْزِ بَيْتِ وَيَا نَوَابِ مُسْتَطَابِ نُوْرِ هَزَارِ
 بَارِ صَلَوَاتِ طَيِّبَاتِ بَرِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَاللهِ الطَّيِّبِينَ رَا تَابِعِدِ
 مَا فِي عِلْمِكَ وَقَدْرَتِكَ هَدِيَّةً فَرَسْتِ اعْتَصَامِ جَهَنَّمَ جَامِعِ

قبل از شروع مجازات بسم الله الرحمن الرحيم المحي المحيط
 العليم السلام العلي المعين المنعم التامع السلطان المعطي
 المحسن المهيم القاهر الناصر الراعي المنان للظفر العالم
 السميع الصانع الحكيم الختان الحق الحاكم المانع العالی الكريم
 شهد الله ان لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما
 بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الله الذي لا اله الا هو
 عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا
 اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيم العزيز الجبار
 المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
 له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو
 العزيز الحكيم اعددت لكل امرئ بهيمة الله وبكل نعمته الحمد لله
 ولكل هول لا اله الا الله ولكل اعجوبة سبحان الله و
 لكل شدة الشكر لله ولكل ضيق حسبي الله ولكل ذنب
 استغفر الله ولكل شئ امنت بالله ولكل قضاء توكلت

على الله ولكل هم غم ما شاء الله ولكل بنية لا حول ولا قوة
 الا بالله العلي العظيم وصلى الله على خير خلقه محمد وآله المنتجبين
 وعلى الانبياء والاولياء والملائكة اجمعين واكرم مطلب
 از امور عظيمه باشد هر اسم مستخرج را بعد از ذكر نمايد واز
 براي قضاء حاجت صورتها اين رباعي را خواند و بجهت استشفاء

بجای غمی ضرری گوید : يا مَنْ هُوَ لَيْسَ مَلْجَا الْاَهُوُ :
 ۳۰۹

لا يَكْتَفِ عَمِي أَحَدًا الْاَهُوُ : يا وَاهِدٌ بَحْنِي بِحَقِّي قِيَوْمِ :
 ۱۵۴۷
 ۳۱۹

مما انا فيه سُتَعِيتْ ياَهُوُ : از برای حصول مطالب
 ۳۲۶
 ۴۴۰۰

معنوتیه گوید كفى عليك عن المقال يا عليم وكفى كرمك
 عن السؤال يا كريم : واز برای ذكر فاذا كروني از ذكر كه گوید
 سبحانك و بحمدك ثم باسمك الحكيم اللهم صل على محمد وآله

وسلم هذا دعاء جبر الجوامع
 بسم الله الواحد خير الاسماء سبحان المنزه عن الفناء
 ۱۱۶۲
 رفت

الحمد لله الحسين الفعال لما يشاء لا اله الا الله
 ۹۳۰
 ۵۴۰

٤١

يَا مُغِيثَ طَوْلِ عَمْرِي فِي طَاعَتِكَ يَا مُغِيثَ اعْطِنِي سُؤْلِي بِرُحْمَتِكَ
بورد در طاعت ٢٥١٥
٢٣٧٨ نقاشی

يَا مُغِيثَ يَا مُجِيبِي يَا مَنْ لَا يُوَارِي مِنْهُ لَيْلٌ رَاجٍ وَلَا تَجْبَهُ سَاءٌ
١٥٨٠٥
٥٣٢ اعطاه
١٨٤٥

ذَاتِ اِبْرَاجٍ اَنْهَرِ مِنَ الصَّمِّ الْعَذَابَ وَالْاَجَاجَ وَاَنْزِلْ مِنَ الْمُصَوِّتِ
١٣٥٥
١٤٢٧

الْمَاءِ الْبُتَّاجِ وَاَرْفَعْ عَنِّي الْاِسْقَامَ بِغَيْرِ الْعِلَاجِ وَلَا تَنْقُ مِنْ
١٨٣٠ رفع الاسقام برافى
١٨٧٢

يَا بَرِيءَ رَحْمَتِكَ الْمُحْتَاجِ يَا حَيْطُ امْسَيْتَ لِاِلَهِ الْاَهْوَا حَيْتَ
٩٩٢
١٣٤٩

فِي مَا نَزَلَ اللهُ الشَّامِ اَفْعِ الْاَلَمَّ لِي مَصَارِيحَ الصَّبَاحِ
١١٧٨
١٣٤٩

بِفَايَةِ النُّصْرَةِ وَالْمَنْ وَالْفَلَاحِ وَالْبَيْتِ اَمِنْ خَلْعِ الْهَدَايَةِ وَ
١٥٩٥
١٥٤٤

وَالصَّلَاحِ مَخْرِي مَلَكُوتَ يَا بَاعِثَ الْاَرْوَاحِ اَيْدِي
٢٢٤٧
٥٧١

بِلَطْفِكَ يَا فَالِقَ الْاَصْبَاحِ يَا عَظِيمَ سُبْحَانَكَ اعْطِنِي
١٣٢٤
٢٧١٩

عِظْمَةَ بَعْلُوكَ الشَّامِ اَرْجُوا مِنْكَ عِزَّةً يَا زَا الشَّرَفِ الْبَاوِغِ
٢٣٥٤
٢٧١٩

اولني بمنك نعمة من بحر جودك الطامح استعطفك بحب

١٧١٣ نعمة في بهج العالمين راسخ ارفع عني اعدائي بعذاب تجلودهم
١١١٣ رافع اعداء

ما لي استعذبك من شئ الا حابة الدعاء ناسخ يا سلام
١٩٥٤ استجاب دعاء

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يكن يولد ولم يكن
٢٣٠ ٢٣١ حمت ٢٣٠ ٢٣١
٢٣١ ٢٣٠

له كفوا احد يا من اسمك السماء بغير عمد واقام الارض
١٤١٠ سطنه ٢٥٤ رقت

بغير سند اعوذ بك من شر حاسد اذا حسد ومن شر النفاثات
٢٤٣ رقع سات ١٩٤ رقع اذيت

في العقد اللهم صل على محمد وآل محمد يا اعلى بذات الله
٥٥١ استجاب ٩٩٣ ٢١٣١

القديم اعوذ بصفات الله اعوذ بكلمات الله الكريم اعوذ
١٥٩٧ رقع كرساهن بكاران ١٥٧٣ رقع خذعه علكان رقع روث ربابه

بغزة الله الحكيم اعوذ بقدره الله الحليم اعوذ بمشيته
١٣١٣ رقع اذيت بجان ١٤٤١ ٢٤٤٤

العظيم اعوذ بامان الله الرحمن اعوذ يا معين الى الله
١٢٢٦ رقع ركار كان ١٢٣٣٦ ١١١٧

تصير الامور هو الله الحق القيوم الصبور هو الحق
١٤٣٢ اقتار ١١٤٤

الرز

النور المئان الشكور استظهرك يا مظهر كل مستور استظهر ٢٤٩٨

استنصرك يا ناصر كل منصور أغفر لي يا باعث من في استنصار ١٤٠٩

القبور يا من هو عليم بذات الصدور يا منعم انت العلي ١٤١٥ ٧٩٣

الولي العزيز انت العظيم الغني العزيز انت العظيم البدي غزة نغيا ٢٧١٨ ١٠٣

العزيزات العفو الخفي العزيزات العالی الزكي غزة اوليا ٧٨٠ غزة بلاه

العزيزات العالم الرضي العزيز عززي بحق القوي غزة امراء غزة مكان ١٧٨٩ ٥٢٤

العزيز يا سامع قل اعوذ برب الناس ملك الناس عرب بجايات ١٢٥٣ ٤١٠

الذات الناس من شر الوسواس الخبائس الذي يوسوس رفع شره ١٣٩٤ ١٣١٥

في صدور الناس من الجنة والناس يا من لا يدرك رفع شره ١٣٩٤ ٤٧٣

بالحواس يا من لا يعلم بالقياس يا من اليه طرق رفع شره ٣١٤ ٧٥٩

بعد الانقاس يا سلطان بنهني عن فومة رفع شره ٣١٤ ٢٧٣١

على الفرض يا مهيمن حاد كل محدود محيط واد كل ^{٤٥}

مردود محيط معبد كل مفقود محيط شاهد كل مشهور
١٢٤٧١ ١٩٣ اقتراع ٥٧٥
٤٧١ اقتراع ٧٨٣

محيط دافع كل خسور محيط نافع كل ودود محيط مجيب
٣٥ اقتراع ٣٣٧ اقتراع ٢٣١

كل موجود محيط محض كل معدود محيط مستقل كل
٣١٩ اقتراع ٤٩٢

مقصود محيط يا قاهر ابصر الناظرين حفيظ
٣١٢ اقتراع ٢٥٢٢ قوت باهره

ارحم الراحمين حفيظ اكرم الاكرمين حفيظ اجود
١٥٨٧ حافظت از نامه ١٤١١ حافظت از مسامحه ١١١٧

الاجودين حفيظ انيس المستوحشين حفيظ
٢٠٢٤٠ رفع شرحه حفظ اربابيم

سلطان المبشرين حفيظ اعوز بك من نفس لا
١٧٨١ حفظ اعانم ١٧٠٣٠

تسمع ومن قلب لا ينجس ومن عمل لا ينفع ومن
١٢٣٩ رفع قنات ٤٧٧ رفع ضلالت

عمل لا يرفع ومن دعا لا يسمع ومن نصيحة لا
٤٧٧ رفع بطان ٣٨٣ رفع ندامت ١٨٠٥

تسمع ومن صحابة لا تردع ومن عاقبة لا تدفع
٢١٢ رفع صحابه ١١٥٧ رفع بباي بره

وَمَنْ شَمِلَ لِأَجْمَعِ وَمَنْ حَمَلَ لِأَبْوَاحِ وَمَنْ بَطَّنَ لَا

١٠٩١ ^{مجموعه} ١٠٩١ ^{ومع} ١٠٩١ ^{٥٧}
ليشبع ^{٣٢٥} ^{صوره الحجابات} ^{٢٢٥}

كَبِ الْمَكْرُوبِينَ بَلِّغْ يَا مَرْجُومَ هَمَّ الْمُتَمَرِّمِينَ بَلِّغْ

١٤٢٣ ^{كثرت} ^{١٤٢٣} ^{الساكنه}
يا قابل انابه المنيبين بلع بجمدي والده الطيبين بلع

١٨٢٣ ^{قول انيات} ^{١٢١٨} ^{١٧٧}
سلاهي عليهم اجمعين بلع

بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَأَمْسَرَنِي بِلِبَاسِ الْقَتَوَعِ وَالْكَفَافِ

١٢٩٧ ^{عفت} ^{١٢٩٧} ^{عصفت}
وصيرني من اهل العدل والانصاف ونجني بهوتيك

مِنْ شَرِّ مَا أُعْذِرُ وَأَخَافُ وَخَلَّصَنِي بِذَاتِكَ مِنَ النَّارِ

١١٤٤ ^{عذرت} ^{١١٤٤} ^{٢٧٩}
والاعراف واحشني في الجنة مع الاشراف

١٨٧٧ ^{حيث اهل البيت} ^{١٨٧٧} ^{٢٦١٣}
قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق

٢٧١٣ ^{منه} ^{٢٧١٣} ^{١٩٧٩}
المخلق فهدق وعلم الاسماء فانطق الفنت بحجتك

٢٥٠ ^{نات} ^{٢٥٠} ^{١٣٩٤}
الخلق

٤٧

الْفَرْقَ وَفَلَقْتَ بِقَدْرَتِكَ الْفَلَقَ وَأَنْزَلْتَ بِكَرَمِكَ رِيَّاجِي

١٥٨٣ نزيه ٢١٥٨ اقتدار

وَخَلَقْتَنِي بِحِكْمَتِكَ مِنْ عِلْقٍ فَأَخْتَرْتَنِي يَا فَالِقَ الْأَصْبَاحِ

١٩٧٤ اقتدار ١٢١٣ اقتدار

وَالشَّفَقِ اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفْضِ عَلَيَّ

٢١١٧ هداية

مِنْ فَضْلِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيَّ مِنَ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ

١٤٢٥ نزول رحمة ٩٣٤

مِنْ تَوْكَانِكَ وَأَرْزُقْنِي جَمِيعَ نِعَمِكَ وَأَصْرِفْ عَنِّي

٥٧٧ ضرورت ذرمت ٧٤٧

كُلِّ نِعَمِكَ وَأَمْنِي بِجَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَأَفْضِ حَاجَتِي

١٧٥٥ صرفت

بِقَدْرَتِكَ وَكَرَمِي بِأَفْضَلِ جُودِكَ وَ

١٢٧٢ قضاء حاجت

وَأَغْنِنِي بِكَ عَنْ غَيْرِكَ سُبْحَانَ الْقَدِيمِ

١١٤٣ سراج

الَّذِي لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْعَلُ

١١٢٣ رفع نسيان

سُبْحَانَ الْحَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْعَلُ سُبْحَانَ الْكَرِيمِ

١٨٣٥ رفع محنت

الذی لا یجزل سبحان العظیم الذی حکمت لا یندول

لاست ٢١٥٣ ص ٥٥

استعید بوجهک من فارج کل خطب و جلیل اعذتی

١٢٩٠ دفع ص ٢٧٥٣

بعضیتک من الاسقام والعلل لا اله الا الله

دفع ص ١٣٤٧

العظیم العظیم لا اله الا الله العزيز العظیم لا اله

الا الله الغنی الحليم من لی سواک معافی وانا

١٣٧٥ دفع ص ١٨٢٢

علیل و سقیم فجانی منک یا مستد کریم عجنی بیسم

الله الرحمن الرحیم یا حلیم یا من قرب من خطرات

٢٧٤٠ دفع ص ٩١

الظنون یا من بعد عن ملاحظه العیون یا من

١٨٤٢ دفع ص ٢٧٥٤

لعظمته یخشع العالمون یا من به یفتخر المخلصون

یا من علیہ یتوکل المتوکلون یا من الیه یلجأ

١٣٢٧ دفع ص ١٢٤٥

المفزون

المضطرون احيى بالقلم وما يظنون هو الله الذي
رفع شراثر ٤٤٣ علم الابرار ٩٢١

لا اله الا هو يا من لا يعلم الغيب الا هو يا من
اسم اعظم ١٣٤٨ اطلاق ٩٥٣

لا يصرف السوء الا هو يا من لا يحي الموتى الا هو
رفع اربعين

يا من يبط الزرق الا هو يا من يتم النعمة الا هو
٥٩٤ دست ١٢١٤ امام الغيب

يا هو يا من هو يا من لا هو الا هو يا حق
٢٧١ اسم اعظم اشفاق ٥١٣٧

يا من بحق الحق بكلمات يا من يقبل التوبة
١٩٤ اشدان ١٢١٤

من عباده يا من يحول بين المرء وقلبه يا من
١٢٢٢ اشفاق ٣٤٤

السموات مطويات بيمينه يا من اعطاني الكلام
على الارض ١٢٩ نضات

يا من اظهر القدرة بخلق يا من انقاد كل شئ
٢٤٧٩ قدرت ١٩٤

يا حاكم يا من اصابه
١٤٠٤ مضاف ٩٤٧

يا من لا يعلم الغيب الا هو يا من لا يحي الموتى الا هو يا من لا يصرف السوء الا هو يا من يتم النعمة الا هو يا من يحول بين المرء وقلبه يا من اعطاني الكلام يا من اظهر القدرة بخلق يا من انقاد كل شئ يا حاكم يا من اصابه

الحمد لله على الآلة جزيلًا - لا اله الا الله

٢٢١ انعام ١١٥
تحميدًا وتقليدًا لله الكبر ان يكون له احد عد يدًا

استنك بجلالك رب اجعل لنا الى مرضالك دليلًا

٥٧٥ ١٩٤٢
لا تجعل للشيطان علينا سبيلًا يا مانع يا من

١٢٢٨ ٦٨٩
خلقني وسواني يا من امانتي واحياي يا من زفني

٥٠٨
وزياني يا من اطعني ومقبلي يا من عصمتي وكفاني

١٢٢٦٤ ١٢٥٧
يا من حفظني وكلامي يا من اعزني واعناني يا من

٤٢٣
وقفتي وهداني يا من علمني وابقاني يا عالي

٢٧٩٧ ٢٦٧٥
يا ذا النعمة السابقة يا ذا الحكمة البالغة يا ذا الرحمة

١٩٥٩
الواسعة يا ذا الحجة الشاطعة يا ذا القوة القاهرة

١٧٢٥
مت

عبره جليله

٥١

يَا زَا الْعِزَّةِ الْفَاخِرَةَ يَا زَا الْقُدْرَةَ الْكَامِلَةَ يَا زَا الْكَرَمِ
 مَاتَ الْفَاضِلَةَ الرَّمِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا كَرِيمَ
 كَرَامَتِ ١٧٤٤ رَكْعَتِ ٢١٣٤

اخْتِتام جفر جامع را بعد از تمام شدن باید خواند
 سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ ثُمَّ بِسْمِكَ الْكَلِمَ الْكَلِمَةَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَالْحَمْدُ وَسَلَامٌ وَأَجْعَلْنِي بِكُلِّ حَرْفٍ مِنَ الْحُرُوفِ جَامِعًا وَ
 بِكُلِّ كَلِمَةٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ سَامِعًا وَبِكُلِّ مَعْنَى مِنَ الْمَعَانِي بَصِيرًا
 وَبِكُلِّ مَا أَرْجُوهُ مِنَ الْخَيْرِ حَدِيثًا وَأَزِدَّنِي بِالْأَلْفِ الْإِلَهِيَّةِ
 حُدَايِمًا وَبِنَاءِ الْبَاسِطَةِ بَسْطَةً وَبِنَاءِ التَّوَابِ
 تَوْبَةً وَبِنَاءِ ثَنَاتًا وَبِحَمْدِ الْجَلِيلِ جَاهًا وَبِحَمْدِ
 الْحَكِيمِ حِكْمَةً وَبِحَمْدِ الْخَلِيلِ خَلَةً وَبِدَالِ الدَّائِمِ
 دَوْلَةً وَبِدَالِ الذَّاكِرِ ذِكْرًا وَبِرَأْوِ الرِّضِيِّ رِضَاءً
 وَبِرَأْوِ الرَّزْقِيِّ رِزْقًا وَبِسَبِينِ السَّرِيعِ سَرِيعَةً وَ
 بِسَبِينِ الثَّانِي سَفَاءً وَبِصَادِ الصَّارِقِ صِدْقًا
 وَبِصَادِ الضَّامِنِ صِيَاءً وَبِطَاءِ الطَّاهِرِ طَهَارَةً

وَنِظَاءَ الظَّاهِرَةِ ظَفْرًا وَبَعِينَ الْعَلِيمِ عَلِيمًا وَبَعِينَ
 الْغَنِيِّ غِنَاءً وَبِقَاءَ الْفِتَاخِ فَتْحًا وَبِقَافِ الْقَادِرِ قَدْرًا
 وَبِكَافِ الْكَرِيمِ كَرَامَةً وَبِلَامِ اللَّطِيفِ لَطْفًا وَبِمِيمِ
 الْمَجِيدِ مَجْدًا وَبِنُونِ النُّورِ نُورًا وَبِوَاوِ الْوَاسِعِ
 وَسْعًا وَبِهَاءِ الْمَهَارِيِّ هِدَايَةً وَبِيَاءِ الْبِيرِيِّ بِيْرًا
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ وَاعْظِنِي خَيْرَ الدَّارِينَ وَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ
 الْفِتَانِينَ جَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا اللَّهُ يَا عَلِيَّ يَا عَظِيمَ
 اسْئَلُكَ اللَّهُمَّ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سُمِّيَتْ بِهِ نَفْسُكَ
 أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ
 أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ عِلْمَ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَعَلَى
 جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَافْعَلْ
 بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ الْأَعْدَاءِ

۵۳

وَأَشَقَّتِي بِرَبِّ بَيْتِكَ مِنْ جَمِيعِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَلَامِ وَالْأَسْقَامِ
 وَمَقَامِ وَأَقْضِ حَوَائِجِي وَحَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 بِأَسْمَائِكَ الْعَظِيمَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْخَيْرَةِ الْكِرَامِ عِدَّةَ مَعْلُومَاتِكَ وَ
 مَقْدُورَاتِكَ وَالْعَنِّ أَعْدَاءَهُمْ كَذَلِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ
 عَلَى مَكَارِمِكَ الَّتِي لَا تَحْصِي كَمَا أَهْلُ لَدُنْكَ

که چون مطلب ظاهریه از عالم فلك است لهذا
 استمداد از موكلين مجرى الفلك است و مقاصد
 باطنیه از عالم ملكوت است و محتاج باستمداد است
 تمت في يوم ۳ شعبان المعظم ۱۲۸۰ في بلدة خروسة
 قم بيد الحفيظة شيخه جيب شيخه موسى اروميه افشاري

عدد کبير وسیط کبير صغیر صغیر صغیر
 ۱۴۰۰ ۱۰۰۴۰ ۱۰۴ ۱۰۴ ۵

عدد حروف عدد نقطه اعداد وکتوایی
 ۲۰۷ ۱۰۳

ت غ م ق دی ه ز ک ج ی / ز ک ج ی
 ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

اعداد حروف و نقطه مکتوبی
 ۱۷ / ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا
 ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا

ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا
 ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا

ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا
 ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا

ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا
 ت غ ی ن م ی م ق ا ف د ا ل ی ا م ا

م ز ص ن ه ل ب ن ج ك ط غ م غ ذ ی ج

ج ل ی ح ذ ف خ ن م ف غ م ط ز ك ص

ج ن ف م ب ل ل ج ب ل م ی ف ن ح ن

ذ ج ف ص غ ك ن ز م ط ف م غ غ ل م

ج ف ب ط ل م م ذ ی ن ف ك ح غ ن

ص ذ ف ج ج غ ف ل ذ م ص ج ن ف غ

ب ح ط ك ل ف م ن م ی ز ز ج ی غ م

ف ن ل م ذ ف م ل ص ك ج ط ن ح ف

ب غ غ ز ب ج ف ی ح غ ن م ط ف ج

ن ك ل ص م ل ذ م ف ف غ م ز ذ ب ل

ج م ف ن ص ی ل ح ك غ ن ن ج م ف ط ط

ف ت ع م م ج ز ن ذ ن ب غ ل ك ج ح م

ل ف ی ص ص ط ی ف ف و ل غ م م ح

م ج ج ك ز ل ن غ ذ ب ن ن ص ب ط ذ

ی غ ف ن ف ز ل ک غ ج ه ج ه ه ح

عین زمام اول

ح ن ه ص ه ب ج ط ه ذ ج ی غ غ ک ف

ل ن ر ف ل

آعداد فرقی نوشته شده که بقدر همان عدد حرف ما
 بعد ابعث در تحت نوشته شود چنان که مسطور شده
 و این قاعده را حساب وضعیّه دایره ابعث گویند و این
 رمز در شرح دوایر سبعه که اساس و نظیر در این
 رساله جدولش نموده شده ظاهر است تحت
 بید الحقیق شیخ جیب بن شیخ موسی الرضا ارومیه افتخاری
 اب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
 س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط غ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رموز استخراج در بیت پنجم شهر ربیع
 الثاني سنه ۱۲۹۵ در هزار دویست و پنج قبله عالم ناصرالدین
 شاه روحی فداه وارد تریز شدند و بنده کمزین بجهت
 سلامتی وجود مبارک پادشاه عالم که سفر فرنگستان
 میفرمودند و اسماء الاهی یعنی اسم اعظم از ماده اسم
 مبارک قبله عالم استخراج نموده و در لوحی درج کردیم
 در پوست اهو بخدمت قبله عالم دارم و طریق استخراج
 بدین طریق نمودم ن ا ص ر ا ل د ی ن $\frac{۳۱}{۴}$
 میزان چهار بار در ماده حروف جمع کردیم که ۹ حرف
 است ۳ حاصل لو این یک اشاره و بلا
 تکرار خلاصه را ملاحظه نمودم هکذا ن ا ص ر
 ل د ی که هفت حرف خلص بیت پنج عدد دارد
 ۲۵ بلا مرتبه میشود هفت و عدد حرف هر هفت
 $\frac{۷۷}{۱۴}$ جمع میشود چهارده $\frac{۴۱}{۵}$ تکرار

حرف ه و حاصل ملفوظی ها جمع ۱۱ هو
 وهورا درها که شش است ضرب کردیم $\frac{۱۱}{۶}$
 حاصل میشود لفظ جلاله الله واسم اعظم هو الله
 که عددش هفتاد هفت است در لوح مربع درج
 نمودیم و اسماء ملائکه را استخراج کردیم که از هفتاد
 هفت چهل یک عدد کم نمودم باقی سی و شش ماند
 هکذا لو و در باره این را اضافه کردیم لوییل اسم
 ملائکه شد و باز امتحان لازم بود از اول حرف اسم
 و از آخر ملاحظه شد که هر دو حرف مطابق بود یکی
 اکتفا کردیم که حرف نون است بینه نون و ن که بلا
 مرتبه ۱۱ میشود هو بینه و باز امتحان از راه
 دیگر که اسم را ملفوظی کردیم هکذا ن و ن ال
 فص اد را ال فال ام را ال ی ان و ن
 ۲۷ و از این بینه گرفتیم که عبارت از اینها

است و ن ل ف ا د ا ل ف ا م ا ل ا و ن $\frac{ع ا}{۷}$
 و ز بر اینها که بینی بوده باشد کرفتم اینها شد

و ل ا ا ل ا ا و و جمع این ز بر بینی هفتاد هفت
 ۶ ۱۱ ۲ ۱۱ ۳ ۶

شد که مطابق هو الله است معلوم شد که بلا ریب
 است و اصل ماده اسم نه حرف بود و ز بر بینی ملفوظی
 هم نه حرف این هم صحیح و عدد ملفوظی اسم عدد
 کبیر $\frac{۱۴۷}{۱}$ که هشت صد چهل هفت عدد است
 در عدد هو که $\frac{۱۱}{۱}$ میباشد بطرح میرود که عبارت
 از این میباشد $\frac{۱۴۷}{۷۷}$ و در حرف زند
 که عبارت ده بوده باشد $\frac{۷۷}{۷۷}$ و $\frac{۷۷}{۷۷}$ طرح
 نمودیم و $\frac{۷۷}{۷۷}$ باقی ماند که عدد هو الله است
 که در لوح درج نمودیم و از تا تیر و اوصاف این
 اسم اعظم کل مخلوق عاجزند بغیر از خداوند

٦٠
 بصر وناظر كل نصر وائمه هدى عليهم السلام ولوح
 محفوظ اين است هذا اسم اعظم استخراج از
 اسم مبارك قبله عالم روحنا فداء بدن بدج
 معين بيه الحادوم الشريف شيخ حبيب اروميه افشاري
 تاريخ يوم ٤٨ ذ الحجه الحرام - ١٣٩٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قاعده در طریقه مستعمله که میرزا اسد الله فرموده اند حرف
 حاصل را متوجه بشود که مطلوبش با مطلوب مطلوب با مطلوب
 مطلوب مطلوبش با فرینش با فرین مطلوبش با خود حرف یا نظره
 مطلوب در سطر اساس کجا واقع شده بشرط آنکه خود حرف از
 بین و بیار با هم طبعش با هم طبع مطلوبش در صفحه یافت شود
 بعد جدول حاصل را تا حرف منصوب متوجه شود تا آن نسبت در دایره
 اظم یا انسخ بکار برند نوع دیگر حرف اساس با حرف حاصل
 ملاحظه نمایند در دایره ایجد که بعدشان چه قدر است آن بعد را
 گرفته از جدولی که از نحو سابق حاصل کرده باشد قسمت نماید با تضعیف
 در دایره اظم بکار برند نوع دیگر بعد نوع اول را ملاحظه نماید
 و بعد نوع دوم را مشاهده کند و بعد بین را جمع کرده در دایره انسخ
 بکار برند طریقه دیگر حرف اساس را با مطلوب با مطلوب مطلوبش
 با فرین مطلوبش با خود حرف که هم طبع آن در صفحه یافت شود

ان بعد و نسبت در دایره اینح یا ا هط بکار روند و هرگاه حرف
 صفحہ بر فوق واقع است رو هوق شماره نماید و هرگاه در تحت واقع
 است رو تحت روز مثال حرف ت در سطر متوجه شدیم
 نظیر مطلوبی در هفتم بود از حرف ت که حرف حاصل بود شماره
 نمودیم بدفع رسید و نظیر مطلوب غ ع بعد در تحت حرف
 حاصل دیشیم باز از حرف حاصل که ت بود تا حرف ی که نظیر
 مطلوب بود شش حرف حاصل بود از ت در دایره ا هط
 شماره نمودیم شش حرف گذشیم باز بحرف غ رسیدیم و ششم
 خورد بکر نسبت حرف حاصل را با اساس متوجه کشیم باز ده بعد
 بود و هفت قسمت نمی توانست نمود مضاعف کردیم ۲۲ شد
 از حرف ت شماره نمودیم ۲۲ ع بود بعد ت در دایره
 اجد بالام نسبت که حرف اساس است و مخازی ت میباشد
 محده بود از ت شماره نمودیم بحرف دال رسید نظیر مطلوب
 را گرفتیم ع شد و ال اعلم طریقه منحصله بقاعده

جدولی که حرف از حروف حاصل گردد که در سطر دوازدهم نوشته
 شده است نسبت دهند اولاً بحرف محازی خودش که در سطر
 اساس میباشد اگر همطبع حرف صفحه میباشد و اگر همطبع حرف
 صفحه میباشد نسبت دهند بحرف نظیره اساس که در محازی حرف
 منسوب است یعنی نظیره منسوب الیه اگر آن هم طبع یکی از حروف
 چهارگانه صفحه بوده باشد و اگر حرف نظیره هم همطبع حروف
 صفحه نباشد نسبت بحرف بعد از حرف محازی او دهند اولاً
 از اساس اگر نتوانند از نظیره اش که حرف اول در حرف اساس
 با نظیره پیدا شود که هم طبع یکی از حروف صفحه بوده باشد بعد
 که چنین حرف پیدا شود که هم طبع یکی از حروف صفحه بوده باشد
 نسبت دهند حرف حاصل را بان حرف و ملاحظه نمایند که حرف
 منسوب الیه بعد از حرف منسوب در جدول محازی باید
 ندارد اگر بعد ندارد در جدول ملاحظه کند که در اینجا بین
 حرف منسوب و منسوب الیه فاصله و بعد میباشد یا بعد نسبت

اگر بعد جدولی در بعد اجددی هیچک ندارد در دایره اطمینان
 انفع ملاحظه کند همان حرف متصل بمنسوب را بگیرد در تالی و اگر
 بعد دارد یا این است که بعد جدولی دارد و بعد اجددی هر دو باید
 جدولی ندارد و بعد اجددی دارد یا بعد جدولی دارد و بعد اجددی
 ندارد الحاصل آن بعد را بگیرد چه يك بعد داشته باشد و چه
 دو بعد داشته باشد و از حرف منسوب گرفته اما حرف منسوب
 در حساب نیارود و بعد بتوالی بشمارد بعد يك بعد یارود
 بعد بهر حرف که رسد آن حرف را بگیرد و نشان کند و بعد
 حرف همطبع منسوب الیه را ملاحظه کند که در اجددی چند بعد
 دارد همان عدد در دایره اطمینان یا انفع بشمارد اگر همان
 حرف اول منتهی شد یا شش حرف دیگر که همطبع حرف
 منسوب الیه میباشد اگر هم همان حرف منتهی شد بدان
 حرف مستحصله میباشد بلاشک اگر در دو حرف باشد
 حرف بعد اجددی را که ملاحظه کرد بحرف اول رسد و

٦٥

و در باقی زمینان حرف مستحصله نیست نسبت را تغیر دهند
 تا بجزی رسد که چهار یا پنج امتحان جاری شود و بطریق
 مذکور لا محاله باید چهار پنج امتحان جاری شود اگر بیشتر
 جاری نشد و اگر کمتر از چهار شد ان حرف مستحصله
 نیست و در کل حرف باین طریق عمل کند و از نا اهل
 مخفی دارد که از اسرار است و فریضه عقلی هم ضرورت است
 و بدقت تمام امتحانها جاری نماید و الله اعلم بالصواب
 این رساله را بصورت استعجال نوشته تاریخ بیستم شهریور
 رمضان ۱۲۹۶ استخار شد میدالاهقر
 خم صیب ارومیری استخاری مخفی

ثَلَاثُ سِئَالٍ

١- قواعد علم الجفر والحروف

تأليف

علامة الدهر محمود رهدار

٢- قواعد علم أعداد والأوقاف

٣- الدائرة الكبرى للجفرية

على شجرة النعانيه

لمحي الدين عربي

قواعد جفر از تالیف محمد بن محمود دهمدار

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم رب العالمين اما بعد در این چند فصل است
و بیک مقدمه اما مقدمه عبارت است از معنی جفر جفر
در لغت بمعنای جاه عمیق یا پوست بزغاله یک است
ولی در اصطلاح عبارت است از علم حروف و انواع
و اقسام بسط یا برای آنچه مطلوب و آن ربط عالم
سفلی بعالم علوی برای محبت یا بغض و عداوت و
دنصرت و غلبه و فتح عقد العزم فتح الرجال و سایر اقسام
آن اما فصل اول در بیان بسط تمازج و آن نیکو
ترین انواع بسط است و تمازج ارباب تفاعل یعنی
ایشین است در لغت اما در اصطلاح از باب علم جفر
جبارت است از اسمین طالب و مطلوب اعم از آنکه اسمی
از اسماء الهی باشد از مطالب دینی و اخروی که حاصل
از بسط تمازج عبارت است از مزاج کردن اسم طالب با اسم

با اسم مطلوب هر چه باشد مثالش خوب استیم که محمد را ببط تازی
 نایم نوعی که مطلوب علم باشد و عظیم است از اسما و اله چون
 محمد را با علم مزاج کردیم چنین شد ع م ل ح ی م م د و چون محمد را
 با جعفر مزاج کنیم شود م ج ع ع م ف در تبت می باید داشت
 که هر جا در اعمال جعفر خصوصاً در اعمال که از باب تازی است اسماً
 بر اسم مطلوب مقدم نمایند و عمل کنند الا و فقره مطلوب را از
 در پنجم اسما و حسن اله عز اسم فرا گیرد و او را درین حال ثابت است
 از آنکه اسم خود مؤثر داشته باشد با اسم از اسما اله که مشتمل بر مطلوب
 باشد مزاج نمایند و درین حال ابتدا با اسم اله عز اسم نموده مزاج
 نمایند چنانکه در مزاج اسم محمد با علم مذکور شد دلیل تقدیم اسم مطلوب
 با اسم طالب اینچنینست و جهت اول آنکه اسم مطلوب از اسما
 علم است مثل ذکره و حضرت بار تعالی بر ما بحسب ذات مقدم است
 یعنی او واجب است و ما ممکن و ممکن با واجب وجود ندارد زیرا
 که اول واجبست و دیگر ممکن دوم آنکه تقدیم احدی بر دیگری
 دلیل قوه و اعطاست اوست بر دیگر و چون حضرت حق سبحانه و تعالی

بعد از
 باب اول

۳
 بر ما بحسب علم محیط است پس تقدیم باسم او تعالی شانه النبی ارفع
 و حاکم باشد سیوم آنکه از ادب نیست که حرف اسم ملوک بر اسم
 مالک مقدم باشد بنابرین وجوه ثلاثه اسم مطلوب اینجا مقدم
 دارند دیگر باید دانست که در باب عمل تاج طالب را منظر و منتظر
 و مطیب بودن از جمله لوازم است بسیار در وقتی که مزاج با سحر از آسمان
 نوده باشد و عمل کرده و بدان موافقت داشته باشد همچنان ضرورت
 در اعمال سعیده که ساعت نیکو باشد و قرذ اید النور بود و در آن
 نیکو فایده عمل بوده باشد و اگر سرعت حصول مطلوب خواهد بود
 که فرد در برج اشتر باشد و اگر بطول عمل خواهد بود که فرد در برج آبل باشد
 و بعد در ساعت با لعم بسیار نماید تا اثر ابط عمل کامیابتر بجا آورده باشد
 چنانچه ائمه این فن گفته اند عرشته الاصل فی العمل و الاعمال صلاح
 حال الکواکب فی الاعمال السعیده و بالعکس فی الخویته
 و همچنین لابد است هر که را که عمل کند بعلم جفر اجتناب نمودن از قطع
 مطلقاً زیرا که گفته اند الشجرات منلة الدعوات و رباز اثر از
 زه و بهمان و در روز و تمام نگاه باید داشت و لغو حال طلب باید که

۴
 و امر معروف و فعلی منکر نیز باید نمود و باندگان بعد از او در استر
 زندگان باید نمود و بچس را دشمن نداشتن مگر کسر را که قصد است
 او داشته باشد و از ضرورت ممکن باشد و می باید که چون بعمل مشغول
 کرد بر کف دست است نمودن بزرگی این است که
 بلی قادرین علی ان لتوی بنانه و ذلك سر الکشف
 افشیه الیک فاخفظ عن الاعیار و همین از جمله شرایط
 و لوازم است عامل را از تجورات لطیفه در اعمال سعید فی الشر
 بالعکس نه بجهت طالب را اما عبارت از رعایت این شرایط
 و تطبیق احوال باین علم شریف تا کار برینج مراد بتر کرد تمام شد
 شرایط مقدمات این شیخ شریفه اکنون بر اعمال بوم و شرح احوال هر
 ازین انواع البسط عبارت شده و بیان داده در عمل خواهیم آورد
 انشاء الله تعالی فصل در بیان اعمال بسط طبیعی و غیره و طریق
 استخراج اسماء طایفه و اعوان و قسم و غیرت و اسماء الله و شرط
 دعوت و قرائت و طریق تعریف بر بهی که مراد بر آید بر سر
 صافیه ادکیا و ایضا واضح و لایح باشد که طریق عمل بسط عددی و غیره در کتاب

۵
 این جفر و عارفین بسیار واقع شده است با صفا آدم علیه السلام و جواهر
 الازواج افلاطون و جفر حافی که بحضرت اعلیٰ مطلق جنجورین محمد الصادق
 علیهما و علی ابائینها و اولادها السلام جمع فرموده اند و مذکور است در اجمل
 اعمال که در صحیف عارفین واقع است از بیط حروف و صورتی بر روی
 و تمام در بیان اعمال این دو بیط مذکور است و بر عوام و خواص شهرت
 تمام دارد و برابر این دو اعمال آن دو بیط را اینچنانچه نمود بقدر
 آن گشت فلیطب الطالب فی اللب الذکور یعنی در آن گشت و آن
 جدا ماندم غرض ما بیان عمل بیط غریزی و طبیعی است آنها اما آنچه
 فی المقصود بعون الملک للمعبود اگر چه هر یک از این بیط مذکور
 بجمع حاجات عاجله کان او اجله بغایت نیکوست و موصل بقصود
 و مطلوب است اما هر یک از این انواع البیط را بحسب معلوم و جاهل
 و کیفیت اوضاع و اطوار بجهت امری خاص مورد آشنی اند چنانچه در بیان
 خواهد شد ان شاء الله تعالی بدان اندک الله تعالی یا ایها الطالب
 الطاهر الراسخ که چون خواهد عمل کنز بیط غریزی را باید که اول
 مدعا را بر پستی که هست از آن نام کن چون زمام کردی بکفر حروف غریزی

ہر ایک از حروف زمام را و چون حروف غریزہ گرفتہ جداگانہ بن
 کہ نام طایکہ این عمل از ان حروف حاصل می آید بدان نوع کہ اگر حروف
 زمام در وقت چهار تریب کن و اگر فردست پنج پنج ترکیب کن
 چون ترکیب کردی ایل کہ کلمہ اوست مخصوص مدیک بران کلمات
 مرکبہ افاق کن کہ نام طایکہ این عمل است و چون خواہر کہ اعوان این
 طایکہ معلوم کن و اسماء ایشان استخراج بکمر حروف طایکہ را با کلمہ ایل
 و یکا ترکیب کن حدود و موخو نام و سطر اول خود اسماء طایکہ است سطر
 دوم را با کمر بنوعی کہ در طایکہ عمل کرد در اینجا بزبان کن یعنی در مفرد است
 پنج پنج ترکیب کن و در مزدجات جار و کلمہ ہوشی لاحق کن بدین
 تا اسماء اعوان بیرون آید اگرچہ اسماء اعوان را با کلمہ ہوشی معروف
 میتوان ساخت اما اگر افاق کلمہ ہوشی با اسماء اعوان نایم بہتر باشد
 و اللہ اعلم چون اسماء طایکہ و اعوان و عمل بیرون آوردی اکنون استخراج
 اسماء اللغات و قسم غریب و طلسم غریب کن بدان نوع کہ اول زمام
 بکمر با حروف مغز و خالص کن چنانکہ غیر مکرر بکمر و مکرر اطلاق کنی چون
 اینجہیں کور مکرر کن آن نام را آن نام حاصل آید چون زمام بیرون آید

با اصل متقابل کن تا اگر غلطی در کسیر واقع شده باشد بر آن اطلاع
 یابد و از اصلاح آری چون تکسیر تمام کردی بگو و حرف که بر قلب و
 ادوار آن تکسیرت و ترکیب کن که اسم اعظم این دعوتت و قسم است
 بر طایفه داعیان و جمله این علی پس نامی سطر تکسیر را بگیر و ترکیب کن
 و چنانچه گذشت در زوجات چهار چهار و در مفردات پنج پنج چون
 ترکیب کرد در تحقیق که طلسم این عمل را استخراج کن و پس برین سطر
 رعد حفظ کن که کدام طبع بر و غالب است بر طبع که غالب بود او را بدان
 طبع باید رسا نیند مثلا اگر آتش غالب باشد بر چرخر باید نوشت
 و در آتش کرد و اگر هوا غالب بود بر چرخر باید نوشت و در هوا
 اوکت و اگر آب غالب بود بر چرخر باید نوشت و در خاک
 دفن که آقا باید که این علماء را وقتی بکار آورد و بفرستند که
 موافق طبع مطهر باشد که هر که کلمات هر که از سطر تکسیر مذکور
 را بعد دستور تکسیر خوانده باشد و پنهانی خطاب طبع که وارد او
 و داعیان اعمال را نیز بعد دستور تکسیر خواندن باشد و در حقیق خواندن
 بخورات که متعلق بزهره و شتر در کواکب سعیده باشد باید سوخت اما خواندن

کردن

کردن جهت عمل نیست که در سطر ترکیب نظر کند اگر اسم که مطابق اسم
 مطلوب باشد مصر با یا مقلوب یا یافت شود باید که بدعون آن مشغول
 گردد و بخواند مراد حاصل شود و اگر چنانچه اسم از اسامی المعرفات نشود که
 مطابق اسم مطلوب باشد در آن بسط از مواد حروف آن بسط اسم
 که مطابق اسم مطلوب باشد تکمیل نماید و بعد اصل آن زمام آن آ
 را تفاوت نماید و خطاب کند بجهت عمل بجهت حصول مطلوب چنانچه
 نوع عمل کند البته مقصود بر آید نشاء الله تعالی مثال ذلک بدان
 یا ایها الطالب ایتک الله روح من که چون خواهر که جلب القلوب
 کنی یعنی شجر دلها باید که جلب القلوب را زمام سازد بر بدین نوع
 لب ال قال وب و چون این زمام را بسط غیری کنیم چنان شود
 دک ا ب ک ک ر ک ه ا چون این حروف غیر از طاق است
 پنج نوع ترکیب کرده کلمه ایل لاسحق او کردیم چنان شد دکا بک ایل ر کها
 این نام طایفه جلب القلوب است و چون حروف نام طایفه را با کلمه ایل
 و آن است دک ا ب ک ک ر ک ه ا یکبار دیگر که تکبیر صدر
 و مؤخر کنی چنان شود اده ک ک ا ر ب ک چون این حروف طاق

پنج ترکیب کن و کلمه هوش برشان لاسحق کن چنان شود ادهنگد
 هوش اریک هوش این نامها اعوان ملائکه جلب القلوب حداکانه
 کلمه باید، اشت انزوت بر پر استخراج طلسم عمل و غریب روم
 و مخرج آن است ج لب ال قال وب و چون جلب القلوب را
 با حروف مغزیه جمع کنیم چنان شود ج لب ال قال وب
 دک اب گ رک ه ا و چون این حروف را تخلص کنیم چنین
 شود ج لب ق ا د ک ع ه و چون این حروف بگیریم کنیم تا
 زمام حاصل شود این صورت کرد ج ال ب ق ا د ک ع ه در
 ج ه ا ک ل د ب و ق چون اول زمام زحمت چهار چهار ترکیب
 باید ق ر و ج ب ه د ا ل ک کرد بدین نوع که جلیا تو دک ره
 ه ل ک ن ق ل و ا د ج ه ب ک ب ا و ق ا ق ه و ج ا ر د ل
 ب ک ک ف ب ه ل و د ج ر ا ب ک ه ق ج ل و و و ا ا ر ق ج ب ه
 و ل ل ا و ک م ر د ق ج ب ب و ک ب ه د ق ل ج ا ر ن
 کلمات که از کبیر حاصل شد طلسم عمل گویند و چون سطور کبیرش است
 این کلمات را شش بار باید خواندن و بخور سوختن و چون درین

طلبم و عرف آله اکثر است پس این کلمات بر تنک سفید پاکیزه
 نقش باید کرد و در آب باید انداخت بجهت جلب القلوب عموم
 خلایق نافع بود اما استخراج قسم بر روی که وارواح داعوان ازین تکبیر
 تصویر شیخ ^{ارسل} و در خون ترکیب این و عرف چهار
 کنی چنین شود چنانچه اگر جلب خاص خواهد آن تنک را در آب اندازد
 و آن آب را بخورد هر کسی که دهد آنکس نخواهد بود اما این دستور شود که دعوت
 اسم مطابق عمل مذکور بوده باشد بگند بجهت خطاب بلکه وارواح داعوان
 باید که بعد دستور تکبیر کرده باشد و باید که در دعوت اسم که مطابقت
 مطلوب است مبالغه نماید و در دعوت نزدیک بود ایم گویند که اصل
 است و باقی همه متفرع بر آنست و باید که ابتداء خواندن روز شنبه
 کند و هر روز بعد اسم و عدد مطلوب و عدد دوم و عدد صاحب ایم و
 عدد جزیش خواند تا آخر سیمین نوع مداومت باید نمود و بعد
 شرط دعوت و قراوت با دعوت چنانکه در کتاب اعزّه این فی تیغ
 وقت بهر نوع که مناسب طالب بعد باید که بدان منبع مداومت نماید
 تا مراد حاصل گردد و این است تعلا اما خطاب بر حمله و نعل و وارواح دعا که

"بجته حصول امر مذکور بدین نوع باید کرد و ابتدا با اسم آن تعالی و قیل
 غممت علیکم یا ایها الارواح العالیات الطاهرات
 الزکیات یا ملائکه رب الغزوة یا الله الذی لا اله الا
 هو القلب القلوب میده الطلوب و غممت علیکم یا رب
 بکائیل یا رکھائیل یا عدد بسم الله المذکور المذکور فی
 الارواح المطور و غممت علیکم واقسم لکم بحق محکم و مقام
 و ذکرکم و تسبیحکم و تهلیلکم و ما سبکم عند الله تعالی ان
 تمردوا الی الاعوان و تامرهم بالطاعتی و انجیح حاجتی و ما
 ادهک هوش اربک هوش یا دیک کائیل یا رکھائیل
 علیکم یا الله القلب القلوب و بحق هذا الكلام جلیج اربو
 ان تامر و الا ادهک هوش و اربک هوش بتسخیر القلوب
 الخلاق و الناس اجمعین من الرجال و النساء و العلماء
 و ولدان و الانس و الجن بل جلب قلوب جمع الاولاد
 فی جمع الاماکن و الازمان و بحق الله الرحمن الرحیم یا اهل
 هما العمل من الارواح و الملائکه و الاعوان و انصارک

واجتاني وادركني في جميع الاحوال والا زمان اجب^{١٢}
 ياد كبايئل يار كبايئل سميعا مطيعا بحق جلبا يئل قلبا يئل اجيبوني
 يا ايها الارواح العاليات ويا ملائكة رب العزة يا ايها الالهة
 اجيبوني واعميني بتسخير قلوب الخلايق اجمعين وبحق الام
 الاعظم صلح ار. لو بحق هذه الطلسم وهذه الكلمات جلبا
 قودك ربع هجر كبداف قهوج اردل بك كعبه لودج
 را الكرق جبهه ول لاوك هردق تج اجيبوني يا الله
 المقلب القلوب الرحمن الرحيم يا معشر الاعوان اذ بك هو شر
 اربك هو شر ان لم تجيبوني بحصول مرادى فسلط الله تعالى
 عليكم وكبايئل ركبائل بايديهم شواط من بار ونحاس فلا تنفرون
 يضربون وجوهكم وادباركم ويسرعونكم الى الهار وان حتم
 في فشرم الله تعالى يوم القيمة ان لا تخافوا ولا تحزنوا
 وابس. يا نجته بارك الله عليكم بحو هذا الظلام اجيبوني
 بحصول المراد العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل
 الطاعة الطاعة الطاعة الوجا الوجا الوجا اجيبوا^{١٣}

۱۳ اجیبوا یوم یادی من مکان قریب یومر یسمون
 الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج واجیبوا بالها الارواح
 الطاهرات بحصول مرادی والجاح حلیته اعینونی بالکلمة
 رب الغرة باستجابته دعای و تتبع مرادی برحمته الله
 رب العالمین و هر چند که بالفیض در خطاب ارواح و اما
 نماید سودمند تر بود و اقرب بحصول اجابت و الله اعلم تام شد طریق
 عمل بسط غریزی و طبع الکون بر اعمال دیگر و یوم و بیان احوال کنیم
 سبما عمل بسط ترفع و طریق تصرفش بر بحر که موصل مطلوب بود
 بتوفیق الله الذی خلق السموات والارض وهو ارحم الراحمین
 فصل در عمل بسط ترفع و طریق استخراج ملائکه و احوال و طلسم
 و غریب و سایر متعقباتش بر ان و نکتت سنیا ایها الطالب
 که چون خواهر که نرسد که نرسد و از درجه سطح بدرجه علوی بر عبادت کان او
 آجله باید که عمل بسط ترفع کسر و طریق است که مدار از نام سازب
 و آن زمان را بسط ترفع نماید و حروفی که از بسط ترفع آن زمان حاصل
 آید ترکیب کرده کلام ایل لاحق ایشان کسر که ملائکه مذکورند

و چون خواهر که احوان طایفه بدون آنکه بر حروف طایفه را با کلمه
 ایل و برین که هر حرف از آن حروف را چه حرف مرتبه و تقویت بحسب
 طبیعت بعضی حروف غریزه طایفه را بیکدیگر و برین مذکور ترکیب کرده اند
 هوش لاشی ایشان کن که نام احوان عمل بدون آید اما استخراج قسم
 بر ارواح و احوان و اطلاق چنانست که اصل نام را باید گرفت و
 خالص حروف او تا در آورده شده ترکیب باید کرد که قسم آن
 بر حله و عمل و فعله او مراد از حروف او تا در اول و چهارم و هفتم و دهم آن
 در هر سطر اینچنین باید گرفت و ترکیب باید کرد تا قسم بدون آید
 و این نوع قسم از جمله قدرت و قوت تمام دارد اما استخراج طایفه
 چنانست که در عمل بسط غریزه گذشت آن گنت شده فاجح
 الی العمل المذکور و با بکجه سهولت درک بستد بر نام محمد دین علی
 مثال ماوریم تا کمال و صرح داشته باشد و الله یهدی من یشاء
 الی سبیل الرشاد الله ذو الفضل العظیم شارحش بکذا محمد ذوالعزّة
 و الرفعة الی تمام است و چون این زمان منقطع کنیم چنین شود
 ح م د ذ و ال رفعة و ال عذرة و چون این حروف را بسط

۱۰
 ترفع عدد در کتب این صورت کردت ف ت م غ غ غ غ غ
 غ غ س ی ش غ غ ض ذ ل ه س ی ک ش ذ ع ه و چون این
 حروف بطرف ترفع را تخلص کنیم این ترتیب پذیرد ت ف م غ س
 ی ش ض ذ ل ه و چون این حروف ت خالصات که از بطرف
 زمام حاصل آمد در حجت چهار چهار ترکیب کردیم چنین شد تفعال
 سبب ضایل ذخائل این اسماء طایفه عمل بطرف است و چون این
 حروف طایفه را که نیست ت ف م غ س ی ش ض ذ ل ه
 ع بطرف ترفع کنیم این ترفع شود ش ص ل ن ط ع ط ق ذ ض م
 و چون این حروف غریبه را چهار ترکیب کردیم و کلمه هوش هوش هوش
 ایشان کردانیدیم اسمای اعوان پرور آمد برین تالیف شصت
 هوش عطف هوش هموش اما چون خواهیم که استخراج کنیم
 پس زمام اصل را که محمد ذوالرفع و العزة بود با حروف بطرف
 خالص کردانیدیم این ترتیب و تالیف گرفت م ح م و ذوال
 رفع و والذرة ت غ س ی ش ض ن و چون این حروف
 او تا درین سطر برداشتم این حاصل آمد ذ ل ع ت ی ن و چون

این حروف را پنج ترکیب کردیم بجهت تودیت او چنان شد لغت
 این و اگر خواهیم هر هفت حرف را ترکیب کنیم بدین مثال مذکور این است
 اما طریقی اول صوب و اتم است والله اعلم بالصواب اما استخراج
 طلبیم عمل هم از حروف خالصات محمد ذوالرفع و الغرة با حروف لبط
 ترفع باید کرد بنوعی که در عمل لبط غیر زکدشت یعنی کسیر باید کرد آن حرف
 را تا زمام باز آید و حروف اثر از ترکیب کرد و طلبیم سخت کسیر
 خواند و بطبعی که بایل بود رسانید و در غایت آن کلمات را مندرج
 ساخت اما بقیه احوال و تعلقات این چنانست که در عمل لبط نیز
 سابقا گذشت اما طریقی تعریف و خطاب بر ارواح و اطاک
 و احوال برین پنج باید کرد تا مراد حاصل آید ابتدا بسم الله
 الرحمن الرحیم ثم قل عزمت علیکم یا ایها الأرواح
 العالیات الطاهرات الزکیات لحن الهنا و الهکم
 و لحن اسماء الله العظام و اقسمت علیکم یا ملائکه رب
 الغرة تغفائل سیتغائل دنیا یل لحن الله الذی
 لا اله الا هو الرقیع الغریز الذی رفع السموات بغیر عمد

ترونها ان تحبوني وتعينوني لمصواري ومطلوب
 من الرفعة والغرة والاقبال يا الله الملك المنان ^{المقال}
 يا تغائل يا سبائل يا ذنائل اجيبوني سميعا مطيعا
 نامرا ناصرا معيننا واقمت عليكم بحق الله وبلحق اسماء الله
 العظام الكرام ان تروا اجماع خيلكم واتباعكم واشتباكم
 الى ما هو الاعوان شظفوش عطفه هوش ضموش
 وسخروه لاجلي بحيث يكون معيننا وناصرنا في جميع ما ارد
 من الترفع والتعزز بحسب العاجلة والاجلة يا ايها الارواح
 العاليات ويا ملائكة رب الغرة يا ايها الاعوان ^{التي}
 واعينوني بحيث ارتفع ارتفاع الغرة والعلو عاجلة واجلة
 وكوزا اجتاشي وانصاري واعواني في جميع احوالي واياك
 يا ايها الارواح العاليات ويا ملائكة هذه العال يا ايها
 الاعوان اجيبوني واعينوني سميعا مطيعا بحق غرائل
 رفعا ئيل وبلحق هذه الطلسمات والكلمات الطيبات
 الى آخره كما سبق يا ايها الحالين والباعثين على حصول

مرادى والنجاح حاجتى وارتفاعى بحسب العزة والعلاوة
 قضاء حاجتى فى الدين والدنيا اجيبوا داعى الله اجيبوا
 عبد الله اجيبونى بافر الله اعينونى بحصول مرادى من
 الترفع والاعزاز عاجلة واجلة يا ايها الاعوان ^{مشهور}
 عطفه هوش ضموش اجيبونى واطيعونى واجلبوا قلوب
 الخلائق اجمعين بقضاء حاجتى وكفايت مهناتى من الترفع
 والتعزذ وحصول القبول والعلية من الآخرة والاولى اعينونى
 اجمعين بحصول مرادى فى الدين والدنيا برحمة الله رب
 العالمين يا ايها الاعوان ان لم تجيبوا الى فسلط الله
 عليكم هذا الملايكة تغفائل سيث صائل ذناشل بايهم
 شواط من نار ونحاس فلا تنصرون يضربون وجوهكم
 وادباركم ويسرعونكم الى النار وان جيتم لى فبشركم الله
 تعالى يوم القيامة الآلة لا تحزنوا والبشروا بالجنة
 بارك الله عليكم اجيبونى واعينونى واسرعوا الى قضاء
 حاجتى وكفايت مهناتى اجيبونى التامة التامة

و استیلا صدق نام و روح مالا کلام دارد و طریقی تکلیفش چنانست
 که در اعمال سابق گذشت اما ببط تکلیف سخته استخراج احوال
 آیه است چنانچه بعد ازین در استنباط احوال ذکر این معانی خواهیم
 کرد انشا الله تعالی بر خابان امر الله و کاشفان رموز ما شهر
 مخفی مانند هر یک ازین انواع البسط مذکوره را می توان بود
 که پیران سواد عمده التسم عمل کنیم بغیر آن طالب و مطلوب و طبع
 و صاحب طالع و طبع و قمر کوزل قمر و روز و صاحب روز و سبب
 که بر عمل سفر است یکی از انواع البسط مذکوره ببط کنیم و معنی که در روش
 پیش بریم زیرا که سفر چنانکه در ببط عدد در پیش برود پیران سواد
 و شش نوع از انواع البسط معروفست و عمل کرده اند این بود معنی
 کلام متفقان این فن گفته اند سواد عمده التسم پیران اعمال کثرت
 و الله اعلم و حکم در عمل ببط تازیج و این عمل بغایت
 نور و معتبرست و طریقی نیست که به غیر مذکور صحبت و آن در
 که اسم از اسماء الهی یافت میشود چنانکه اگر علم خواهد علم کرد و اگر
 مال خواهد مغز گیرد و علی هذا القیاس باید بر المطلب ابتدا باسم

مع م م ل ی ح ح د ی ع ل م م م چون سطر ثانی را از لیب
 کردیم کلمه ایل الحاق نمودیم اسما و این دو ملک بیرون آمد حدیث
 طمانیل و چون اول مزاج و آخر او را اول سطر ثانی و آخر او را
 برداشتیم اسم خلیفه بیرون آمد برین نوع عدم محیطش و چون سطر و نوزده
 برداشتیم از سطر مذکور اسما و این بیرون آمد بر وجه هموشی
 و هموشی اما چون حروف او تا در بر گرفتیم و از تمام و بسط خود کرده
 حروف او را ترکیب کردیم چشم پیدا شد برین تصویر علی محمد
 عم ملیح حدیث علم اما طریقی تشریف و خطاب بر حمد و نعت آن جناب
 که در اعمال سابقه مذکور شد و باید که بدعوت اسم علم مشغول کرده
 و ابتدا از یکشنبه کرده و شنبه تمام سازد و هر روز بعد در ضربت
 در علم و ضربت تا بحصل در عدد صاحب یوم بخواند و در هر سه روز بار
 عزیمت بخواند و بخوبی لطیف بسوزد و خطاب کند بر پنج روز
 بر سر کلین این عمل و هر روز طلسم عمل را برنگ که از جنوب صاحب
 از وزت باید نوشت و بطبع که دروغ غایب باشد رساند چون
 چنان شد مداومت نماید که در یک مقرر ادب بر آید و کتف و زبان

و سرار علوم الهی روی نماید و اگر در یک مفسر مراد بر نیاید تا اشد مفسر بر هیچ
 مذکور مداد است نماید البته مراد بر آید و صاحب کشف و عین الیقین کرده
 و تسبیح عباد اسم العظیم و سایر الاسماء و الله اعلم تمام شد طریق احوالی
 اکنون بر خاتمه دریم و بیان استنباط احوالی بایم بعون الله الملک المتعال
 جواد کریم امنا خاتمه در بیان استخراجات احوالی اینگونه است
 روز هفتم و این بر انواع است و معظم ترین دقیق این فن است بر موصوف
 استخراج نموده اند و بفاصله دقیق شایسته فرموده اند و ما اینجا که
 اخص احوال است و اعتماد در شایسته ذکر خواهم کرد و هر که کمال وضع
 و غایت فریاد است و با الله العزیز و التوفیق نوع اول است که
 اصول خمس که عبارت است از اسم و لقب و کنیت و طالع و صاحب طالع
 استخراج احوالی نماید و طریق اینست که اول خمس را انگیز کنند بیک
 صدر و مؤخر چند آنکه زمام اصل حاصل شود پس صدر و آن انگیز بگردانم
 کند و انگیز نماید تا آخر باب آنکه مؤخرات آن انگیز بگردانم و بگردانم
 تا آخر باب همین صدر و مؤخرات را باجد اجد اگر شکر کند تا آخر
 باب و با بجهت است که در کتب است این مثال باوردیم و طریق صدر و مؤخرات

گرفتن بیان کنیم مثال در اسم محمد زمام اصل ۲۴ نم دو چون نظیر
 مذکور صدور مؤنوفات گرفتن نامی باید کرد در سطر کثیر از صدور مؤنوفات
 که به جز حاصل میشود در کلمات مرکب از آن تکثیر از الیه از حال صاحب
 اصول خمر حکایت کند از گذشته و آینه مصوب و مقبول چون این مقدمات
 معلوم کرد در اکنون بدانند این فریاد در شخص حکام از گذشته
 و آینه و صدور مؤنوفات و مصوب و مقبول و ضلها و موحد و سنیان
 زیادت و توجه آن برین نجات و بعضی از اینها خبر برانند که هر کلمه
 از صدور حاصل شود متعلق باحوال گذشته طایبت و هر چه از مؤنوفات
 حاصل می آید از احوال زمان آینده سبب میگیرد احوالی این سخن است که جو
 به صورت مکنزت رحم الله فایده و کاشف و بعضی دیگر برانند که مجموع کلمات
 که مصوب حاصل می آید از صدور مؤنوفات متعلق بزبان آینه سبب است
 و هم مجموع کلمات مستصد از صدور مؤنوفات سبب مقبول متعلق بزبان
 گذشته سبب است و این قول نیز خلاصه از صواب نیست زیرا که بر عاقل
 و صوغ تمام دارد که هر کلمه که مصوب است اشاره بآینه میکند و هر چه
 اشاره بگذشته می نماید فی الجمله هر کلمه که از آن لفظ و تکثیر حاصل می آید

البته احوال گذشته و آینده سوال میکند مصوباً کان او مقولاً
 نوع دیگر است که اسم سایل را ربط حرفه کند و باز آن حرف که
 از ربط حرفه حاصل آمد ربط حرفی کنند تا هفت مرتبه و اوست بخاورد
 کنند چون اسم را هفت مرتبه ربط کنند پس حرف خلعت را
 از آنجا بردارند و تکیسه نمایند تا خروج باب اول آنکه در سطر تکیسه
 نظر کنند که چه کلمه حاصل می آید البته احوال و اطوار طالب حکایت کند
 و بعضی دیگر همان هفت مرتبه را بدون تکیسه و تکیسه مد خط نمایند و طلب
 جواب کنند اما اگر هر دور ایجابی آید و در هر دو موضع تالی نمایند
 اتم و انفع خواهد بود نوع دیگر استنباط از ربط عدد هفت چهارم
 سایل را هفت مرتبه ربط عددی نمایند بطریقی که بر ربط ظاهر میان
 کردیم اتصال کینیات احوال نمایند نوع دیگر در استنباط کینیات
 احوال است که احوال چهار از آن معلوم گردد و طریقی چنانست که از
 چهار لفظ برسند هر چه بگوید آن کلمه را با اسم او و طالع وقت ربط کند
 نمایند و از آنجا حرف تمصیل کنند و پرسند که در آن حرف چه
 طبع غالب است هر طبع که غالب باشد چهار از آن مرض حاصل شده است

و این از جمله غرایب است بسیار نام دارد البته حادثی بر حشر
 و شتی که دارند در شخص مرض داشته اند زیرا که تبیین مرض بنیات
 مشکلات و دوران مختلف بسیار کرده اند و این نوع استخراج از جمله
 زادت جهت آنکه مبتنی بر حکمت عظیم است چون ماده مرض معلوم رود
 عیج آسان شود چنانکه گفته اند انما العلاج فی مادة المرض الا
 باضدادها نوع دیگر از استکشاف احوال آینده است که
 حین منقول علاج که مشهور بکلیج الامرار است عید از خود در کتاب
 الامرار ذکر نموده بنیات بعزیزت و طریقی خجالت که سوال را
 باطالع وقت و او تا دطالع جمع نمایند و مجموع را باطالع کنند و چون
 از کسورات مستحصه است جمع کنند خالص مگر کلمه که جواب باشد
 بود نسبت بسوال بیرون آید اما اصل است که جواب مطابق سوال
 باشد یعنی عیج را عیج یا فارسی و فارسی را فارسی یا عربی و عربی را عربی
 آنکه کسیمی تواند بود اما اصل حاصل طائی است و آنرا علم نوع دیگر
 است که اسم طاب را باطالع مزاج کنند و آن سطر را باطالع وقت
 در بسط طاب نیز مزاج دهند و آن طالع را آنکه کنند تا نام بازا ای که

مگر نظر کنند که جواب مطابق است با پرونده آید بعضی دیگر بر آنند
 که سطر مزاج طلب و مطلوب را با یوم و صاحب او مزاج کنند و آن
 تمیز آن استنباط جواب کنند و بعضی دیگر طالب را با مطلوب مزاج
 کنند و از آن اسم صاحب سطر که در دستنبط اند مزاج کنند و آن
 سطر را گیر کنند و از آنجا استنباط جواب کنند نوع از اینها که در
 طریق استخراجات و دانش حالات بر طریقی که در دوازده برج عمل
 کرده اند نوع دیگر از طریق استنباط است که اسم طالب را بسید
 و شفت و شش طوری ربط کنند و بهر بطآن اسم را با حرف آن
 بط خالص نموده بگیرند چون بسید و شفت و شش منوع حاصل شود
 جمع احوال سایل از گذشته و آینده خیر و شر نفع و ضرر و بی و بد و
 و نشتها معلوم شود و کاملترین وجه استخراج است مثل بر سید
 و شفت و شش نوع استخراج است هر کسی که این نوع استخراج را بداند
 و مقدمات مزوره را بکوشی که در تحقیق که کامل شد و وقف است
 : احوال جنود شر الله تعالى عن النور من لطيف العلوم وهو الملك
 يكون في السموات والارضين ثموم و دانش این از این بسید و شفت

٢٨

وشش کلمه نخست آنچه از اصطلاح و غیره در حدیث
 مذکور شد و بعد از آن در همه مذکور بود و عارف را اینقدر
 استبصار درین فرجه نیست که بطلب بماند و با ریاضت و مجاهده و
 مشاهدات از آن عارفی که در اول صفا العقول من الانبیاء و اول
 الیقین و اول الیقین و الاجتهاد و فیما نخر ما هو المعنوم الیقین و الاستعانة
 من عالم الامر و فیض الله الیقین اردت ان ... به من الایهام
 و ذلك في هذا الكلام فمن استكفها واستر شفا فغير السدم
 و الحمد لله رب العالمين ثم الرسل التي تفرع عن ربي و حسن توفيقه
 و انتم يا صلوة على سيد محمد و آله اجمعين ... بعون الله تعالى
 في يوم الثلاثاء ١٠ محرم ١٣٤١ هـ

قواعد
در علم اوقاف
و حروف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین بدان ایوب که خداوند عالم
 حمد انوار الله تعالی اودا هم در کتب و رسائل که درین
 فن نوشته اند مشک از کتب ایات و عجز اشهب
 اشارات و عبارات گفته اند این در نفیس را چنانکه هر
 کس داند نسفته اند و روانه داشته اند که کسی این فخر
 شوق عزت را نظر نا محرم به بنید داز زمان اسد الله القاب
 نا امام جعفر صادق علیه السلام معصومین نفیس نفیس مشغول
 شده و قلم در میان نبوده و چون از ایشان پشایخ و
 دلپایار رسیده و از جهت آنکه طالب مسند این معنی
 کم شده بود در هر نفیس اندک می یافتند این

۱۲
 اسرار در کتب بطریق ضرورت ثبت افتاد که بکلی در روک
 نشود و منسی نگردد و در جلیب رموز و اشارات مستور
 میباشند و صیت کرده اند که کسی که بعد از ایشان باشد
 پرستش مخالفت روان دارد و در تصریح نکوشند مگر که مستحق
 باشد که گفتی بگوید و بشوید اما نه هر چه گفتی باشد نوشتن

را شاید القصد نزدی در خاطر از وصایای اکابر بود
 خاصه بحکم ضرورت آنرا در باینکه که العلم صید الکتاب
 قید الحاکم که در محل قبول خواهد آمد اما قول مشاهیر
 فضلا و جابر عفا الله اکر بر سهوی اطلاق افتد اصلاح
 فرمایند که این سطور نه بکام سفر در اثنای امراض مسطور
 شده و پروای آن نبوده که از خاطر بر خاطر رجوع رود
 امید که انعام بخیر انجامد انشاء الله تعالی فصل
 در بیان دفع اعداء بدان اسم که الله فی الارضین
 که اصحاب علم از شما طیفی بحسب اعمال اوضاع الراح

۵

اعداد بر سه قسم نموده اند فرد الفرد الزوج الزوج الفرد
 الفرد عدد را گویند که نصف او در زوج صحیح بود زوج
 الفرد عددی را گویند که نصف او صحیح نبود یعنی اعداد را
 گویند که واقع بود در خانهای ضلع و سطر و قطر هر مربعی
 که در اعداد وضع کرده باشد زیادت یکی یکی یابد
 در دو با ۳ و ۳ با ۴ در ۴ با ۵ و پنج در پنج بحسب
 ارادت و پنج عددی مکرر نشود و جمیع سطور اضلاع
 اقطار بطول و عرض بعد موافق یکدیگر باشد پی زیادت
 و نقصان از موافق نام گویند و اگر بزعمی وضع کنند که
 هر دو روی که از آن مربع بیند از آن مربع دیگر که داخل
 باشد اعداد اضلاع سطور و اقطار او بچنان موافق باشند
 از دور محلق خوانند و مسطوق نیز گویند و بحسب هر صفتی
 که بر وفق زیادت کنند از آن سب آن صفت نام
 مند مثل دو البه ان و قطر صیب و مانند آن فایده

بدانکه در کتاب تذکرت الاعداد الوفی آورده است که
 دقویان مربعی که بعد محلو گردانند بعد از تمامی عمل انرا
 لوح کوبند بیوت را که از زاویه باز آید دیگر که مقابل او باشد
 مسوی بیکدیگر قطر خوانند و فائدهائی که از وسط ضلع کوبند
 یا میان ضلع دیگر که سایب بیکدیگر باشند آنرا صلیب خوانند
 در خانه اول مربع را که بر طرف راست سه قطر اول کوبند
 و زاویه آخرین از طرف چپ پای او همچین خانه البرعنا
 را سه قطر بری کوبند و زاویه این سفلی را از جل و سر چپ
 بری نامند چون چپ عبارت کنند مراد از آن سر چپ باشد
 نه تمامی چپ فایده اعدادی را مربع ثبت خواهد بود و قسم کنند
 اول از آنرا تا وسط اعداد که در آن مربع خواهد بود آنرا اعداد
 صغیر کوبند و قسم دوم که از وسط نهایت مربع باشد آنرا اعداد
 کبار خوانند و عدد بسیار و منتهی را در این خوانند و اعدادی
 که در مقابل بیکدیگر افتد و بعد مسوی باشد آنرا از آن کوبند

و این در در حلق لازم باشد فایده اگر خواهی که عدد در وقت
 مجموعی را بدانی مبادا که عدد نخستین است با منتهی که
 عدد آخرین است جمع کن و در نصف اول ضرب کن مجموع
 اعداد معلوم شود مثالش اگر پرسند که از یکی تا ده چند است
 یکی را در ده باید افزود و در نصف اول که نخست ضرب کردن
 و گفتن که پنجاه و پنج است اگر خواهی که از یکی تا نه بدان یکی
 را بر نه افزای در نیمه نخست که چهار و نیم است ضرب کن
 چهل و پنج باشد برین ترتیب اعداد مجموع مربع معلوم شود
 ضرب کن آنچه است در مثلش انگهی بکعبه بر او افزا
 جمله در نیمه نخستین زن تا بر آید مراد و گام تو را مثلاً سه که
 در مثلش که سه است ضرب کردیم نه شد و عدد نخستین بر او
 افزودیم ده شد و در نصف آن ضرب کردیم پانزده شد و پس
 علی هذا در بیان مربعات فردا لغزید بدانکه هو ان الترفی
 الی این اول عددی که در وقت حلق شود ۳ در ۳

۷

است و طریقه وضع عدد آنست که ابتدا از سر حیب کتبه هر
 مربع زد دیگر که باشد اگر حلق خواهد بود مبداء هیلا و او را
 بیت میانگی ضلع باید کرد چنانکه در فرزند شاهی و دو
 اسب و فن اول است موافق اسم هاد و موافق اسم هود
 و در عدد و منتهای ادرنه است موافق علم انفلاک وضع
 آیات که برسی علیه السلام بزغون نمود و عدد وضع حل و
 عدد واسطه اربع است بعد صلوة خمس و حواس خمس
 و کواکب منجیره از حضرت عزت الآوه بعد واسطه منتهای
 این لوح قسم یاد کرده طه ما انزلنا علیک القرآن لیتقی
 که آن عبارت از جهال جهان آرای محمد مصطفی است صلی الله
 علیه و آله یعنی به طاء طهارت دعای هدایت او پس لازم بود
 که این لوح مذکور را خواص شریف دانش را لطیف باشد
 چنانچه در کتب خواص ذکر کرده اند و عدد انصی ادلایم است
 موافق الواجد و دیگر الوهاب اگر کسی این مربع را در شرف

ماه بنظر سعد ثبت کند هر آینه خواص که به تجربه حکما مبین است
 بروز کار او متظاهر گردد و اگر کسی اشبارا منکر تواند چون
 ۳ در ۳ که اصغر اشکال است موافق چندین اسماء معتبر است
 باید دیدن که اشکال دیگر را که با چندین هزار اسم موکله موفق
 بود چه بعد وضع و چه بعد واسطه و منتهی و فراین و عدد
 اقصی حاجتی و فاضلی بود اگر خواهد که صفت او را جمله مفصل
 بیان کند بفرمهای پیشمار در قسمت نوزاد آوردن لیکن این مقدار
 که در فنی حاصل آید چاره نیست که بیش ازین در فن سخنانها
 بسیار تالیف کرده اند اما بنوعی تقریر و تکریر کرده که فکر
 هر کس بکند او نرسد و در ادراک الفاظ ایشان و اگر کسی
 فکر کند جمع اعداد فرد العز که بعد از ۲ است ۵ در ۵ و
 ۷ در ۷ و ۹ در ۹ تا غایت که نهایت وقف فرد العز
 باشد همین طریقه ۳ در ۳ وضع کند و حکما و هند
 توقف سه در سه را که مثلث بر در بقایب پسندیده داشته

زیرا که نظر تثلیث تمام دوستی و تریب تمام دشمن پس
 لوح را بکواکب نسبت کرده اند آنرا در نظر تثلیث آن کواکب
 مثلث نقش کند خاصیت او زود ترا اثر کند و از جمله خواص
 ۳ در ۳ آنست که اگر زنی در ولادت ریخ بینه شکل را
 بر سفال آب نارسیده نقش کند و در برابر چشم وی ببارند
 پس او را در زیر قدم بریزند تا قوت بر آن کند که سفال بشکند
 در حال بار میند بعد از آن سفال شکسته را در طشت آب
 مینهد تا بسلامت بر خیزد اگر بر گائنه ابله یا چینی نقش کند
 پکلاب حل کند بچوس رید تا بخورد هم در آن روز خلاصی
 باید اگر بنظر مسعود تیرسد و با خود دارد و از کسی استعانت
 طلبد بمقصود رسد در حصول مقصود از خود دور کند و اصل
 کلی درین باب آنست که سازل فرنگاه دارد و در ساعت
 کتابت این نقش فر مسعود بود نیگو حال بنظر نمودت ناظر
 بسعدین و تخمین از دساقط بود و باید که از مثال در صبه

در بانا وسعه السود یا بطن الحوت بود چون نسرين در شرف
 باشد یا تثلیث آن شکلا بر صندوقا دفر این نقش کند
 یا بر کاغذ کشند هر جا که این مربع باشد در در آن موضع راه
 نیاید و غابین را مجال خبات نباشد و اگر این شکلا در
 شرف آفتاب یا در شرف قمر بنویسد در در خربزه زار بیاویزند
 از کرم و آفت سمدی و ارضی سالم باشد و نمره بسیار دهد
 و اگر قمر در منزل جهه بود و سعدین ناظر بنویسد هر که با خود آورد
 از رفتن راه مانده نشود اگر همین شکل را بر در سرای خانها
 نقش کند رونق و آبادانی در آن منزل بدید اگر طالع نوس
 باشد و قمر در ناسع در آید النور و سعدین ناظر و نحسین
 سا قط این شکلا بر کشند و در زیر آستانه زندان دفن
 کنند هر محبوس که باشد خلاص یابد چون شمس بدرجه
 شرف باشد بنویسد در میان کلاب نهد و انرا بسج
 وجه آفت نرسد دست غابین از و کوناه بود و از قطع

الطریق در امان باشد و اگر از برای کریمه این شکل را بر کافه
 برکشند و نام کریمه را بر پشت کافه نویسد و آنجا بچند و باز
 گردد و نام این آیت بنویسد او كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَبِيٍّ
 يَفُتُّ مَوْجٌ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا
 فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ بِرِجْلِهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ
 اللَّهُ لَهُ نُورًا قَالَهُ مِنْ نُورٍ دوشسته در زیر سنگ
 کران بنهد کریمه باز آید و چون آفتاب در ۲۷ درجه حوت
 و ماه در سرطان بود سعدی ناظر بود و تحسین ساقط این
 شکل را بر زر یا نقره کشند و با خود راندند جاه و حرمت بفرایند
 مقبول البقول و مشهور الوقت کرد اگر از در مشقال زر
 خانمی سازند در طلوع اسد دعوی الطیب و مشک در هفتاد
 و سیمه و لبان و زربه دجوز بویا و طلق اینجمله را بگویند برابر
 دبش یا میزند و فندقها سازند و خانم را نفس کشند و
 بدین فندقها بخور کند و با خود دارد تا اثرش پنهان است

هر حاجت که از ملوک و سلاطین و غیره خواهد اجابت
 شود و از شر ظالمان در آمان باشد و هر گاه که ماه در
 استقبال باشد مادر و بال یا در هبوط باشد و ناظر بر حل
 این شکل برگشته و زنی که بار دارد آستین شود اگر در شرف
 زحل بر سر بفتش کند با خود دارند کم جانی بود که حیث
 عامل این نرسد و در هر فن که بگوشه پی نظر گردد و بر
 انبای جنس خود سرور گردد و مقبول العول گردد
 خاصه به نزدیک ملوک و سلاطین و در اقبال و دولت
 باشکوه بردارنده این شکل کتاره گردد و باشکوه
 و وقار باشد و از انواع رنجها ایمن شود و از حرق و
 غرق در آمان باشد جمیع اوقات در حفظ باری تعالی
 بود آورده که این شکل برگشتی نوع علیه السلام نوشته
 اگر همین شرایط در زیر عمارت بگذارند عمرها و پیران
 نشود و از رادبان معجز مغولست که وقتی که کشته

۱۴

مردان بنا کرده اند و در زیر چهار گوشه او بر چهار خشت
 این مربع کشیده اند و ستاده اند با عادیان و آتش نرود
 و طوفان نوع بروی کار زنگرده این دنیا در میان مهر است
 و روندگان از آن خبر دهند اگر بر تثلیث زهره و مشتری
 بکشند بر دشمن ظفر بایند و اعداء معهور کرد و بجهت ضبط
 مال و خزانه پسندیده است بجهت رسالت بشرف فرزند
 بجهت آب و زمین بردن آوردن کار نیز با بشرف زحل
 و بجهت اهمیت و عظمت بشرف مشتری و جهت قبولت
 بیش در زراعت و اهل قلم بشرف عطارد و به جهت پیکان
 و پیاده روان بشرف قمر بایه زشت مثال مثلث هر نوع
 بجهت شکل کثیر الخواص شکل اینست

پس شروع کنیم در ۵ دره و آن از غنایم بر مثال هر
 یک از مثلث مراع از دور معلق و ذوالبدهان و غیره
 نموده شود و از جمله خواص این شکل که چون زهره

۱۵۷

در ۲۷ درجه حوت رسد این شکل را بر کاغذ پارک کنید
 چون ماه سرطان رسد کوبید پارک بگردن کم فهم دهند
 چون بگردد فهم او زیاد شود خوشن کردد و اگر این شکل را
 بهین شرایط نرسید بکلاب حل کرده بکس دهد انگس
 شفته و مهربان وی گردد و اگر خواهد که دشمن ذلیل گرداند
 چون نمرد مغرب بود یا در داد بنویسد مراد حاصل گردد
 و اگر در تربیع شمس و مربع بهین طالع بنویسد و نام
 فتم را در مرکز مربع بنهد انگس مقهور آفتاب گردد و این
 کس بزودی مقبول گردد و اگر مردی این شکل را به
 کلاب حل کرده بزین دهد مطیع او شود و اگر زن ببرد
 دهد مطیع او شود اگر مربع به تربیع آفتاب و مقابله
 زحل باشد و کوس این شکل را بر جای نام مقبول
 بنویسد و بشوید بگردد کسی دهد بیمار گردد اگر ماه در
 زیره پا و پیران بود بهتر بود اگر خواهد که کسی را دشمن

دشمن وی گرداند چنانکه کس وی را نتراند و بد
 همین طالع اختیار بنویسد و در آب حل کرده بر آنکس
 دهد تا بجز در کس وی را بیند دشمن وی شود و اگر
 میخ در عقب بود و ماه در سرطان و این بنظر تثلیث
 است این شکل را بر کشد و با خود دارد هیچکس بروی
 غلبه نتواند کرد کمان سخت بر باروی وی نرم شود
 و اگر نبراند اختری را مداومت نماید بی نظیر گردد و این
 مشهور و مجرب است و اگر فروردین بران بود و عطارد
 نحوس طالع وقت جز او تا از نحوس خالی نبود
 این شکل را بر کشد در آب بخیبانه و آن آب را به دشمن
 دهد یا بر دیوار خانه دشمن پنهان کند در خانه آنکس
 نیکت پیچد و غیره حقیر شود اگر بنظر مسود این شکل را
 بر کشد و با خود دارد و مع المعاجل را دفع کند شرح بسیار است
 مختصر شده و نه اعم تحت هذو نسیمه یا قل العباد شرح جیب این
 شیخ مرسی ارومیه فی ۲۰ رجب الیه ۱۲۹۸

هذه
الدائرة الكبرى الجفزية
على الشجرة النعمانية
في الدولة العثمانية
للعلامة الزمان
مصطفى افندي
زاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ وَكَاشِفِ الْغَمِّ وَنَاصِفِ الْمَظْلُومِ
 عَلَى مَنْ ظَلَمَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْقَادِرِ الْمَصُونِ الْحَلِيمِ الْعَدْلِ
 اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ الْقَاهِرِ وَبَعْدَ فَاتِي وَضَعْتُ هَذِهِ الدَّيْرَةَ
 الْجَفْرِيَّةَ بَعْدَ الْهَلَاكِ عَلَى الشَّجَرَةِ الْغَمَامِيَّةِ فِي الدَّوْلَةِ الْعُمَا
 لِلشَّيْخِ الْأَكْبَرِ وَالْكَبِيرِ الْأَحْمَرِيِّ الدِّينِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَبِيِّ قَدِيسِ
 اللَّهِ وَوَحْدِهِ وَغَيْرِ ضَرْحِيهِ وَرَبَّنَّهَا عَلَى إِشَارَاتِ حَرْفِيهِ وَحَرَكَاتِ
 فَلَكِيَّةِ وَجَفْرِيَّةِ وَهِيَ مِنْ أَجْلِ مَا وَضَعْتُ فِي هَذَا الشَّانِ فَتَدْبُرُ
 مَا فِيهَا مِنَ الْأَسْرَارِ وَلَا تَبْدَأُهَا بِأَلْفِ الْكُتُبِ لَعِبَرِ أَهْلِهَا لِأَنَّ
 سَبَبَ الْمَقْتِ وَالْحَرْمَانِ وَرَبَّنَّهَا عَلَى ابْتَدَى اقْتِرَانِ
 الْعُلُوبِيِّينَ اعْنَى كَوَكْبِي زَحَلِ وَالْمَشْرِي فِي بَرَجِ الْقَوْسِ فِي
 الْحَارِيِّ وَالْعَشْرِينَ مِنْ جِهَادِ الْأَوَّلِ ٦٣٤٠ أَرْبَعٌ وَسَبْعِينَ
 وَالْفَجَلَتِهَا تَذَكْرَةٌ لِلْإِخْوَانِ عَلَى مَدِّ الزَّمَانِ وَوَرَدَتْ

فيها من الامتداد ما لا يظفر به الاولي بالاختيار وهي ملحمة
 بما قبلها من الدواير التي ركبها في هذا الفن لما فيها
 من بيان الحوادث المرتبة على حركات الاقتران وهي على
 ثلاث قرامات قرنية الكبرى ووسطى وصغرى الى ظهور
 الامام المهدي عليه السلام المشار اليه في الكبرى فتامله
 تجده صريحا وناريحا رجيحا وفعله نجحا وقوله صريحا هدانا
 الله تعالى واياك الى طريق الصواب وحمانا عن الغلط
 والارتباب ووفقنا الى مرضاته وجبنا شهبانه وبتنا
 على السنة والكتاب واحشنا في زمرة الاحباب من غير
 سابقه عذاب انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير
 والحمد لله رب العالمين وحسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم من سنة خمس وسبعين
 والفت والى سنة تسع وسبعين والفت اضطراب و
 واختلاف وسبل و مس ام ثم ايضا التايم وتنبه ايضا
 التايم مس م ع ا ولتفظ ي ن ومنه الى

السنة احدى وثمانين والالف مشقة اسفار وفتح
 جزيرة الكفار ثم تقب القلوب ويضعف الطالب و
 المطلوب وتهلك بعض الاخيار بفرض الامتزاز وينشر
 البوارط ومنه الى سنة اربع وثمانين والالف تقب
 القلوب ولا يصدق طالب ولا مطلوب ويرزق البوار
 والحكمة الواحد القهار وتضيع الرزيرة وتهان اهل
 الشريعة من ك الى ن ا ومنه الى سنة سبع وثمانين
 والالف خصام وزخام وضباع قرا ونيام وقيام الامر
 بالاعراض فخاب اهل النسب والاعراض وربما يفتح
 بعض البلاد ولكن ينشر الظلم والفساد وتعب الناس
 ويشد الباس من ومنه الى سنة اثنين وتسعين و
 والالف يموت كبير من الدولة وتوب منه اصحاب ميم
 الخولة وسينقل في امره بالناموس القايم حين بصير العالم
 مقدر كالشوائم فيجمع الاموال وتقليل الرجال ثم بعد التمكين
 يشرع في الاسفار وهي سبب البوار ح ومنه الى

٥

سنة خمس وتسعين والالف قطع وابر القوام الذين
 ظهروا الحمد لله رب العالمين وفيه جمع وجموع سيهزم
 الجمع ويولون الدبر الساعة موعدم والساعة ازهي مرارة
 فاخذهم الله بذنوبهم يقتل م م ي صاحب ك م ر
 ومنه الى سنة سبع وتسعين والالف شدة في البر والبحر
 وازديار البغي وفناء بين العباد وكثرة الحروب بحيث
 يصير الطالب مطلوب وتخرب البلدان وتلف انسان
 وخط في النفوس وكساد في اللبوس ك فاسبل
 كنه الرحمن انه القادر الديان ومنه الى سنة تسع
 وتسعين والالف اخبار كاذبه وعقول ضالة زاهية فالله
 تعالى يصلح الحال ويحقق المال اذ قد ضعف القطان
 وتغير الاكوان وكثر الخلاف وكذب الاخوان وناق
 الجلسان ح م ن ومنه الى سنة مائة والالف
 اختلاف بين الجيم والميم وصاحب ك ه م ن
 الملك لله الواحد القهار اختلاف واختلاج واختلال

واضطراب موجب مشاق الاسفار م معزولا ق
 مبدولا ومنه الى عشرة ومائة و الف قبل باض ابلعي
 ماك وباسماء اقلعي هموم وعموم وافكار سبحان الواحد
 الفهار ومنه الى عشرة سبع ومائة و الف جوع شديد
 وخط فجميع واحوال مرعية وامور مفرغة ط ومنه الى
 الالف احد وعشر ومائة و الف خسارة في التجارة و
 وقوع البوار في عصبة الكفار ط نصب كالح وخيانة
 من اهل الكفانة واختلاف اقوال وتشتت احوال ك
 ومنه الى عشرة ومائة و الف وقوع عارته
 في ج يقل ابراهيم سلام قولاً من رب رحيم ف القدر
 في ش ومحمدته وحركات ووقايح متوارفة م ح م
 ومنه الى عشرة وستة عشر ومائة و الف يحدث امر
 عجيب من جهة العزل والنصب وتقوم الساكر بمصر وتكون
 بعد القيام الى دخول شهر رمضان ومنه الى عشرة
 سبعة عشر ومائة و الف يدخل على ق وتقدم العدوى

٧

وتقع الشقان وتكثر المتاعب بسائر الاقطار ويقل
 النيل وتنبه رزوب سلام سلام سلام ط
 ومنه الى ١١٩ تسعة عشر ومائة والالف ظهور
 حرف عين بسبب القا وخروج بعض القطان
 من ضرورة الافتتان وليس الخبر كالبيان يسا
 قلبه سلام ومنه الى ١٢٠ عشرون ومائة والالف
 تنور فتن في الاقطار في سائر الديار ويكون البوار
 ضعف المبار تسبب م د تجمع جموع ويظهر جموع
 ومنه الى ١٢٥ خمس وعشرون ومائة والالف
 يخشى على ناحية الترك من الاقتان فاذا وقع
 السيف العزيزهان والمخبا بان اولاد محل الطنون تبنه
 يا غافل عليك بالمخافل ط ومنه الى ١٢٩ تسع و
 عشرون ومائة والالف يظهر التراع ويزداد الظلم والجور
 والمخداع الى ظهور طسم ط ط فله رجفات مع
 قطان الجبال ويحصل رعب عظيم وخطب حسيم

^١
 الى ظ ويتلخ غ ومنه الى ١١٣٣ ثلاث وثلاثين
 ومائة والف قدم عليهم ربهم بذنوبهم فسواها ولا يحيا
 عقابها مع اختلاف ج الجند بالكثافة وقتل ونفى
 وسبى ومصادره ق ع من الكتاب الى ظ ومنه الى
 ١١٣٦ سنة وثلاثين ومائة والف متورفتن من التثدي
 والناكيد فيظهر صاحب العقد الاكيد $\frac{٩٢}{٢١٢}$ $\frac{١١٣٦}{٢١٢}$
 محمد $\frac{٢١٢}{١١٣٦}$ القاف عدو اسماعيل ثم يتولى آ بين محمد
 ابن ابراهيم وبملك ق راية العلم الاخرى ك ثم يتولى
 صاحب القلم الانوارى ع ومنه الى ١١٤١ احد
 واربعين ومائة والف حركات وعزل ونصب وتقديم و
 تاخير لارباب المراتب وذوى المناصب مع الاقتنان في
 سائر البلدان فيظهر ن آ بامر عجيب وفعل غريب طى
 ومنه الى ١١٤٦ سبع واربعين ومائة والف قوله الحق
 ولد الملك من الميم الى الميم فالحال غير مستقيم فلاحول
 ولا قوة الا بالله العلى العظيم هذا ما وعد الرحمن

وَصَدَّقَ الْمُرْسَلُونَ وَمِنْهُ إِلَى سِتَّةِ عَشْرًا وَارْبَعِينَ

وَمِائَةٌ وَالْفَتْحُ تَطَهَّرَ الْأُمُورَ الْجَلِيَّةَ وَالْخَفِيَّةَ مِنْ مَدَّةٍ

مَرَّتْ دَمٌ وَتَقَدَّرَ فِي الْمَلَكُوتِ عَوَائِدُ التَّقْوَى وَ

يُظْهِرُ كَأَنَّ دَمٌ وَمِنْهُ إِلَى سِتَّةِ عَشْرًا وَارْبَعِينَ

وَمِائَةٌ وَالْفَتْحُ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلْتِهِ يَارِزُوا الْأَفْهَامَ

مَنْ كَانَ رَاقِدًا فَلَا يَنَامُ وَاعْتَبِرُوا بِمَا هَوَاتُ وَلَا تَتَذَمُّوا

عَلَى مَا فَاتَ فِي آيَاتِهِ وَمِنْهُ إِلَى سِتَّةِ عَشْرًا وَارْبَعِينَ

وَالْفَتْحُ هَلْكَ الْبَائِعِي وَالطَّاعِي وَتَقَدَّرَ السَّاعِي وَالرَّاعِي

فَانْتَبِهْ يَا غَافِلٌ وَتَقَدَّرَ أَيْمَانُ الرَّاقِدِ وَاسْتَعْدَّ بِأَمْتِغَافِلِ

طَعٌ وَمِنْهُ إِلَى سِتَّةِ عَشْرًا وَارْبَعِينَ وَمِائَةٌ وَالْفَتْحُ فُورَبِ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ لَحِقَ قَدُومَ الْعَيْنِ مِنَ الْبَابِ وَوَقُ

الطَّافِي الْجِيمِ وَفَرَادِ بَعْضِ الْأَخْبَارِ خَوْفٌ مِنَ الْأَمْتِرَارِ

وَقُوعِ النَّهْبِ وَالْقَتْلِ وَالسَّلْبِ ط وَمِنْهُ إِلَى سِتَّةِ عَشْرًا

وَارْبَعِينَ وَمِائَةٌ وَالْفَتْحُ يَتْرِكُ الْمَيْمَ مِنْ جِهَةِ الْمَيْمِ

الْحَاكِمِ ثُمَّ يَقُومُ وَيَشْتَدُّ الْحَرْبُ وَالْمُخْصَامُ إِلَى آخِرِ الْعَامِ وَتَقَدَّرَ

ان الاوان فتبه باغا فل ح ل ومنه الى سنة ١١٥٣ ثلاث
 وخمسين ومائة والفتخرج ك عند اجتماع ج ف
 ويتدخرج الميم عن ضراط المستقيم ثم يفتح باب الجفا
 وعدم الوفا وينشق المعين دب ومنه الى سنة ١١٥٣
 اربع وخمسين ومائة والفت وقيل يا ارض ابلعي ماك
 بقل الماء ويحصل الرعب والفتخط بين الثامن فثورة
 العظماء وتقتل الاشراف وتخرب الكنائس ثم ضرورة
 العرب ومنه الى سنة ١١٥٥ خمس وخمسين ومائة والفت
 يقوم المهاجر من ورا النهو فيم البلدان جنده ويبد
 بعض الثغور بعده ويمكث ف ثم يهاجر الى ط
 في ح ق م ومنه الى سنة ١١٥٦ ستة وخمسين ومائة
 والفت يفتح بالجنوب ولكن يظهر صاحب الامر المطلوب
 ٢٢٢٢ ويضمحل الروم وينتد الزوم ياخي يا قوم
 سلام سلام ط ف ومنه الى سنة ١١٥٦ احد وستين
 ومائة والفت حركات الجيش للهرم وينتد الباس

الى

والام واختلاف الاجزاء وتفتت الاكباد ومنه الى
 ١١٦٧ م سبعم وستين ومائة والالف العازم قادم
 تحرك للبيقات فلا تحشى الفوات ان الله وانا اليه
 راجعون كل م ومنه الى ١١٦٨ م سبعين ومائة
 والالف فن ومحن ومثاق وحركات وحروب تذيب
 منها الكبود ونعم الا فطار فقل ياسنار ومنه الى
 ١١٦٩ م احد وسبعين ومائة والالف من نام قام ومن
 قدم عدم وقد ضاق القضاء وصب البلا ط ق ن
 ومنه الى ١١٧٢ م اثنين وسبعين ومائة والالف قدان
 تغير الاحوال وظهور الخوف والزلازل من استعداد ملك
 ومن فرط هلاك طمع ف ومنه الى ١١٧٣ م ثلاث
 وسبعين ومائة والالف والى ١١٨١ م احد وثمانين و
 مائة والالف الله الباقي فلا زوال للملكه ذهب الاخبار
 وبقي الاشرار فالبدار قبل البوارع ف ومنه الى
 ١١٨٧ م سبعم وثمانين ومائة والالف سيقدم الاخبار

بقدم صاحب الدار وقد جا وقت صاحب الدار
 نسيمان من لا يزال اظهر باصاحب الميقات من
 ومنه الى سنة ثمان وثمانين ومائة والف فاه
 المتعان وعليه النكلان م من ن ومنه الى سنة
 خمس وتسعين ومائة والف قد ذهب النور وبقي
 فاضمحل الحال وذاب البال فاظهر باروع وجدد الفروع
 فقد جاء امر الله وارتاح عباد الله طمع ه ومنه الى سنة
 سنة وتسعين ومائة والف اظهر يا امين وصل بصاحب
 الملكين لتقتل المعتال ويترج المعتال فلا الارض عدلا
 كما ملئت جورا وظلما ابشر ويا عباد الله فقد جاء امر الله
 انتهى ما وصل اليه البيان في الدائرة الكبرى للعلامة
 الزمان مصطفى بن شهر اب زاده بالتمام والكمال والحمد
 لله على كل حال قد استنفذت هذه الكلمات في يوم السبت
 سادس شوال المكرم في سنة ١٢٤١ في مدينة قم بيد اقل
 العباد الشيخ حبيب بن موسى الرضا اروميه افشاري الخيني

هذا ما خرج من حساب الجفر ودخول محمد نكده وشرع علي

اهل الكتاب حالا ان دخل وقع السيف

وحصل الخيف وهرب الضيف

وكثر الخيف فلا حول ولا

قوة الا بالله العظيم

العظيم

تمت